



[illegible] مخزن

بسم [illegible] ن الرحیم

ستایش مر خدایرا که پروردگار عالم و عالمیان

زمین و آسمان ستایش هم در اول و هم در آخر

ظاهر خداوندی که ذات او تبارک و تعالی منزه

در جه در عقل و فهم [illegible] در آید تعالی عما یقولون الظالمون

علوا کبیرا و درود [illegible] سیار بر ذات مقدس مطهر مهتر

اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم بر اهل و او

او باد اما بعد بدانکه ایزد تبارک و تعالی بقدرت قدیم و

علم خود قوتهای طبایع و خاص [illegible] موجودات را چنانکه خواست

حد آورد بواسطه طبایع [illegible] احوال ایشان اثرها

از عالم علوی اندرو [illegible] ظاهر میکرده و از قوة بفعل

ن باری تعالی [illegible] ن بوده است و [illegible] هر یک را

بعضی [illegible] نا بکمال در آورد و بعضی را از کم

بدید در آورد

بدیدی آورد و ستحاله بعضی از انها با بعض

اقامت و یا بفعل و یا بعلم بیرون بدیدی آورد

اغاز صنعت بر اهل صنعت پوشیده نماند

و ستر آنرا پوشیده داشته اند تا بسلامت خاصه

این کتاب بدست وی افتد که بعاریت کسی را ندهد و از نا اهلان که عامه را مطلب

گردانند بر انچه درین کتابست یا فاش کند ستر این کتاب را بر کسی که از عاقل

و نقش خود را بسمت نا موسوم گردانند و خود را از جمله عالم در آورد از جمله

آنکه ما درین کتاب شرح کرده ایم جزهایی که حکمای ما تقدم آنرا پوشیده کرده

چنین گوید مولف کتاب شهریار بن بهمنیار فارسی که چون فیض ربانی مرا در

انواع علوم بهره داده بود و از قول استادان معتبر لطایف عجیب حاصل

کرده و از لفظ اکابر زمانه معانی غریب شنوده و جمع کرده و چون از اتفاق

خاطر درین علم پیش بود و روا نداشتم که راه بجل در وی گشاده شود

و آن نامفهوم بماند این تالیف مبین و مشروح جمع کردم تا عقلا را سهو

[illegible] که ازین علم عار [illegible] را [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] شهریاری کردم و بدانکه بکر و خوردتر ازین صنعت
[illegible]ت شود در عالم پس بپرهیز و بترس از خداوند
[illegible]ه ار تا نفس خود را نگاه داشته باشی و هرگاه که
[illegible] آن محروم مانی و سبب هلاک تو شود و تلف کرد
نامعلوم هنر و حکما گفته اند که صنعت تمام شود از همه چیز در عالم است
از جهت آنکه همه موجودات داخل است در طبایع و صناعت از طبایع بود
از حال بحال گردانیدن طبایع و حکما این معنی را شرحی مختصر باز کرده اند
و دلایل آن نموده و قول ایشان درین باب آنست که چیز زمین لطیف
گردد آب شود و چیز آب لطیف شود هوا گردد و چیز هوا لطیف
گردد آتش شود و چیز آتش غلیظ گردد هوا گردد شود و هوا غلیظ گردد
آب شود و چیز آب غلیظ گردد زمین شود پس چیز اختلاف
حالات ایشان معلوم و مفهوم و مقرر و مصور گشت و درین
مختصر این قدر کفایت است و بنای این صنعت بتغیر حالات آن چیزهای
بسته است و بسیار انواع گفته اند و مراد آنست که چیز طالب [illegible]
[illegible]



آن همه ارواح و اجساد نهاده اند و این همه جا امکان یافته باشد
و ارواح چهار است زیبق و کبریت و نوشادر و زرنیخها
و اجساد هفت است ذهب و فضه و سرب [illegible]
و نحاس و خارصینی اما اصل در اکسیر احمر و ابیض است و اصل
اکسیر احمر گرم و خشک است و اصل اکسیر ابیض سرد و خشک اما اصل عمل احمر
زیبق و کبریت و ذهب و نوشادر است و این عمل فاضلتر بود
و عمل ناقص در احمر از زیبق و نوشادر و نحاس است بجای ذهب اما
اصل ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه است و این عمل فاضلتر بود
در ابیض و ناقص از زرنیخ و زیبق و نوشادر و رصاص است بجای فضه
و آنچه گفتیم گفتار بر حقیقت درست و نیست مرا این در صنعت احمر و ابیض
ما که میگویند که بحجر است و طریق فاضلتر از این طریق که گفتیم از جهت
آنکه راه کمیت بر ما روشن و نزدیک آنکه بشناسند اما بباید دانست که
اینها مختلف اند در قوتها و ذاتها از آنکه نبات زرنیخ را قویتر جسم از
بسیاری و زرنیخ را انده کمتر در صبغ از کبریت و هرچه را صبغ
سوختن از آن دانستیم که صبغ کبریت

و ما می‌بینیم که کبریت اندک صبغ بسیار دهد و سبب این آنست که کبریت
از قسم شمس است و زرنیخ از قسم قمر پس ثابت شد که صبغ او مرتبس راست
این [illegible] شمس نزدیک‌تر و قدیم‌تر است از قمر و شک نیست که
کبریت قدیم‌تر است از زرنیخ و همچون برادر است مر کبریت را و همچنین جمیع
ارواح مکر زیبق و کبریت که متقدمند بر همه ارواح و زرنیخ قایم مقام کبریت است
در بعض احوال و مشارکت او نیز در روحانیت و بعض از علما باز کشند
از جهت آنکه او منزلت جزویت در اکسیر چیز پاک شود تا پاک نشود
استعمال نکنند هیچ یکی از اینها تا معلوم شود **اکنون آغاز میکنیم** تدبیر ارواح از
جهت آنکه رنگ دهنده است و از آن جمله چهار نفقت و نوشادر و کبریت
و زرنیخ اما زیبق و نوشادر و کبریت و زرنیخ هم بپرند و هم بسوزند و مراد
از زیبق غوص فرمایند و مراد از نوشادر صفا و خلوص از اجزاء ارضی
و مراد از کبریت و زرنیخ بیاض است و بردن دهنیت که سوزنده است
اما علاج در زیبق عقد الت و ملغمه و تصعید و تشمیع و حل کردن و علاج
نوشادر تصعید و حل و علاج کبریت و زرنیخ غسل و تشویه و دس و تصعید
معلوم شد و در باب علم این قدر کافیست اختصار کردیم و






بعد از این عمل بید آغاز کنیم و آن بر بیست باب مرتب کردیم تا طالب زود بمقصود رسد
و بالله التوفیق **باب اول** در تدبیر زیبق **باب دویم** در تدبیر نوشادر **باب سیم**
در تدبیر کبریت و زرنیخ **باب چهارم** در تدبیر توتیا و عرق سنگ بصری **باب**
**پنجم** در تدبیر حل مرکبات شعر **باب ششم** در تدبیر حل ~~[illegible]~~ کلسها
**باب هفتم** در تدبیر کلسها تشمیع **باب هشتم** در تدبیر حل مرکبات **باب نهم**
در تدبیر حل ملحها و زاجها و جسدها **باب دهم** در تدبیر عقدها **باب**
**یازدهم** در تدبیر آبهای تیز **باب دوازدهم** در تدبیر آبهای رنگ دهنده **باب**
**سیزدهم** در تدبیر دهن صفره و بیضه **باب چهاردهم** در تدبیر آبهای ثابت
کننده **باب پانزدهم** در تدبیر تقطیر اجساد **باب ۱۶** در تدبیر زاجها **باب**
**هفدهم** در تدبیر ملحها **باب هجدهم** در تدبیر ترکیب و معرفت میزان **باب نوزدهم**
در اصول دانش مشاکله **باب بیستم** در مزاوجت **باب اول** در تدبیر زیبق
ابتدا کنیم در عمل بیاض و حمره اول تنقیه زیبق با خردل کنند تا ناپیدا شود پس
به آب تا زنده شود که بیابد ابیض مانند کوکب روشن و اگر اعاده کند بارها

**نوع دیگر در عقد** و عقد زیبق ببوی رصاصین و طریق آنست که کوچه

بسازد از موم بمقدار حاجت پس آنرا در گل حکمت گیرد محکم و بگذارد تا خشک

شود چنانکه گل خشک شد در روی سوراخ کند و در آتش بنهد تا موم گداخته شود

وازو بیرون آید انگاه بگیرد زیبق پاک کرده و در وی کند و سوراخ استوار کند

و بگیرد مغرفهٔ آهنی و یا دیگ و از زیر با سرب قلعی بگدازد و این کوچه را که زیبق

در وی است بر سر انبوری بگیرد و درین اسرب گداخته غرق کند و

برارد در بوته تا قدری که منعقد شود همچو حجر او را از بهر جهت بیاض البیض

و شنگرف جهت حمره تا علاج آن **نوع دیگر** اسرب یا ارزیز هر کدام که

خواهد و در مغرفهٔ آهنین بگدازد چنانکه گداخته شود مغرفه از آتش فرود آرد

چنانکه خواهد فرو برد دستهٔ آهن درو نهد تا مغاکی شود میانه و زیبق را

در مغرفه تر کرده به روغن زیت تر کرده انگه زیبق با این

مغرفه در مغاک نهد و اینچنین کند بارها تا عقد شود **نوع دیگر** بگیرد ... سیر

روغن زیت خالص و در کفکیر آهنین کند و بر سر آتش بدارد چنانکه گرم شود

کبریت سوده در آن کند و اندکی ... شود پس از سر آتش فرو گیرد

بپاید تا حل شود

بگیرد

و حلقه از موم ... آن سوراخ بگیرد زیبق پراکنده ... پس زیبق

یکسیر کبریت ... درون کند و انده ... بسایند تا خشک شود



بهتر شود و چون شعاع آفتاب درخشان کرده **نوع دیگر** که افلاطون

ازو طبخ کرد بگل منحل یا زیت و مقدار آن چوبی که است از هر یک که هزار

طبخ ... باز اندازه باید کرد که آنرا بپوشد و بر بالای آن چهار انگشت گشاده آید

انگاه طبخ کند و این نوع نیک نیکست و عجیب است **عقد زیبق** بگیرد زیبق

انقدر که خواهد آنرا با آب با خردل چند ساعت تا سیاه شود پس آنرا به پرد

بآب حل و نمک تر زد و بیرون آورد و انگاه در زمین حفره بکند و خاکستر

سفید بیخته در آن حفره کند بطریق فرش و بعد ازان زیبق بر بالای

فرش درین حفره ریزد و به پر مرغ روغن زیت زدی او را چرب کند

چنانکه ازان هیچ موضع نماند که بزیت نپوشیده بود پس خاکستر سفید

بیخته بر وی بپاشد ... انگاه سرب ... بگدازد و بر وی ریزد

تا منعقد شود اگر سرب ... در عمل حمره آید و اگر ارزیز ریزد در عمل

بیاض آید **نوع دیگر** بهتر ازین آنست که بدل خاکستر مارقشیشا

... پراکند و از جهت بیاض ارزیز زر ریزد و از جهت حمره سرب

**نوع دیگر** از جهت بیاض ... زیبق زر بر پراکند و از حمره ... پراکند

و از جهت ... نوشادر پراکند و از جهت حمره کبریت ... شد

نوشادر ... کبریت زرد ...

صفت تصعید زیبق

نشان عبد احمد

... تا سرخ شود پس یک سیر کملا زیبق در او ریزد که منعقد شود و حجری شود قایم

پس او در علتها احمر بکار آید **صفت تصعید زیبق** تصعید او چهار نوع است

از جهت حمرة و بیاض و در تصعید زیبق چهار سر است یکی آنکه رطوبة از او بگیرند

دیگر آنکه یبوست در او در آورند تا نشف کنند شود بدان سبب ارواحها

در او غوص تمام توانند کرد **اما** گرفتن رطوبت در او چهار وجه تواند بود

یکی آنکه بعد از آن که زیبق را یک سوم بچه بدانچه او را تصعید خواهند کرد

پس او را تشویه کنند و در شیشه گل آلود کرده بی تشویه با آتش آهسته کنند

وجهی دیگر آنست که زیبق را با آنچه تصعید خواهد کرد سحق کنند نیکو بعد از آن

در دیگی که آنرا اثال گویند کنند و مکبه بر آن استوار کنند و سوراخ کنند باریک

و از آتش ده بگذارد تا جلاتری و دود سیاه فاسد بیرون رود آنکه چون

دود سفید بر آمدن گیرد سوراخ را محکم بگیرد و تصعید کنند تا مکلس شود و دارو

که با زیبق تصعید کنند شب و ملح و زاج و نوره و رماد و مارقیشا بود

اما ابهای که وقت سحق کردن در خورد او دهد خل و آب زاج و بول

و آب عقاب و آب شب و آب بوره و آب کبریت تا معلوم بود

**نوع دیگر**

در تصعید زیبق از جهت بیاض بگیرد زیبق که او را تشعیه کرده باشد و او را با مثل او

شب سفید یک بار و با مثل او رماد و خل بر او ریزد و در صلایه نیکو

بسایند تا سه ساعت آنگاه در شیشه که گل حکمت گرفته باشد و سر شیشه استوار کنند

و در آتش زبل و سرگین نهد و یک شب و یک روز بگذارد و دیگر بیرون آورد و سحق کنند و در اثال

تصعید کنند و باید که زیر و بالای او یک بار دوازده ساعت آتش کنند

اول نرم و مدارا و نه ساعت دیگر آتش سخت کنند میل به نرمی داشته باشد چنانچه

مصعد شود روز دیگر سرد کنند و بگشایند آنچه مصعد شده باشد برگیرد و آنچه در ثفل

مانده و تصعید کنند تا مصعد شود و آنچه ~~مصعد نشد بار تصعید کنند~~ تا سه بار پس استخوان

سوخته بگیرد و یک بیت با مثل استخوان زیبق مصعد دیگر بار سحق بلیغ کنند در یک ساعت

نیک و در دیگ اثال کند و تصعید کند بار سیم برین صفت اعاده کند و هر بار سحق

میکند و استخوان سوخته تازه میکند چندان کند تا تمام سفید بیرون آید تمام مرده

و نشف کننده باشد و آتش میکند چندانکه بداند که تمام مصعد شد آنگاه بگیرد

شیشه دراز گردن و مطین کند بطین حکمت و از آن زیبق مصعد در آن

کند و سر شیشه استوار کند و در دیگ خاکستر تا گردن بگذارد و آتش کند تا تمام

مصعد شود در خانق شیشه و این را عمل تخنیق گویند تا تخنیق نکنند ... نشود

## صفت تجمیر زیبق

بیان عقد تجمیر

... و نیک است و رنگ دهنده نیست **زیبق تجمیر** بگیرد زیبق زنده را در دیگ
سفالین بگل حکمت گرفته کند و زیبق را در میان قدحی دیگر کند و آن قدح را
در میان دیگ نهد و کبریت سوده در گرد آن زیبق بریزد بسیار بمقدار نیمه قدح
و انگه سر دیگ استوار کند تا بخار بیرون نیاید و آتش نرم در زیر دیگ کند نیم
روز و سرد کند و بیرون آرد که منعقد شده باشد **صفت زیبق محلول با جماع حکما**
بگیرد زیبق مصعد یکجزو و نوشادر مصعد یکجزو و بهم باهمدیگر و همچنین جزو دیگر نمک بول
بر او افکند و بیز بیا جنبد انکه بهم آمیخته شود انگاه در دیگ اثال کند و تصعید کند
و بگذارد تا سرد شود و بیرون آورد و سحق کند و در شیشه دراز گردن و بگیرد
دیگ بزرگ و در پهلوی او پاره ای وجدی در دیگ آب کم شود از این پاره
آب گرم در او ریزد و تا نیمه دیگ آب کند که در دهن او دسته بهم و آن شیشه
که اجزا در وست از سر پوشش بیاویزد و سر پوشش بر سر دیگ نهد چنان
که تا که سر شیشه بر زبر آب باشد و سر دیگ چنان محکم کند که بخار بیرون
نرود و آتش کند یک روز تمام و شب بگذارد تا سرد شود پس سر دیگ
باز کند بیابد او را که حل شده مثل آب و این آن آبست که جمله جسد
را حل کند حکیم گوید بگیر کلس با براده نرم اجساد و گرم کند اندکی

در زیبق محلول اندازد و در آلت حل نهد تا حل شود بدانکه این
صحیح و مجربست و هیچ شبهه نیست درین عمل اگر گرم کنی زر سوخته یا زر
یا نقره یا مس یا قلعی و در زیبق محلول اندازی و در آلت حل نهی حل شود
و همچنین طلق مکلس و کلس جمله اجساد گشت بدین موجب حل شود
**نوعی دیگر** بگیرد ملح قلیای صافی یا کبریت یا زیبق مصعد بپاک در شیشه
کند و در آلت حل نهد تا حل شود و آب سرخ گردد **نوعی دیگر** بگیرد زیبق
مصعد یکجزو و دو جزو نوشادر بهم کند و در دیگ اثال نهد و تصعید کند
بعد از انکه سرد شد بیرون آورد و بگیرد نمک محلول مقطر بر او ریزد و
در شیشه کند تا حل شود صاف همچون آب **دیگر** یکجزو زیبق و یکجزو از زر
پاک کرده ملغم کند انگاه یکجزو زیبق مصعد بر او اندازد و در صلایه نیکو
انگاه در شیشه کند و در آلت حل نهد تا جمله حل شود **باب دوم در تصعید نوشادر**
اکنون آغاز کنیم بتصعید نوشادر از جهت بیاض و از جهت حمره **اول** بگیرد
نوشادر در صلایه کند نرم و نیمه او ملح طعام کند تا بیابد او را چون ملح باریک
**دیگر** بگیرد نوشادر و ملح اندرانی مثل نیمه او و بیامیزد و صلایه کند و در
اثال تصعید کند سه بار که سفید مصعد شود و نیکو آید **نوع دیگر جهت حمره**

بگیرد نوشادر و صلایه کند با مثل او زاک و تصعید از زاک سه بار و هر بار

زاک تازه میکند تا سرخ رنگ شود دیگر بگیرد نوشادر و مثل او زاک

قلقند و انرا با صفرة البیض عجین نماید پس تصعید کند تا سرخ شود و این عجیب است

دیگر بگیرد کدوی تازه و انچه در او این جمله بیرون کند از دانه و گوشت و در

زیر کند و سوراخها کند خورد و این نوشادر که حل خواهد کرد در او کند انگاه

در زیر کند و قدحی بگذارد تا انچه در وی حل میشود در قدح میچکد چنانچه در قدح

تمام چکیده بستاند و در کار بندد دیگر در روده گوسفند یا گمیز دان گاو کند

نوشادر که از آب با فتاب بقعه که شاخ اندازد و در ظرفی که آب گرم

در وی گذارد که در کمتر از ده ساعت حل گردد و کار بندد و کمتر ازین کتاب

ازموده ام و مجربست باب سیم در تدبیر کبریت و زرنیخ حکما گفته اند هر تدبیر

که در کبریت نافع آید در زرنیخ نیز نافع آید و انچه در تدبیرها در کبریت

و زرنیخ واقع شده است تشویه و غسل و طبخ و سحق و تصعید جدا جدا

تشویه و غسل با هم و تشویه و طبخ با هم و تشویه و تصعید با هم اما کبریت را

انچه بدان علاج کرده شود از زنجار و بوره و قلیها و ملح و براده

نحاس و حدید و ارزیز و سرب و مرتک و زاک و طلق و قلیا و

و آب نمک در و ریزد و بگذارد تا سه روز و آنرا بارها بجنباند

و صاف کند و باب خوش بشوید تا در وی هیچ شوری نماند و خشک

کند و باز بجمره برد و آب نمک بر و ریزد سه روز دیگر بگذارد همچنان

بجنباند و صاف کند و باز بشوید و چند بار اعاده کند اگر سه بار

سفید نشود دیگر اعاده کند که سفید شود و تجربه کند اگر بصحیفه اندازد

دود سیاه نکند و سفیدی نگاه دارد و الا باز اعاده کند پس اورا

سحق کند با مثل او آب سرب محلول بخورد او دهد در سحق و تشویه

و آب دهد ده بار تا او منعقد شود بگیرد از ان بر پنجاه جزو

زهره افکند قمر خالص گردد و اگر کبریت بدین بر هر جسدی که بیفکنی قمر

کرداند و اگر بگیرد کبریت یا زرنیخ هر کدام بیست و باب نمک سحق

کند و تشویه دهد تا مثل نوره شود پس تشمیع کند بنوشادر محلول

بارها تا کلس شود پس بگیرد زیبق که از جهت بیاض تصعید کرده باشد

و تشمیع کند بنوشادر محلول پس بگیرد کلس ارزیز و تشمیع کند بنوشادر

محلول تا کلس شود پس جمع کند برابر و باز تشمیع کند بنوشادر محلول

حل کند و عقد کند و بر نحاس طرح کند قمر گردد

خلاص بیرون آمده باشد دیگر بهترین آنست که بگیرد یکی از این ارکان

جدا جدا بهم آمیزد و تشمیع کند و حل و عقد کند یکجزو از ان چهار جزو و از هر

جسدی که بیاید بقمر گرداند و اگر یکی ازان حل و عقد کرده چهار یک او بیتی

محلول وا دارا آب و بهر و یکی و تشویه کند انگشت ده یکجزو شسته خود

اگر حل کند و عقد کند یکجزو بهزار جزو از هر جسدی که خواهد بدان

این راه معلوم کرد دیگر بگیرد کبریت و نیشادر و خل خمر مقطر نهد یکهفته

و خل چندان باید که او را بپوشد پس او بگوشانند در خل خمر مقطر و باید که

خل [illegible] در این کبریت و دایم او را تازه دارد و هر هفته او را

بگوشانند تا هفت بار داو او را در آب صبر تر نهد هفته و هر هفته

تلمیع میکند با آتش نرم پس بیرون آرد او را بعد ازان با عسل خمیر کند

تکلیس کند

همچنین و در شیشه مطین کند و آتش بر و از در زده تا جوهری لطیف

بچون نقره خوص کند و استعمال با فضل کند هر آنچه خواهد بیک محبت

[illegible] اکبریت و زرنیخ هرکدام یک جزو و

در صفره آهنین کند و در سر آتش نهد و بار روغن کند

در او ریزد چنانچه سوخته شود آنگاه سیاهی از و بشوید به آب نمک پس این عمل را

باز اعاده کند تا رام شود از لون او پس بکوبد و بم آتش [illegible]

قمر گرداند دیگر بگیرد کبریت با زرنیخ هرکدام که خواهد و با شمع کند تا صبر بیامیزد

و در تنور گرم نهد پس غسل کند چند بار یکجزو از ان بیست جزو زهره

قمر گرداند دیگر کبریت با زرنیخ و بکوبد و بیامیزد و در قدحی کند بر [illegible]

انگشت و برنیق دم بشکند انگشت تا تمام بجوشد و روغن او خوار

و اگر روغن بسیار باقی روغن از آن بیرون ریزد و او را با آب [illegible]

بشوید و باید که تیغ گرم بماند تا معتدل شود پس تکه بر باز اعاده

کند تا هفت بار تمام سفید شود یکجزو او بر بیست جزو زیبق و هر

جسدی که باید طرح کند قمر خالص شود [illegible]

و آنچه مخصوص است بزرنیخ و کبریت طلعت مشرح عجز ز و غوبار خالص

هر بیاض قلعه با سفید تر از نقره و [illegible] است عمل کن

بشوی و صاف بار بر و فر تا نه بگیر او [illegible] در کبریت

که گفت او از مفردات است و محبت [illegible]

تا او اکسیر گردد و آن آنست که چون سفید شود بشستن و با طلق بجده بگیرد

از سفیده سفیده ده رطل و از زرده مثل او و بهم بیامیزد و بعکس

نوشادر پس بچیزی بسان زره بیا تحت بسیار تا کف برآرد و آن کف از بالا

تحار کنند او را در یک بچگان بچینند صاف بگیند آنگاه بدان کبریت که

سفید و صافی کرده بود بیده سه کرت مثل او و بتاب پس زیر او آتش

نرم کنند چنانکه در غایت نرمی بود در حال بخش خشک شود و ایمان حکما در

عدد روزاست بعضی گفته‌اند که مدت هفت روز و بعضی گفته که مدت

طبخ او سی روز است و درین عمل سه فایده است یکی سفید کردن است

و دوم نیز سفید شود سیم تشمیع چهارم عقد و چون در طبخ کمال یافت او را کنی

بر صلایه زجاج که بالاو دسته زجاج بود با بیاض بیضه مقطر و چیزی چند

بسایند که چون مغز شود پس باز دیگر او را در دیگ کنند و بیاض البیض مقطر

برو ریز سه بار حجم او و بزنند تا کبریت نیک آمیخته شود و چون چنین شود

دیگر باره در آتش نرم کنند و حکما درین آتش گران برحد قولند بعضی گفته‌اند

آتش پشنزاند اول بکرده و بعضی گفته‌اند که این بار مثل

---

اما روز بار طبخ و ریج و قوه بسیار بشتر

بار هیچ تا آتش آن کبریت نها و روحها را هلاک کند و چون خشک شد بار دیگر

اندازد با مثل او بیاض البیض مقطر چران قدر که بار اول کرده است پس بگیرد و چند بار

تحاکش را کنیج کند اندازد و روان شود پس چنین هر گاه بدین مقام رسید بگیر چون

از بوته ادمی محلول که تقطیر کرده باشی اکتش کند باوی روشن شود که چند بعد از آن کرکند

کما بن بسیار او را از شوید بیرون آرد و عمل بار اعاده کنند برو تا اگر

انقلیخ اگر دود کند برو باز عمل اعاده کند و اگر عوض کند دور آید این کبریت که گفتیم

تا بدان و پس آنچه گفتیم در کبریت بود اکنون بحاجت داریم که وجه تقویت بگوییم تا

رنگ دهد و حکما گفته‌اند حل کنند بعد ما واین روح را از و آب آهک تا غوص

کند و این کار در از است و لیکن آب انقرا ابن سحق بگیرد از زیر یکی یکم و یکی

نعم یکی زیم حاضر کند و سه درم نوشادر و دو درم مغزه جدید اندازد و بآتش بالاید

چون دو در خابه کند تا از آتش دود آرد و بدسته بالاو ان دان آن مغزه کنی طبخ کند

و در صلابه اندازد و با آب حل غلیظ شود تا سیاه تمام بر این شود و این نوشادر

هم از آن بیرون آید و یک درم و دو درم از این کبریت علاج برو اندازد و بیکو کنی چند

بهم تا غبار شود نرم پس بدو کلا به ابن اندازد یا در قدحی کند و قدح دیگر بر سر نهد

از شوا گند تا عرق کند و در خاکستر گرم تا سه کرت یا ده کرت بعده بگیرد و چهار گانه

ارزیز و یکبار دیگر بگدازد و بریزد تا آن جزو ارزیز و یا قلع بر سیصد جزو از زیبق اندازه
قمر بیرون آید و در نهایت خوبی و این از جمله اسرار است بدان این را و نگاه دار
از بی قدران در جه کره است میدانی جابر حیان صوفی سوگند یاد میکند که علم و عمل این
باب از نفایس علم افلاطون است و از جمله اسرار که سقراط اعتقاد بدان داشت و
آنرا از جهت خود ذخیره کرده اما عمل که بنهاد در باب [illegible] بدانکه این که [illegible]
[illegible] از ارکان این باب که یاد کردیم تا معلوم شود **باب چهارم در تدبیر توتیا**
بگیر توتیا آنچه خواهد و خورد کند و در شیشه مطین سر فراخ کند و روغن بید انجیر بر او
بریزد چندانکه او را بپوشد و بر بالای او بمقدار چهار انگشت بر آید و انگاه او را با آتش
[illegible] کند با آتش نرم بگذارد تا روغن در خورد و خشک شود و چهار ساعت سرش
بیرون آرد و باز بکوبد و باز در شیشه کند و عسل بر او ریزد چندانکه بر زبر او بر آید
پس بر آتش نرم نهد تا عسل در خورد و خشک شود و تمام عسل از او برود و باید که
سر پوش شیشه [illegible] سوراخها باشد تا دود بیرون رود پس بیرون آرد و [illegible]
[illegible] کند و بیرون نهد [illegible] و سحق و تشویه کند چندانکه آب صافی شود
و [illegible] خشک کند [illegible] آب [illegible] و تشویه میکند
[illegible] شود [illegible] زیبق مصعد [illegible] بپوشاند

تشمیع کند و بر زهره و قمر طرح کند بیرون آید شمس نیکو **نوع دیگر** بگیرد توتیا و بکوبد
تا مانند [illegible] شود پس او را در جام کند یا در طشت و روغن بادام تلخ بر او ریزد
چندانکه او را بپوشد و بالا بمقدار دو انگشت بر آید او را در آفتاب نهد مدت
هشت روز چون شب شود در خانه آرد و روز در آفتاب نهد چون این روزها
تمام شد از طشت بیرون آرد و از آتش نرم بخشکند و باز روغن کتان یا روغن
بادام سحق کند پس او را در کوزه سفالین کند یا در آبگینه مطین و انگاه در تنور
نهد و آتش کند در زیر آن یکروز و پس او را سحق کند چهار یک او را
[illegible] و همه را سحق کند یکروز پس تشویه کند شش ساعت در آتش
زبل پس او را بیرون آرد و در بوته بگدازد و استعمال کند هر جا که خواهد
آنست که ما میخواهیم پس بگیر [illegible] جزو و قمر طرح کند او را
بیرون آرد و [illegible] در گل حکمت [illegible] شود [illegible]
بنهد پس در [illegible] کند یک پا آجر و ملح و یک پا از [illegible] صحیح [illegible] باز آجر
و ملح و باز صفایح و همچنین تا زیر و زبر او گل حکمت [illegible] شود و طبخ کند [illegible]
تا بر خلاص ثابت شود و این از مجربات است و اگر [illegible] قمر شود
[illegible] بگیرد و از آن [illegible] جزو [illegible] گرداند

ونیکوتر بیرون آید **نوع دیگر** بگیرد توتیا زرد و در صلایه اندازد و سحق کند
چندانکه هبا شود انگاه بسرکه بجوشاند و در کاسه تشویه کند چندانکه خل تمام [illegible]
انگاه باز توتیا و آب کبریت با چونه بخورد او دهد و بشب تشویه میکند
چندانکه سرخ شود انگاه تشمیع کند بنوشادر محلول چنانکه بر صفحهٔ گرم
بگذارد دود نکند [illegible] انگاه بگیرد ازین توتیا برده جزو قمر که اخته [illegible]
ومثقال آن نحاس بیامیزد تمام بیرون آید نحاس نیکو **نوع دیگر** بگیرد توتیا و
وتشویه میکند و بیارد وزن [illegible] روغن زرد بیضه بخورد او میدهد و بشب تشویه
میکند چندانکه سرخ گردد انگاه بگیرد ازین توتیا بیست جزو قمر که اخته [illegible]
کند و یک حصه او نحاس بیامیزد نحاس نیکو بیرون آید بعده چند بار در آب
افکند و این نقره را تاب داده درو فرد برد نیکو شود **نوع دیگر** توتیا تشویه کرده
بگیرد و زیبق بگیرد با او بیامیزد و در صلایه نیکو با او بساید و بول صبیان
میدهد و میساید چندانکه باهم آمیخته شود انگاه بگیرد دو بوته و بوته بالایی
را باید که نایزه باشد بقدر ریگ بدست و دارو در بوته زیرین کند و بوته
بالایین بر آن وصل کند محکم و سر بوته استوار کند و خشک کند انگاه در کوره نهد
و بدمد چنانکه داند که بوته خواهد گداخت بگذارد تا سرد شود انگاه بیرون کند





و بکشاید انچه اصل بیض در بالا ان نایزه جمع شده [illegible] پس قمر [illegible] پاک
کرده شش جزو و یک جزو زرد و یک جزو ازین دارو بر آن طرح کند [illegible]
**باب پنجم در تقطیر شعر** بگیرد شعر تازه از ان کسی که بالغ باشد و بشوید با گل سفید
تا نیک پاک شود انگاه با صابون بشوید و آب اشنان و خشک کند
مقراض کند و در قرع داند و انبیق کند چنانکه نیمه قرع پر شود و اتش ملایم کند
و تقطیر کند تا آب بچکد و از و چهار آب بچکد سفید و سرخ و زرد و سیاه
و در نسخهٔ دیگر گفته اند که همه آب بگیرد و چهارم آب سیاه آنکه ان گیرد قابله
برگیرد تا برود که درو چیزی نیست چون همه بچکد آتش باز گیرد چون قرع
سرد شود ثفل ازو بیرون آرد و در صلایه اندازد و با نوشادر یک [illegible]
بیست و در اثال تصعید با نوشادر ازو صعود شود سیاه و اعاده کند تا
انگاه که سفید شود و اگر در اول چنین سفید نشود اعاده کند تا سفید گردد و
اثر اثال در صلایه سحق کند و از ان آب که ازوی گرفته است بدان [illegible]
و [illegible] بآتش نیل [illegible] روز
دیگر بیرون آرد باز سحق کند مثل او از ان آب که بدان مرتبه داده [illegible]
و تشویه چند بار چنین کند تا رنگ سفید بگیرد و از ان چهار حصه جزو از هر چه
[illegible]

که خواهی قمر کرد ازو سفید **باب ششم در تکلیسها**

بدانکه تکلیس در ارواح و اجساد و احجار و ملحها و ثقلها و قشرها و صدفها بود و تکلیس سوختن است
و تبدیل ارواح و اجساد و سوختن آنچه در اجساد است و کردانیدن اجساد چنانچه
غبار و امتحان او آنست که بر سر زبان کذاری هیچ تغیر ننماید و هیچ چربی
چنانچه [illegible] تمام شده باشد و اگر نه باز اعاده کند و تکلیس [illegible] نوع است
یکی سوختن [illegible] سیم ملغمه و در غیر جسد [illegible] سوختن است
**اول** آغاز کنیم در تکلیس شمس بگیر و شمس چندانکه خواهد و یکجا زد در
هر جزو آن دو جزو سرب یا مرداسنگ در او [illegible] کاو را [illegible] کند پس حل
کند بآب نمک و در کوزه سفالین کند و در تنور دارد و چند بار چنین کند
تا مکلس شود **دیگر** بگیرد شمس براده کند و بزیبق محلول بصلایه بسا
انگاه تشویه کند باتش نرم انگاه تصعید کند و زیبق از آن بگیرد انگاه باقی
شمس در بوته بماند همچنان سفید [illegible] **تکلیس قمر** چندانکه خواهد و
مثل او نوشادر صلایه کند چندانکه آمیخته شود و در چیزی کند و هر روز چند بار
بجنباند و هر گاه که خشک شود آب دیگر می اندازد تا انگاه که زنگار شود سفید
پس بشوید ازو و تشویه کند باب نمک تا سفید شود **نوعی دیگر** قمر و مشتری



یکجا بکدازد و براده کند و با ملح محلول کهن کند تا مثل خمیر شود پس قرصی کند
خشک کند و بکذارد روزها که سفید شود و چیزی ملح کردد و اصحاب این علم
یاد میکنند که همه چیزها بدین تدبیر [illegible] میکنند و ملح برد زیاده کند **دیگر**
بگیرد قمر و بکدازد و [illegible] خورد او دیده مثل او ذوب در برنزد و کرم کرم
بسا با نمک تا چنان [illegible] شود پس در کوزه گل گرفته کند و در تنور دارد
و رها کند تا بسوزد و سفید شود پس بیرون آرد مکلس شده [illegible] هم از زیر
و هم قمر **تکلیس دیگر** بگیرد براده نحاس و بر صلایه بسا و آب [illegible]
چند بار تشویه میکند چند بار تا مکلس شود چنین بکند و از آن براده
قمر طرح کند رنگ دهد و [illegible] جزو شمس [illegible] یا [illegible]

احیا کند

**دیگر** بگیرد براده نحاس و بر صلایه بسا با آب نوشادر و [illegible] محلول
بکذارد [illegible] و تشویه میکند که مکلس شود مثل شنکرف **دیگر** بگیرد [illegible]
[illegible] کند و [illegible] و در دیک [illegible] کبریت [illegible]
[illegible] که کبریت مثل نحاس [illegible] انگاه آتش کند تا سوخته شود و [illegible]
[illegible] کند و با مثل او نوشادر [illegible] در [illegible]
بجنباند تا زنکار شود [illegible] و هر گاه که خشک شود [illegible]

حل زنجار دیگر بهتر ازین آنست که بگیرد زنجار که بیان کردیم و از آن آب دهد
بسرکه صاف که ربع او زاک زرد بود و نیم زاک کبریت در او بود
صاف کنم پس از این آب بخورد او دهد بصلایه و تشویه میکند تا مثل
شنگرف شود بگیرد از آن بر ده جزو قرطاس کند رنگ دهد نیکو و چون
او نحاس [illegible] نیکو بیرون آید پس پاره پاره خرقه کتان ببندد و در موضع
نم دار دفن کند سه روز پس بیرون آرد و صلایه کند و آب زاک بخورد
او دهد و تشویه کند و همچنین هر بار اعاده میکند تا سرخ شود دیگر براده حدید
بگیرد و بشوید باب نمک و در جام ابگینه کند و خل خمر بر وی ریزد و می جنباند
و هر گاه که خشک شد خل زیاده میکند تا زعفران شود دیگر بهتر ازین
آنست که زعفران را آب دهد از خل که ربع او زاک مصفا بود و مثل زنجار
در آبگینه و در روز تسقیه میکند و شب تشویه و تکرار کند شنگرف شود و از او
بگیرد و بر ده جزو قمر طرح کند و با مثلش شمس اضافه کند نیکو آید تکلیس شبه
بگیرد ارزیز و او را بگدازد و بر هر ده جزو او زرنیخ و کبریت اصفر انداز
و بسوزاند تا چون تراب شود پس از آن صلایه کند باب نمک و در کوزه کند
تون دارد و [illegible] شود بیرون آرد و صلایه کند و خشک کند و چند بار اعاده

تا چون شود سفید لعل بگیرد ارزیز چندانکه خواهد و بگدازد بر وی زرنیخ و
نوشادر بهم آمیخته و می مالد تا بخورد و خاک شود پس در کوزه مطین کند یا
در شیشه گردن دراز و یک شب زیر او آتش کند روز دیگر بیرون آرد
اگر سفید شده باشد نیکو و اگر نه دارو زیاده کند و باز آتش کند نیکو سفید
گردد تکلیس زحل بگیرد اسرب و در مغرفه آهنین بگدازد و
بیفکند بروی ملح به آهن بجنباند تا سوده شود پس آن را بشوید و در کوزه مطین کند
و در زیر او آتش کند یک شب روز دیگر بیرون آرد سفید شده باشد تکلیس قلیا
بگیرد پاره های قلیا و در آتش نهد آورد و بدمد چند کرت تا سفید شود
[illegible] بگیرد مرتک و با ملح [illegible] آن [illegible] کند و بشوید و باز ملح
اضافه کند و خشک کند و بشوید و باز ملح اضافه کند و [illegible] کند و خشک
کند و بشوید و ملح اضافه کند و [illegible] کند و خشک کند و بشوید تا ملح برود
و خوش مزه شود و سفید شود در چند مرتبه باب [illegible] در صفت تشمیع
بگیرد [illegible] قدح یکقدح زیرین مطین کرده و یکقدح بالا غیر مطین [illegible] و در
قدح بالا سوراخ [illegible] و هر دارو که تشمیع خواهد کرد بهترین آنست
بزیبق محلول تشمیع کند یا [illegible] در محلول و آن دارو در صلایه [illegible]

## صفت تشمیع اجساد



کم از زجاج یا سیم بیخ و زیبق محلول یا نوشادر محلول ریزد چندانکه
تر شود با معو زجاج بمالد و سحق کند تا خشک شود پس در قدح کند و قدح
دیگر برو وصل کند و آن سوراخ گشاده بگذارد و بر سر آتش با چکاد
دشتی نهد تا عرق کند اگر ارواح بیخ چیزی دود گرفته گیرد از آتش برگیرد و
چیزی اکلاس بیخ تا چون دود کردن گیرد برگیرد تا دود منقطع شود و
فرق میان ارواح و اکلاس نیست اما بسیاری از مردمان غلط میکنند
در کار تشمیع و نمیدانند که تشمیع چیست نام چند عمل است یکی نقره را آن
ثابت کردنست از چیزها که گریزد و حریم ذوب و آن که اخلاص است
سیم ترخیم و آن سست کردن است تا نپرد و چهارم حل کردن روح
بعد از آن که عقد کرده باشند و جمله را چاره نیست و این نهایت
اعمال است تا بدانی اول در تشمیع شمس بگیرد کلس شمس چندانکه خواهد
و باش او زیبق ملغم کند و مثل همراه نوشادر سحق کند و میان دو قدح کند
چنانچه یاد کرده شد و استوار کند و قدح بر آتش نرم نهد چون دود کردن
گیرد از آتش بردارد و سرد کند و باز بر سر آتش برد تا پنج بار و گشته
و بیرون آرد و سحق کند و او را بنوشادر محلول آب دهد و سحق کند پس
بنوشادر



خشک کنند و باز در قدح کنند و تدبیر اول اعاده کنند پنج بار آنکه تجربه کند
و بند اگر بر صفحه گرم بگدازد و در وی نفوذ کند نیکو بود و اگر نه باز تدبیر
اعاده کند بعده این را آب ده بزیبق مصعد محلول که در و کبریت
مقطر آکنده بود و تشمیع کند در آتش آهسته که او بیرون آید بوزن خود
رنگ کند یکجزو پنجاه جزو از هر جسدی که بود اگر بعد از تشمیع حل کند و عقد
باز حل و عقد کند رنگ کند یکجزو صد جزو نقره را تشمیع قمر بگیرد کلس قمر
چندانکه خواهد و با نوشادر محلول سحق کند و در شیشه کند و بر آتش نرم
نهد تا دود تمام برود و بیرون آرد و سحق کند و تدبیر باز اعاده کند
تا رنگ شود بگدازد و بگدازد تشمیع زهره بگیرد کلس زهره و با او
چندان زیبق ملغم کند و چند او نوشادر آب دهد و سحق کند و در قاروره
کند و سر قاروره استوار کند و تشویه دهد در آتش زبل یک شب بگذارد
انگاه بیرون آرد و باز سحق کند و نوشادر محلول بخورد او دهد و باشد
همچنین اعاده کند انگاه که بگدازد جاری شود بر صفایح و دود نکند دیگر
از این کلس آن مقدار که خواهد بگیرد و زیبق محلول به هم چنانکه گفت بهر کرت
تشویه دهد صبح دهد یکجزو به مقدار ده جزو نقره را رنگ کند زر خالص

بیرون آید و اصل در تشمیع آنست که ارواح را جدا جدا تشمیع کنند و حل کنند پس جمع کنند میان ایشان برابر و در شیشه کنند و در زبل اسپ دفن کنند چهل روز تا در هم آمیزد و صاف شود **باب هشتم در حل کردن مرکبات** و این حل بر چند نوع است اول حل بزبل و آن چنانست که حفره بکنند بالای او دو گز و پهنای او یک گز و سرپوش بسازد بالای او سوراخ بود پس دو قسم ازین حفره پر زبل کنند و قاروره ادویه بر روی زبل نهند بعد از آنکه قاروره استوار کرده باشند و دارو در قاروره زیاده از نصف نباشد و یک خشت مدور بر سر قاروره نهند و بزبل تر پر کنند و سرپوش بالا نهند و بعد از پنج روز پنج رطل آب گرم از جانب سوراخ بریزد تا دارو هم آنجا حل شود مدت هفت دیگر روز و اگر تشمیع آن بصواب بود **دویم** حل بهنداوت آنست که حفره بکنند در زمین در موضعی که نم دار بود و در آن موضع پیش از آن حفره نبوده باشد و عمق آن حفره سه گز باشد و سر حفره را طبقه بسازد از درون میان دسته کنند مثل دسته سبو هر چه خواهد که حل کند در شیشه کنند بریسمان کتان در آویزد بعد از آنکه تشمیع کرده باشد و سر او هم بکتان استوار





کنند و شیشه را ازو در آب غرق کنند و سر حفره را بر زبر آب بگذارد و هر روز نگاه میدارد تا آفتاب بروی نرسد و حل شود چنانکه باید **سیم** حل بهن و آن چنانست که بگیرد قمقمی خورد که در حل در او باشد و در قسم او نیز باشد و از برای او طبقه هم از آهن بسازد و به طبقه از درون دسته بکنند بر شکل قندیل از دسته طبقه در آویزد بر رشته کتان و دارو که حل خواهد کرد در جامه کتان دو تو بندد بر سر قندیل از ریسمان کتان در آویزد از دسته طبقه قندیل تا هر چه حل شود در قندیل بچکد و باید که خم در زبل تر نهاده باشد و زبل تازه میکنند و آب گرم می ریزد و هر دفعه زبل مجدد باید کرد و آب گرم بر زبل باشد تا زود حل شود و باید که میان قندیل و قمقم دو انگشت فاصله باشد تا زود تر حل شود **چهارم** حل بنجم و از اعمام عامه کرده اند و آن چنانست که بگیرد و یک اسپین بزرگ و در گل گیرد و آب در او کنند و طبقه در او بسازد و سوراخ در آن طبقه باشد و هر دارو که خواهد در شیشه کنند و بریسمان کتان از سوراخ طبقه در آویزد و اگر قندیل خواهم بعد از چند اقاده در جامه کتان دو تو بندد و بجا

و بر قندیل حکمه بسته و از حکمه قندیل یکاد سته یا سوراخ داشته باشد و کریا
دارد از دسته حکمه قندیل را آویزد و قندیل از دیگ در آویزد چنانکه
دارد در وسط قندیل بریزد تا هر چه حل شود قندیل حکمه قندیل چنان آویزد
که میان او و آب یکدست دو انگشت بیش نباشد تا اگر جوشش بر آورد و آب در
قندیل نرود و سر پوش دیگ بنهد و وصل استوار کند و آتش کند و باید که
بر یک گوشه یا بر سر پوش یک نایژه باشد بدان مقدار که آب در آن توان ریخت
تا چون آب در دیگ کم گردد آب گرم کرده از آن نایژه در دیگ میکند تا
تمام حل شود انگاه سر دیگ باز کند و برگیرد هر چه حل شده باشد از او جدا کند
و خشک کند و باز تشمیع کند و آب دهد از نوشادر محلول و دیگر در قندیل کند
و بپزد تا تمام حل شود و حلهای دیگر طرایف است که علما حکما بتقطیر اما
انجا انعقد بران فایده یاد کردیم تا معلوم باشد باب نهم در حل طلقها
و زاجها و جدها اول حل طلق و زاج و تقطیر آن بگیرد طلق کوفته بپزد
و یکشب در صحرا نهد که سبزه باشد آب داده باشند بگذارد روز دیگر در قرع
کند از صبیه و تقطیر کند آبی که از او بچکد جمع کند چندانکه خواهد و همچنین
در تقطیر زاج نگاه باید داشت که نیکوست و دیگر بهتر آنست که بگیرد





کوزه سفالین چندانکه خواهد و طلق کوفته در او کند آن مقدار که خواهد و سر او
استوار کند و در پهلوی جوی آب حفره کند و آن کوزه را در آن حفره کند
و باید میان آب و میان کوزه یک وجب بود و بگذارد و آنرا اینجا
دو سه شبانه روز و بیرون آورد و بیند اگر چیزی باقی مانده انجا بنهد تا
هم حل شود چون تمام شد بگیرد طلق و یک مثل آن ملح که حل کرده باشد و بیت
آنرا در چیزی کند و آن ملح حل کرده بر او ریزد بهم بزند نیک تا آمیخته شود
انگاه او را در آن کوزه کند و هم در آن موضع بنهد تا حل شود و بیرون آورد
و در قرع و انبیق بچکاند و همین عمل کند با زاج که نیکوست اما باید که آتش
تقطیر میانه باشد و اگر خواهد تا مکرر شود بگیرد این آب را و در طلق ریزد
و باز در کوزه نهد و هم در آن موضع بگذارد تا حل شود و تقطیر کند هفت
بار این عمل کند آبی حاصل شود چنان که هر چه افکند حل شود دیگر حل طلق
بگیرد و سرب چندانکه خواهد و بگدازد و در کاسه ریزد چنان کند که باریک
سحق توان کرد انگاه بگیرد آب حامض ترنج و با حل سقطر یک از آن
بجای ریزد و سحق کند و از آن آبها بر آن میریزد تا نوش شده باشد و بعد از آن
و در زیر این جمع شده بگیرد آنرا و با طلق و نوشادر سحق کند و در
حلق جمع کند روز تا حل شود بیرون آورد و در خاکستر گرم بنهد تا آب نوشادر

از دو برود و شرب بلیغ مانند حل شده بود و اگر این عمل بار دیگر کند
هم حل شود دیگر حل مشتری بگیرد جلی یک جزو نوشادر و زنی را از هر یک جزو
نیم و همه را با خل خمر مقطر حل کند و چندی در آن حل شود براده آرزیز
در او افکنند و دفن کند تا حل شود پس آن آب از وجه اکند و بر قاع گرمتر
گرم نهد وقتی مانند لپه سفید که بسیار نیزند حل شمس بگیرد براده شمس و
با آب شعار حل کنند و عقد کنند با او زیبق را و بر قمر افکنند رنگ نیکو دهد
و حکما گفته اند که بر تو باد که حل کنی هر چیزی را که منجمد است و عقد کنی هر
چیزی را که سیال است که این است در حکمت حل زهره بگیرد نحاس و محکم کنند
تا با چهار یک آن نوشادر و با آب خویش تشقیه کند و دفن کند پنج روز
در محل حل و بعده تا بیرون آورد در کار بندد دیگر بگیرد نحاس محکلس
و با چهار یک نوشادر محلول تشقیه کند سه روز و دفن کند پس بیرون
آرد و با آب خویش تشقیه کند و در بتی دفن کند تا حل شود دیگر
حل طلق بستاند برنج سفید پاکیزه و با نخ چینید و سرگین با آب جغرات
نرمش بپزد تا نیک پخته گردد و باید که سرگین برنج بر زبر برنج چهار انگشت
گشاده بس چون پخته شد نرم کند و حل کند آنگاه بگذارد تا صاف شود
آن صاف از آن برگیرد و در شیشه کند و در آفتاب نهد حل شود





بعد از آن آب آن و هر چه در آن چیز است سواء کم به حس بگیرد از این
آب و بر طلق محلوب ریزد و خمیر کند پس در آن حل نهد تا حل شود آنگاه
تقطیر کند چون مقطر شد طلق محلول در قرع همچون سیماب خواهد بود
بعد از آن بگیرد درم از این طلق بر ماست درم زیبق مغسول گرم کرده
افکنند در حال عقد کند باب دهم در ذکر عقدها عقد بر چهار نوع است
اما اینجا چیزی یاد کنیم که ما را بکار آید تا آنچه خواهیم عقد کنیم اول
هر دارویی که حل کرده شد در قاروره کنند و سر قاروره محکم کنند و اندازه
قاروره حفره کنند و قاروره را در آن حفره کنند و بخاک نرم حفره را
محکم کنند و آب بر افکنند و بر آن زبل خشک بریزد و آتش نهند چون
سرد شد بیرون آرد و تجربه کند اگر دود کند و جاری بود نیکو است
و اگر نه دیگر بار اعاده کند تا تمام شود دیگر ادویه را که حل کرده باشی
در شیشه کند که گل حکمت گرفته باشد و دیگی نهد که در آن دیگ خاکستر بیخته
بوده باشد و پری سه انگشت باشد از هر جانب شیشه و شیشه را نگه دارد در
میان خاکستر باشد آنگاه دیگ را بر دیگدان بر نشاند و آتش
در زیر آن بر افروزد و پاره پشم در سر شیشه نهد تا بند او

بگیرد و چون بشم تر شود دور کند و بشم دیگر میدارد تا قدر اوت
منقطع شود هرگاه علامت تمام احتراق پیدا آید فرود آرد و تجربه کند

باب اندر تدبیر آبها که بخورد داروها دهند و بجمله داروها را بدو
حل کنند اعلی کار حل بدان حاصل آید بگیرد آب خوش بیست جزو
و قلی ابیض و جو بر دو جزو نیم درو انداخت و بگذارد سه روز
و صاف کند دیگر باره دو جزو نیم درو کند و بگذارد تا صاف کند و باز
اعاده کند تا هشت بار بعده عشر آب نجار درو کند مثل او زرنیخ اصفر
انداز و سه روز بگذارد انگاه صاف کند و کرم آن نوشادر محلول
درو کند و بگذارد چند روز پس هرچه خواهد بدین آب حل کند دیگر
بگیرد دو رطل قلی و سه رطل یا چهار رطل آب درو ریزد و در آفتاب نهد
سه روز پس صاف کند دیگر بهتر ازان آنست که بگیرد قلی ابیض یک جزو
و جو بر ریزد از آب صاف ده جزو و یک شبانروز بگذارد و بجوشانند
و صاف کند و یک جزو قلی بدو ریزد و یک شبانروز بگذارد و بجوشانند و صاف
کند انچنین کند تا نه بار بعده تقطیر کند انیست جواهر بدین طریق حل کند
دیگر بگیرد سه جزو و نیم قلیا و اندا بسوزد تا سفید شود و کمی کند نرم

بیت

(حاشیه:) [illegible]



و به هفت قسم کند و یک قسم یکقسم ازین شانزده جزو آب ریزد و
طبخ کند تا دو جزو از دو کم شود و صاف کند و یک قسم دیگر درو کند و طبخ کند
و همچنین چند بار هر هفت قسم تمام شود و آب دو جزو باقی بماند و صاف کند
دیگر و نوشادر محلول درو کند تمام شود عمل زعفران حدید و مثل او زیبق
مصعد که از جوهر تصفیه کرده باشد و مثل او زعفران ملعقه و جلایه کند نرم
و آب دهد او را بمحلول بوزن او و کبریت و نوشادر بهم و بر خاکستر گرم
او را تشویه کند همچنان که بیضه را بر خاکستر گرم نهند تا سرخ شود رنگ
دهد بگیرد از و کبریت قمر یک ده جزو با سه جزو نقش بیامیزد نیکو چون آید
باب دوازدهم در تدبیر آبهای رنگ دهنده بگیرد دیگر رطل خل مقطر و ربع او
زاک درو حل کند و دو روز بگذارد و صاف کند و آن صاف را طبخ کند تا سرخ شود
و هرچه خواهد ازو آب دهد دیگر بهتر ازین آنست که بگیرد خل خمر مقطر
و ربع او نوشادر درو کند و بجوشاند چند جوش و زنجار که از دوای سوخته
کرده باشد درو کند و بجوشاند چند جوش و صاف کند و ربع او زعفران
حدید درو کند و جلایه کند و نیکو آید انچه خواهد ازو استعمال کند دیگر بگیرد
جو بر دو جزو و کبریت اصفر یک جزو شب و با چهار چندان آب طبخ کند

وصافی کند و باز جزوی نوره و بگیرد و کبریت اصفر در هم یار کند و طبخ دهد
وصاف نماید و همچنین چند بار اعاده کند تا آب نیمه باز آید و چنانچه خواهد
استعمال کند چون حاجت باشد دیگر ماء الحدید بگیرد براده آهن چندانکه خواهد
و بشوید تا پاکیزه شود و نیمه آن زاک شوی بر او ریزد و آن مقدار خل بر او ریزد
که او را بپوشد و در آفتاب نهد و هر روز بارها بجنباند تا هفت روز تمام
شود دیگر زاک زرد بگیرد و صفوه بیضه سه جزو یکی کند و در آوند آهنین کند
بر آتش نهد و بجوشاند تا سیاه شود بار دیگر سه جزو صفوه بیضه بر او
اندازد و نیکو بیامیزد و در شیشه کند و دفن کند در زبل تا حل شود این آن
آبیست که اگر خاک با او رنگ دهی خاک رنگ گیرد دیگر گرفتن رنگ کبریت
بگیرد دو جزو نشادر و یک جزو جوز تر کوفته کند مقدار ده جزو آب در او
ریزد و یک شبانه روز بگذارد و بعده طبخ کند تا ثلث آب کم شود پس
صاف کند و آنچه اول ذکر رفت تکرار کند تا تیز شود پس چهار شیشه
که گوگرد [illegible] از بهر کبریت انداخته [illegible] تیز در او ریزد پس شیشه را
در دیگ نهد و آن دیگ را آب پر کند و آتش کند چندانکه شیشه سرخ گردد
بکشد دیگر آب تیز انداخته و همچنین هیچ زردی نماند و آب سفید بیرون آید



آهن بگیرد این رنگ کبریت است و بعد از آن به آنچه حاجت بود بکار دارد
باب سیزدهم در دهن البیض اول بگیرد زرده بیضه در آوند حدید کند و در آتش
نرم نهد و بجنباند تا سوخته شود پس روغن از وی بیرون آرد دیگر بگیرد زرده
بیضه [illegible] چیزی کند و به دست بمالد تا همچون آب شود و طلا کند در طشت
و در پیش آفتاب نهد و مقابل قرص آفتاب [illegible] مایل دارد تا روغن
جمع گردد باب چهاردهم در تدبیر آبهای تیز که بکار دارو [illegible] تا ثابت گردد
[illegible] بگیرد [illegible] چهار جزو که در او اندازد و طبخ کند بآتش
نرم تا نیمه باز آید و صاف کند آنگاه بگیرد از [illegible] سه جزو و دوم
با هم بیامیزد آنگاه بگذارد تا بر زیر او بنشیند آنگاه آب را از او صاف
کند آنچه در زیر او بماند بگذارد تا خشک شود و آنگاه چهار یک قشر البیض
و چهار یک [illegible] در مقصود [illegible] کند و نیکو بسای در میان دو قدح مرق
کند بارها [illegible] خواهد کند تا حل شود پس آب دهد هر چیز را که
خواهد از زرنیخ و کبریت و کلس کند و آب دهد و تشویه کند تا آنگاه
که بر صفحه برود و دود نکند و غوص کند دیگر شنگرف [illegible]
[illegible] بگیرد [illegible] و بسای و بپزد [illegible] خل [illegible]

ودر دیگ کند و بجوشاند باتش نرم تا انگاه که مثانه برود و بلغمی بماند انگاه
سرد کند و آب صاف او را جدا کند و بوزن در آرد انگاه چهار یک این
خل را دیگر باره فرنگ تازه شخص در او اندازد و در دیگ کند و دیگر
بجوشاند باز همین منوال تا انکه سرخ شود بعد بگذارد تا صاف شود
انگاه صاف کند پس بگیرد یک جزو از این سرکه فرنگ و یک جزو سرکه مقطر
و در هم ریزد و پاکیزه و بهم بیامیزد تا انگاه که مانند جعفرات شود
و در چیزی کند و در آفتاب گرم نهد [illegible] شود انگاه در شیشه آلت حل
نهد تا حل شود مانند زیبق سفید پس بگیرد شنگرف چندانکه خواهد و از این
محلول او را آب دهد و کوچ کند [illegible] روز انگاه در شیشه تطلیق کند و تشویه
دهد یک شبانه روز و چون [illegible] بیرون آرد و صحیفه [illegible] مس پاکیزه برد
طلا کند و در آتش گذارد و بتابد اگر در صفحه غوص کند و برود تا نفوذ
کند نیکوست و اگر نه باز اعاده کند تا تمام شود انگاه بگیرد یک درم از و بر یک رطل
زیبق و یک کفانه ازغند پاکیزه کرده دیگر بگیرد براده ارزیز [illegible] بکوبد و
بکوبد و سیماب زنده [illegible] کند و بکوبد زیبق مصعد بر او ریزد و کوچ کند
نیکو انگاه در شیشه کند و در آلت حل نهد تا حل شود و بهر طلا بریز را



که از این آب دهند ثابت گردد و تشمیع حاصل شود دیگر آنچه که زیبق
و کبریت را قایم گرداند انست بگیرد صابون بکوبد و شب بکوبد و کوچ
کند و در شیشه کند و در زبل دفن کند تا حل شود آب گردد سفید مانند شیر
پس تر کند بدین ارواح تصعید کرده و سوخته را تشمیع کند و حل کند تمام
گردد

باب ۱۵ در تصعید اجساد

بدانکه تصعید اجساد بر سه نوعست یکی انکه
تکلیس کردن او مداومت کند تا تصعید حاصل گردد بسبب لطیف شدن
اجزای او دویم انکه زیبق را باو در آرد و ملغمه کند سیم انکه نوشادر در او
در آرد و حکما گفته اند زیبق در تصعید اجساد محکمتر است از نوشادر
بسیار و بعض حکما گفته اند جمله را جز زیبق تصعید نتوان کرد [illegible] ولیکن
شکن راستست تصعید [illegible] بگیرد کلس [illegible] از هر کدام که خواهد
بکوبد و بگیرد زیبق ملغمه کند تا همه سیاه و تمام شود و بهم آمیخته گردد پس او را
در اثال کند و آتش قوی بر افروزد از اول روز تا آخر روز تمام و
بعد سرد کند و سر اثال بگشاید بیابد کلس او مصعد شده اگر چیزی باقی مانده
بهر بار ملغمه کند و عمل اعاده کند تا همه مصعد شود تصعید [illegible] و او نیز شبه
است مرده را و طریق او آنست که بگیرد کلس [illegible] بکوبد و ملغمه کند با

چهار جزو زیبق و مثل زیبق کبریت احمر و مثل او زاگ و آب نوشادر
بخورد او دهد و در سحق و در اثال کند و تصعید کند چنانچه گفته شد و
آنچه بر بالا است بر گیرد و آنچه در نشیب بود باز سحق کند و آب دهد بهمان
طریق و تصعید کند بعده زاگ زرد را حل کند و این محلول مصعد را
آب دهد و تشویه دهد بارها تا همه او منعقد شود رنگ دهد یک جزو او
سی جزو قمر را شمس گرداند حکیم تصعید دیگر بگیرد کلس قمر یک جزو با چهار جزو
زیبق ملغم کند و تشویه نماید چون سفیده بیضه و سحق کند باز تشویه
دهد و نیم او زیبق زرنیخ متبض کرده و سواد تشویه با او صلایه کند
با آب نوشادر یکروز تمام پس در اثال کند و تصعید کند به آتش قوی
روز دیگر بگشاید سر بالای او آنچه بر آید بر گیرد و با آنچه در زیر مانده است
جمله سحق کند و آب نوشادر دهد و باز تصعید تا همه مصعد شود و
بارها تشمیع کند و حل کند و عقد کند رنگ دهد یک جزو او پانصد جزو
زهره را قمر گرداند تصعید دیگر بگیرد کلس نحاس یک درم و تشویه با آب
دیگر و از وی سه جزو زیبق ملغم کند و سه جزو نوشادر با او یار کند و سحق
نیکو پس در اثال تصعید کند چنانچه تقریر افتاد و این زهره مصفا

تحمه

## تدبیر زاگها

قمر را رنگ دهد مانند شمس در نیکوئی است و جمله حکما برین متفق اند تصعید
سرخ بگیرد حدید و بشوید با آب نمک تا سواد از وی بیرون آید آنگاه
با آب خوش بشوید تا شوری از وی برود پس مثل او زیبق و مثل او زرنیخ
مصعد سحق کند با آب نوشادر و اثال کند تا مصعد شود و تشمیع کند و حل
سازند و عقد غایت قیام دهد یک جزو از وی صد جزو رصاص و زیبق قمر
کرده اند باب شانزدهم در تدبیر زاگها بدانکه قلقند نیست زاگ سفید است
و قلقند زاگ سبز است و قلقطار زاگ زرد است و سوری زاگ
سرخ است و این زاگ عزیز و کم یاب است و عزیز الوجود است در عمل حمره
و این زاگها چنانچه از کانها پیدا شود و حکما نیز این را نیز
مرکب کرده اند بگیرد قلقندیست و شب سفید و آنرا با آب حل کند
و صاف کند و نیم روز زاگ حل کند و تقطیر کند و با این آب شب
صاف چاشنی زد و عقد کند او را همانند قلقندیست کرده و بهتر
از کانی تدبیر قلقند بگیرد زاگ زرد و حل کند آنرا با آب و صاف کند
و سوزنش مس در وی اندازد و بپزد تا سبز شود آنگاه آنرا صاف کند
و بگذارد تا منعقد شود تدبیر قلقطار بگیرد زاگ را و حل کند و صاف

کرده اند آنگاه مثل او زعفران حدید در دیگ ریزد و حل کند و نیک بپزد و
و صاف کند آب او سرخ بیرون آید و صفت او اوقات قائم مقام
شوران بیخ باب بدانکه ... اول ملح قلی بگیرد پارهای قلی سفید
و از انبیک بیاید و بیرون ریزد هفت چند او آب و بگذارد هفت روز
در دیگ کند و بپزد تا نیمه باز آید آنرا در کوزها کند و بدارد تا نمک شود
و بر گرد کوزه بندد و آن نمکها گرد آرد و باز در کوزه جدید کند چند بار
تا بالتمام بستاند بیخ ع ١٠٠ بگیرد خاکستر که برود شوری باشد و آنرا
با آب تر کنند چنانچه بالا گفته شد آنگاه بجوشاند هم بر آن طریق بیخ
بیخ بول بگیرد ده رطل بول صبیان را و آنکه در قرابه کند و با آفتاب نهد چهل روز
در وقتی که هوا گرم باشد اگر منعقد شد و ملح گشت نیکو و اگر نه قرابه در گل
حکمت گیرد آنگاه بر خاکستر گرم نهد و هر گاه خاکستر سرد شود دیگر بدل
او می نهد تا منعقد شود مانند طبرزد تدبیر ... بگیرد ملح قلی سفید
یکجزو و نوره سفید صاف کرده سه جزو و شیر گاو بیش بر و ریزد انعقاد
کند ... آنگاه بپزد و منعقد شد پس ... کند وقت بکار در عمل آرد
باب در معرفت میزان بدانکه اکسیرها بر سه وجه است اول آنست



که در هر عمل وزن بر دارد و نگاه دارد و این وجه درستترین وجهی است
و این عمل را طریق میزان خوانند وجه دویم که عمل کند قیاس میزان طبایع
که با اکسیر خواهد وجه سیم آنست که عمل کند بتجربه و دران صورت که بیشتر
اکثر رفت این عمل را بطریق تجربه گویند و جمع اکسیرها بر دو نوع است یکی
ابیض دویم احمر و این سه وجه که گفتیم الحمد بر این کتاب ما اختصاص دارد
و وجه طریق میزان درست است و در اجزای این باب آن وجه که عمل بطریق
تجربه است یاد کنیم تا تفصیل هر عمل معلوم شود اول بدانکه اکسیر ها منعقد تر
بود بعد ... باید که بهر آنکه هر چیز را روح و جسد و نفس نبود امکان نبود
که مثل او از او زاده شود و امکان دارد که ناقص بود بسبب نقصان ...
... چیز ناقص بود ... چیز دارد ... پس ...
ماند ... و چنانکه گفته اند ترکیب اکسیر مثل ترکیب حیوان از چهار
عنصر بود و از آن چهار یکی روح است بر مثال ... راحت و روح گرم
و تر است و ... گرم و تر است جسم نفس است و نفس گرم و خشک است و هر
چیز که نفس دارد گرم و خشک است آتش در اکسیر کبریت است که گرم و خشک است
و از حیوان ... و رنگ در اکسیر ها ... است ...

و بدانسته که خانه و جگر گرم و تر است و مخ گرم و خشک است سیم جسد است
و مقام جسد در اکسیر عظام است یعنی مقام استخوانست در حیوان و
استخوان سرد و خشک است از جهت آنکه اگر در اکسیر جسدی نبود که ارواح
را ضبط کند و فراهم آرد و درو غوص کند اکسیر تمام نشود هرگز همچنانکه اگر
حیوان را استخوان و مفاصل نبود روح در حیوان مقام نپذیرد و نفس در وی
قرار نگیرد چهارم رطوبت یعنی تری که علت نمو و افزون شدن است
حیوان را اگر رطوبت نبود در حیوان مفاصل وی تلف شود حرکات نتواند کرد
و این سرد و تر است و آن آب است و همچنین اگر رطوبت که سبب تحلیلات و موجب
فراهم آوردن اجزا است اگر در اکسیر نبود اجزای اکسیر بهم جمع نشود و بعضی
در بعضی در نیاید و جمله اجزا از یکدیگر جدا مانند و اینها همه خاصیت ایشان است
پس ثابت شد که اگر این چهار جنس در عمل اکسیر نباشد اکسیر را وجود نباشد اما حفظ
و نگاه داشتن این چهار چیز بر ترتیب حیوان نیست در روح جواب حاجت
داریم که هر یک جواب گوئیم اول آنست که گوئیم مقدار روح مثل نفس باید و
مقدار نفس مقدار جسد باید تا از هر یک جزوی و آب بدان مقدار که پسندیده باشد
و آن از سی جزو است تا نود جزو اگر زیاده کنند در آن خطائی نیست بدان



این عمل را و عمل کردن تا بری [?] وجه که دوست میداری دوم آنکه روح
یکجزو باید و جسد چهار جزو باید آب مثل چندانکه پسندیده باشد سیم آنست
که روح سه جزو باید و نفس شش جزو و جسد هفت جزو بر سبیل آنکه اول
گفتیم که قوتها هفده است و آب مقدار حاجت باید چنانکه اول گفتیم
از جهت آنکه آب مانع نیست بلکه آب از چیزیست بیرون که اجزا را
بصلاح می آرد چهارم آنکه روح یکجزو باید و نفس سه جزو و جسد پنج جزو باید
و آب هشت جزو باید چنانکه در پیش یاد کردیم که قوتها هفده جزوی و
هفده قوت دیگر بکار نیست و هرگاه که یکی زیاده و نقصان شود تدبیر
فاسد گردد پنجم آنست که روح سه جزو باید و نفس یکجزو و جسد هشت باید
و مصلح که از چه بیرون در آید پنج جزو و چنین گوئیم که همه نیکوست و معلوم شد

باب [?] در اصول [?]

و دانستن حقیقت مشاکلت اسرار قوی ترین که
درین صنعت مرد حکیم را بدان احتیاج است و دانستن آن فواید کلی
تواند بود تجربه هر یک گواه عدل آن معنی رحمه الله بود چنانکه حکما امتحان
کرده اند دیگر چنین آورده اند از قول ذالنون مصری و او از قول جابر
حیان رحمة الله علیه و از چند کس دیگر از اکابر حکما که برین متفقند

کم انچه اصول اکسیر است اول دانستن مشاکلت هر کس دیگر بود تواند رسید
دویم دانستن اختلاط مزاوجت که محل آمیختن هر یک ازان دوا
چگونه بهتر است و آمیختن اجساد و ارواح و غیر آن چگونه باید آمیخت
و جفت توان کرد که در خاصیت اصلا نقصان نگردد و از قوت بفعل
در آید بسبب آنچه بیشتر ازین بشد یا نرا خطاها در سوختن مراغه افتست
که ترکیب داروها بصواب نداشته لاجرم آن قوتها نقصان و تفاوت
بهم آید و بخاصیت بدل کرده و انفعال بفعل باز گردد و غرض درین
آنست که کسی بر سر این صنعت باید که معانی این را روشن بداند
چنانچه هیچ شبهه باقی نماند سیوم آنکه انچه از داروها ترکیب خواهد کرد
وزن او در وصول بدرجات طبایع کمال و نقصان آن هر یکی او را
معلوم گشته باشد چنانکه در میزان بیان کرده است و ما بعد ازین تقریر
کنیم چهارم آنست ازین اصول که ارواح و اجساد چنان بهم کند چون
آتش بسیار بوی رسد البته از یکدیگر جدا نشوند و بخار نکنند و سوخته و فانی
نگردد بلکه گداخته گردند و جسد او را بر جوهر آتش گداخته اندازد و در آن عمل
و از طبیعت متغیر کرده اند چنانکه مس را نقره و نقره را زر کرده اند حکیم الاحون



گویند که چند احوال چهار طبع معلوم و تجربه شد چنان که این چهار طبع که امهات
عالمند در اصل جواهر موجودات مرکبند اما بدلیل تفاوت بزیاده و نقصان
بعض از انها با یکدیگر فضیلت روحانیت یافته اند و بعضی بعلتهای معدنی
گرفتار شده اند و در سیاهی و تباهی غل و غش و جسد اغیار ناموافق اسیر
و مبتلا گشته و جاذبه انچه معانی باز کرد دانستن صفت است و از احمقت گو
نسبت کرده اند و دلیل نموده که هر یکی بکدام کوکب تعلق دارد و کمال و نقصان
هر یکی از چه طریق تواند بود و علتهای بعضی را چه گونه دفع باید کرد و ازین روی
بعضی گفته اند که شرح داده اند و هر یکی بتفصیل باز نموده اند چنانکه آفتاب شمس
گویند و از جواهر آتشیت زر سرخ او راست و طبع او گرم و خشک است چنانکه وی
بسیار نباتی و باعتدال نزدیک بود و جسد دارو بالطبع جمع کرده تمام اکسیر عالمی
بدین جهت حکما زر را اکسیر شمس گویند و همچنان قوت را از دیگر ستارگان
روشن تر بود روحانیت او را که از قوت بفعل آید بعضی که زر طلای
عالم در معدنها و کوهها و ریگها بهم میشود ازرا بر دیگر جواهر سیادت بیشتر
بدان سبب که او در اصل لطیف است و غرض ازین باب باز نمودن دانستن خاصیت خواص او است

قمر گویند و از جواهر آتشی نقره او راست و طبع او سرد و تر است و لون
سفید که بر سبزی زند و چیزی حکما دارد و بر نحاس افکنده فضه کرده اند و با زر آرد
سفید یا سبزه و آن تمام سخته کرده و حکما این اکسیر را قمر گویند و چیزی که
افکنند از او فضه کرده اند و سفیدی او هیچ وقت باطل نگردد و اشکال سلامت بیرون
آید و آن هر چه جوهر رو جایی که گفتیم خود هیچ علاج در رمان محتاج نیست و در
اصل خود هر دو شریفند زحل از جواهر آتشی سرب براست و طبع او سرد و تر است
و لون او سفید که بر سیاهی زند و حکما کفر را زحل خوانند و ابو الذهب نیز گویند
و آن جوهری گران سنگ است و گدازنده در آتش و قوت روحانیت و او در
اصل خود به گوگرد تعلق دارد بدان سبب سیاهی و تیرگی بر آن غالب گشته است
و علت دیگر در آن آنست که زود گدازنده است بسبب آنکه در آتش مقام
نتواند کرد و که طبیعت مخالف او بهر حال آمیخته زود تر گداخته شود اما از کلی او
در صنعت گفته اند که اکسیر را برنگ معاونت کند چیز او را نه پر صواب
پاکیزه نمایند و اکسیر بر آن اندازه به آینه متغیر گردد و او زر یا نشیند
نه بود از مس و بریخ و سرب را بهر صنعت که خواهد از سرخ و سفید تیره

[illegible]



زاد کرد

مشتری از جواهر آتشی ارزیز راست و حکما گفته اند ارزیز را مشتری و
ابو الفضه نیز گویند و لون او سفیدی بود که به زردی زند و او سعد اکبر است
و او نرم و پاکیزه است در اصل تکوین اما در معدن سیاهی عارض و تباه
و رنگ و خشک و زود گداختن آورده و پاک در وجود است که اگر چند
علت در او نبودی خود نقره بودی اکنون علتها اگر از او زایل شود او را
قوت کمال در آمیزش پدید آید و چیزی آمیخته شود رنگ پذیرد و بدرجه
کمال رسد و متغیر نگردد مریخ از جواهر آتشی آهن او راست و طبع او گرم و
خشک است و حکما او را مریخ گویند و قوت و اصل او پوشیده نیست
و آمیختن او با جواهر آتشی دشوار است چون آمیخته کرده به هیچ حال جدا نتوان
کرد و نگردد و آنچه از قول افلاطون حکیم آنست که گفته است آهن در اصل
خود سیماب است بسته شده و لون و رنگ او برنگ سرخ میل عظیم دارد
و سفیدی و سیاهی بر ظاهر او غالب است چه جوهر لطیف که عجب و
کراهیت است و بلطیفت و ثقلت لحمه رویها استعداد او تمام دارد
و گدازنده و آمیزنده است بر سفیدی ترکیب او محال تواند بود و دشوار

آمیختن او هیچ نگفته است اما چون حکیم ماهر باشد بر او آسان بود خاصه
چنین معنی که درین مختصر یاد کرده‌ایم و در هیچ اصل تعیین نکرده‌اند یکی موضع
هر آینه نگفته‌اند و درین فصل بضرورت آنچه قدر یاد کرده شد که در وجه
و ترکیب بسیار سود افتد بر دو حاجت افتد و آمیختن او بر اهل بصیرت
پوشیده نماند که چگونه ممکن باشد و اگر بسته باز باید کرد این معنی بر ایشان
ظاهر و روشن گردد در باب تکلیسات نگاه کنند غرض حاصل آید

زهره از جواهر آتش مس دارد و طبع او گرم و تر است و لون او سپید است
که سرخی بظاهر او غالب و او سید الصفریات و چون ازین علتها فارغ
شود سپید گردد دیگر در میزان طبایع جواهر و ترکیب آن و گرمی و سردی آن
و تری و خشکی آن و صلاح و فساد هر یک ازینجا بدید کنند تا بر طالب آسان
گردد و زود دریابد چنین می باید بر هیزد ازین علم مگر کسی که دانا بود بطبع
و معرفت افلاک و انجم و بروج دانسته باشد که هفت فلک است
و بروج دوازده و هر یکی ازین افلاک را ستاره‌ایست و این ستارگان را
دو برج تعیین است مگر شمس و قمر را که ایشان هر یکی را یک برج است و

نیست



ترکیب این هفت جوهر ازین هفت ستاره و طبایع برین وجه است
قمر فلک اول به آنکه نقطهٔ ترکیب قمر است و برج او سرطان مفرد و سرد
و تر است و سردی او چهار درجه است و تری او شش درجه و در دیگر می
و خشکی نیست البته و دلیل آنست که نقره در زمین تباه گردد از بهر آنکه تر
او با تری زمین بیامیزد و اگر ده روز در گرمی پیوسته تباه نگشتی چنانکه شرح
زمین بعیار زیادت گردد به آن گرمی و خشکی که اندروست و سردی و تری
زمین در او اثر کند و هیچ نقصان نگردد و بعیار بیشتر گردد عطارد
از فلک دویم است و برج او جوزا و سنبله است جوزا گرم و تر است
گرمی او چهار درجه و تری او شش درجه است و سنبله سرد و خشک است
سردی او شش درجه و خشکی او چهار درجه است به آن سردی که او راست
با سیم بیامیزد و تباه نگردد و بدان گرمی که در وست با زر بیامیزد
و تباه نگردد تا او تباه نباشد و او را زیبق و روح الاجساد خوانند و
ام الاجساد و غواص و فرار و وعاء و او را عطارد خوانند و او خبیث است
و اگر او را علاج کنند چنانکه بیاید کرد در حال فضه گردد و اگر بر نحاس
افکنی سپید شود و از آتش نگریزد و علاج کردیم زهره در فلک سیم است

وبرج او ثور و میزان است ثور سرد و خشک است سردی او پنج درجه است
و تری او پنج درجه و حسن جان منسوب است هیچ ازین جوهرها ازو لطیفتر نیست
زیراکه او معتدل است با چهار طبع اگر با ذهب بیامیزی بیامیزد و تباه نکند
و اگر با سرب بیامیزی تباه نکند و اگر با داروها علاج کنی نقره گردد و
علاج یاد کردیم  و شمس در فلک چهارم است بدانکه ذهب از ترکیب
شمس است و برج او اسد گرم و خشک است گرمی او پنج درجه و خشکی
او پنج درجه است قوی تر و درشت تر از جواهر دیگر گران و سنگین تر و
در زمین عیار زیاده کند و باطل نشود و هیچ جوهری با او از نحاس
نزدیکتر نیست و با او بیامیزد و با ورق بیامیزد زیراکه ورق سرد و تر است
مریخ در فلک پنجم است و حدید از ترکیب او و برج او حمل و عقرب است
حمل گرم و خشک است گرمی او شش درجه است و خشکی او چهار درجه و
عقرب سرد و تر است سردی او شش درجه و تری او چهار درجه و زعفران
ازو سازند و اگر زعفران با ورق بیامیزند ورق را نجف کرده اند
و علاج او یاد کردیم  مشتری را فلک ششم است و رصاص از ترکیب
اوست و برج او قوس و حوت است و قوس گرم و خشک است گرمی او چهار

درجه



درجه و خشکی او شش درجه و حوت سرد و تر است سردی او سه درجه و تری
او هفت درجه است و آن جوهری لطیف است و بدان خشکی که اندر وست
و بدان گرمی که اندر وست نرم و اگر با سیم بیامیزی سیم را تباه کند و اگر با
آهن بیامیزی بدان سردی که اندر وست به آتش پای ندارد و آمیخته
با آهن چنانست که روغن با آب و اگر بوی او بزند رسن زند را تباه کند
و اگر علاج کنی نقره گردد و علاج یاد کردیم  زحل فلک او هفتم است
و سرب از ترکیب اوست و برج او جدی و دلو است جدی سرد و خشک و
سردی او سه درجه و خشکی او هفت درجه و دلو گرم و تر است گرمی او هفت
درجه و تری او سه درجه و او بر زبر همه افلاکست و اندر همه جواهر بیامیزد
و تباه کند و باز بیرون آید ازو و اگر علاج کنی صنعت تمام ازو حاصل
آید و علاج او یاد کردیم  طبایع عقاقیر و حسن درجات همی خواهیم که
بیان کنیم بدانکه کبریت سه لونست سفید و سبز و زرد و همه گرم و خشک
و سوزنده گرمی او پنج درجه است و خشکی او پنج درجه  و زرنیخ سه گونه است
زرد و سبز و سرخ و همه سرد و خشک است سردی او دو درجه و خشکی او شش درجه
ولیکن سرخ قوی تر است زیراکه اندرو گرمی هست و هیچ چیز نیست که جواهر را

[illegible] فارسی [illegible]

[illegible] یخته [illegible]

ب نفعید سید قرار ۲ ۳ [illegible] دار سکه ۱۲ طرطیر ۲۳ [illegible] جنک

در قرابه [illegible] ریزد و در کیسه [illegible] سم الفار [illegible]

[illegible] در میان دو کاسه چینی [illegible] آتش [illegible]

ایضاً قمر [illegible] [illegible] اوران بکیرد [illegible]

[illegible] نماید [illegible] سم الفار [illegible]

[illegible] طرطیر [illegible]

و [illegible] تلقیف [illegible] ۲۵ [illegible]

[illegible] نماید [illegible] بعده [illegible]

[illegible] اورا [illegible] بالا [illegible]

[illegible] آب [illegible] بالا [illegible]

بعد [illegible] قلع [illegible] مثقال [illegible] بالا [illegible]

[illegible] و این نوع [illegible] آن و آب نوشادر و کبریت [illegible]

را [illegible] اورا آتش بدارد تا [illegible] آب بر بالا [illegible]

نوشادر و نصف او کبریت بطریق اول [illegible] اجزا [illegible]

[illegible] بکشد [illegible]

در [illegible] بول [illegible] دوازده [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] آهن [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

در میان آتش و نصف [illegible]

[illegible] ملح الغلیا [illegible] ملح اندرانی [illegible]

[illegible] عقاب [illegible] و آب [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] طرطیر [illegible]

[illegible] زرنیخ ورق دار سکه [illegible]

[illegible] سم الفار [illegible]

[illegible] دار سکه [illegible] سم الفار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علم [illegible] طرطیر [illegible]

[illegible] سم الفار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت در مزاوجت که افضل دوا می‌است

بهتر از او و او در عمل نقره فوت کند   بدانکه نوشادر دو گونه است یکی معدنی
و دیگر حیوانی و معدنی سفید و روشن و آن از همه بهتر است دوم زرد رنگ
و تیره و خام هم نیز حیوانی هم دو گونه بود یکی از عذره مردم و یکی از شعر و هم گرم
و هم حل شده که گرمی او شش درجه و خشکی او چهار درجه و جمله روحها و جسدها
تا نوشادر نیز حل نشود   زاج چهار گونه است سفید و سبز و زرد و سرخ هم بعد
هم گرم و خشک گرمی شش درجه و خشکی او چهار درجه و هر چیزی را رنگ
توان کرد باب ششم در مزاوجت اکنون آغاز کنیم مزاوجت که اصل
است و اگر این معنی را همین بر مز بگذاریم که حکما گفته‌اند همین قدر
بس معلوم نگردد که ایشان باشاره ضبع(?) اند چنانکه طریق مشاکلت
و مزاوجت و جز آنکه گفتیم یاد کنیم که بهتر صناعت برین چهار چیز است
و باز در کتاب ایشان آورده است که طریق مشاکلت وصیت کرده‌اند
هر آینه در صناعت دانستن مشاکلت از لوازم است و باز کتاب کشف
الرموز بعضی از آن گفته‌اند و عاقبت پوشیده داشته‌اند اکنون در شرح
مزاوجت گفته در کتاب الرحمه ابوموسی جابر بن حیان صوفی رحمة الله علیه
است که گفته طبایع چهار است چنانچه آتش و باد و آب و خاک که ما را
با آمیختن این جمله حاجت است و ازین جمله دو طبع لطیف‌اند و دو طبع کثیف



کثیف می‌باید که آن دو طبع کثیف را لطیف کنند تا جمله لطیف گردند و جدا از آن
جمله را عقد کنند و باز در کتاب دیگر شرح گفته‌اند که مزاوجت با هم جمع چیزی
بس و صفت مزاوجت که شرح گفته‌اند از گفتار سقراطیس و ماریه حکیم
و جعفر صادق ع و جابر حیان صوفی رحمة الله علیه و این جمله اتفاق کرده‌اند
هر یک بوقت خویش با یاران و دوستان خود باید که میان آب و آتش
بحکمت آمیخته کرده‌اند و میان هوا و زمین و آب و آتش بحکمت آمیخته کرده‌اند
آمیختنی محکم که چون آتش او را حل کند تفرقه نکرده‌اند و اگر کسی خواهد که ایشان
از یکدیگر جدا کند البته میسر نگردد و آن دو جوهر که لطیف‌ترند یعنی هوا
و آتش ایشان را حکیمان نر گفته‌اند و این دو جوهر دیگر که گران‌سنگ‌اند
یعنی آب و خاک ایشان را ماده گفته پس حکم کرده‌اند که جفت میان نر
و این ماده که ان(?) هیچ آینده جمع علیحده ایشان موجود نبود هر آینه از ایشان
فرزندان شایسته تمام صورت پدید آینده اگر از ایشان هیچ چیز از روی
هیچ حال فرزند موجود نگردد اگر چه کوشش بسیار کنند و این معنی دلیل است
بر آنکه اعتدال بر طبیعت دارو باید دید(?) … بعضی از حکما گفته‌اند باید که علی(?)
اکسیر در فصل بهار … آن اشاره است به راز که بعضی فصل بهار در گرمی
و تری و سردی و خشکی معتدل است و بیشتر خطا که مرد ما … افتد از این …

آتش که میزان طبیعت را نگاه نتوانند داشت و علاج که در او ثابت شده
دفع نتوانند کرد پس باید که بوقت مزاوجت احوال ادویه را نیکو
علی ظاهر شود این را بطریق حکمت دفع میکنند چنانچه طریق مزاوجت معلوم
گشته باشد که انتقال از ظاهر چنان نگه دارد که قانون راست بهیچ وجوه
زیادت و نقصان نپذیرد چنانکه امکان دارد رفق و مدارا کنند تا نسوزد
و هر دفعه آتش زیاده کنند بار دفعه بیش از آتش قوی کنند تا صاف و پاکیزه
اده و دفع تیرگی و کدورت باقی نماند پس چیزی دارد که باین درجه رسید
پیر تمام کامل حاصل نمود آنرا بر هر چیز که انداز از الجواهر آتش را
تمام شریف گرداند از رونق و طراوت وگرانی در وزن و استقامت
در وجود جوهر گرداند و هیچ نوع کسی را در دنیا و آفت جهان برابری نیست و
کرامات بزرگ یافته بیش از حق سبحانه و تعالی او را بدین رتبه و مقدار
شریف برساند والله اعلم بالصواب تمت الرساله بکنز الحکمه
تجارت شهریاری بعون الله و حسن توفیقه فی الظهر یوم الاثنین
۲۶ شهر صفر [illegible] ۱۰۹۲

یکبرج تازه فاشتق اوراغسل نمود بصابون زرشک نموده در بایر
بعد قوام آرده و حق مبلیغ کرده و در قرع مطین تقطیر کند باتش نرم
بعد از آن رد کرده مقطرات بر ملغم یقطر بعد از آن تعفین کرده تا بیت ان
باشد یکهفته و اگر زمستان باشد یکاربعین بعد از آن تقطیر ثلثیا
و تعفین بطریق اول تا ترتیب هفتم بعد از آن عقد نموده و علامت
عقد آن است که بر طاجن اندا حته شود باتش دود از او برخاسته
نشود و باز حل نمود ملح آزاد اخذ نموده ثانیا عقد نموده
باز حل نموده و حق تلبیغ نموده باز تعفین کرده باز حل و عقد کرده
بعد از آن یکمثقال از معقود بر پنجاه مثقال زیبق طرح کرده منعقد
کرده و یکمثقال از این زیبق بر صد مثقال طرح کند و این اکسیر
معمول است لیکن مشکل و موقوف بتمام عامل فافهم ذلک







باخط سفید عمل خوب مشبیر گرامی باشد این است کند

هو العالم الحکیم بیاره ملح طبرزد ملح طعام سفید ملح شخار سفید شب یمانی
سنار سنار سنار سنا

شوره قلمی سنار — نشادر جاوشیر سنار — تنه کار اصلی برده نیم سنار — جیر جیوا زاج جیر
۲ سنار

ملح محرق عقار سنار — ملح خرهنر سنار — ملح کن محرق سنار — سنگلیار سفید سنار

الغام روح عطارد سنار محرق — بیضة البیض ۲ سنار — راسخت محرق سنار — قندتک

ملح المشنگ کلک سنا — نیج زنگار داد ابیضا الساییدن ۲ سنار

اعم کند در انجا نیز حل جل جیبر کذاریه در آفتاب
یا آسیا اول بیا بیفزا حل شد سرکه ذیب یا عنب بیار المقطر
و عتیق باشد با مخمر هر روز بشو لاند با چوب تا خشک
شود تا پنج یوم خشک که شد خرجد بند کنید نیم جعفر
یا ملکمفته بعد بیا بیفزا بول کاو و ماده مکند یک بر بریزد
با لایش شود بعد بشو لاند تا خشک شود بعد بیا به
بول گاو یا کوسال مکند یک بر بریزد با لایش شود بعد با چوب
بشولاند هر روز تا خشک شود تا هفت یوم تمام است
یا قرع قابله کند یا با قرع انبیق بچکاند مقطر کند سفید مثل
در الجزیره بریزد دو سنار بشولاند تا خشک شود در
قرع انبیق تقطیر کند بچکاند این کلید مفتاح جمیع الاکسیر باشد
نفس و روح جسد مثلث الکیان مربع الکیفیات ان شاء الله تعالی
خواهم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
تملرا مکرر کنند [illegible] روغن کنجد [illegible]
تا سواد [illegible] رفع شود و این رکن اعظم است

نقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ورق تطعیم کنند بعد [illegible]
او ریخته [illegible] ریخته [illegible]
بیرون
[illegible]
[illegible]
نخل [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]



است سه نوبت بباید گداخت تا روح محض گردد و کبریت احمر شود و در وزن
سرب نیز آید ذوب سه گانه چنین باید کردن که در زنگار بیان کرده ام
و هر نوبتی که اخته را وزن کبریت احمر اضافه کردن و در نقصان نا بوزن
اول بیرون آید در نوبت سیم که ذوب یافته است اکنون روح مطلق است
سیاهی ازو زایل باید کردن تا سرخ و شفاف که [illegible] بیرون آید و سیاهی او ببول
[illegible] مقطر مذکور زایل شود انکه گفتیم که نوشادر ازوی تصعید کنند بطبخ حکیم
نرم در قدح زجاج یا چینی مطین و چندانکه بول سیاه و تیره شود بریزد
و بول مجدد بکند تا بحال خود بماند و انرا در روغن زیت خالص خالص
طبخ کند چندانکه روغن سیاه و تیره شود بریزد و روغن مجدد بکند تا
بحال خود بماند بعد از آن انرا در بوطه کرده [illegible] و در عسل و خل مقطر بریزد
تا مانند یاقوت احمر سرخ و شفاف بیرون آید و چنین در بوطه گرم باید در
زاج اصفر محلول بریزد که بهمین دستور سرخ بیرون آید و هر نوبت زاج
محلول مجدد می باید کرد و اگر عسل و خل مقطر ممزوج کرده در بوطه بریان
[illegible] باید و در روغن زیت [illegible] میکند سرخ و لطیف بیرون آید همچنان
چرب کرده و در عسل و خل مقطر بریزد سرخ و لطیف بیرون آید انکه گفت

احمر اکسیر: شبه محلول را براده باید کردن و دو دینار براده را یکدینار
و دیگر کبریت احمر جوابه اعنی زرنیخ البیض مسلوق وانگ زاج اصفر قبرسی کوع
و حل آیه کند تا ده وزن مشقد دوازده دینار گردد در غره مطلوب کرده
در تون حمام نهد و یکروز بگذارد و بیرون آورد و بین البوطقتین مشترل
کند که مانند کوکب دری درخشنده گردد و بیرون آید و حاجت نیست تدبیر دیگر
ت سه نوبت بتکلیف آن کوکرد احمر بگدازد که تمام است و اگر صد نوبت
بگدازد که هیچ در وزن او زیاده نگردد زیرا که روح محقق است اکسیر
تدبیر او در اقسام سه نوع است نوع اول یکدینار را با یکدینار معدنی بگدازد و
در خلاص نهد چون از خلاص بیرون آید یکدینار دیگر بگدازد و بستر نوبت نوبت
زر مجمر گردد نوع دویم یکدینار را با یکدینار نقره رو با سه نوبت بگدازد و
و در خلاص نهد تا سه نوبت که نقره بعیار پنج دانگ بیرون آید و بعد از آن
دانگ زر معدنی بر نهد که حاجت بخلاص نیست نوع سیم جزو اول جسد بیار که
مجمر و دو جزو نقره و جزو اول زر و سه نوبت بهم بگدازد و در خلاص نهد زر تمام
عیار بیرون آید ابریز مجمر منور روشن احمر مانند مشرقی شنگرفی یا قوتی
مریخی مزاج خالص خلاص لون تدبیر عکلوشاه است عمل کرد دوره



عکلوشاه کمپیر بابا باب علی سیم و دیگر یا قوت سیم در ترکیب جسدین که
آن یکی سیم مکلس است و تدبیر آن کردم و جسد دیگر فرع حدید است و
افضل آن حدید مجمر مکلس است و اگر ندارد سه جزو براده حدید غیر مکلس و نیم
دینار زرنیخ احمر شفاف مسحوق و نیم دینار زاج قبرسی زرد یا سبز یا سرخ
و کمی نجل غیر مقطر با زعفران لطیف سیاه شود و بیک تخته کامل مانند
و قرع در الوان و لطایف هیچ طریق از این آسانتر نیست که یکجزو
براده حدید غیر مغشوش و یکدینار زرنیخ احمر با زاج اصفر و نان کم
و جمله را با خل مقطر تحقیق در آفتاب تا زعفران گردد و مدت طولیش یک
هفته است قیمت زعفران حدید از این جسد ۶ دینار بر گیرد و از جسد
م مکلس مذکور یکدینار تا دو دینار و از زعفران حدید یکدینار بسر
ساعت کامل کمی کند و یک ساعت کامل تشویه شود شکل کیمیا نه به و یک ساعت
فرو گذارد تا سرد شود باز یکدینار از این جسد اضافت کند علامت زمان
کمی سه ساعت و زمان تشویه یک ساعت و یک ساعت فرو تا دوازده دینار گردد
و جسد یکی شود از آن تراکم اخت الاحد بوته و اگر صد بوته بگدازی زیان
آید پس این جسدین را از نجار باید ساخت با ثابت محلول و ثابت

رانک نوره محلول می توان کرد و تمک نوره را هفت نوبت حل و عقد باید کرد
انکاه ش کل میکنند و تمک محلول مذکور بخوراتش جدید بدد و تشویه میکنند تا چنبع
حجر قایم کرده و ثابت و حل او در روده سقراطست در جام کرم با حرارت حمام در
روده حل کردد آن محلول ثابت در طور جدید مذکور ده وزن کرده باید
دادن و تشویه حکیمانه کردن بر سر کوره تشمیع یا در آفتاب معتدل تا انکاه که
زنجاری کردد و اکر آن ثابت غیر محلول ده وزن کبریت چنانکه دو دینار از آن چند
مذکور شد و یکدینار ش ثابت سه ساعت کل کنند و نیم ساعت تشویه دهی و نیم ساعت
فرو گذاری تا سفید کردد با این ده از ده جهت و چهار کرده لا زیاده و لا نقصان
انکاه بطریق نفس و روح و جسد و نفس و جسد بر سر کوره تشمیع بکذارند
انکاه بکل مقطر شعیه میکنی چندان که جذب کند و در کل بلیغ خشک میکند و در سایه
در سر ضغن کرد و غبار نباشد این عمل کند تا یک هفته تمام کردد زنجاری از دو جسد
ده وزن کرده و باز هر دو جسد با روح اعظم منعقد ثابت ده وزن کبریت
سه نوبت بکداخته و بکل مقطر زنجار ساخته ایست در جه اعلا زنجار
و این زنجار ثابت است فضه مطرقه با چنین سه نوبت تلطیف این بکدازند
زر بجد ایک عیار مخزنی سبز شعاع متکلون شاهی بیرون آید بیان تطویس فضه







جزو اهک آب با سبع مجدد و جزو از تلیبان استان شیره دار سفید
با هم کل کرده در ده جزو بول صبیان مذکر و مونث ساحق کنند و در جره
مطین کنند سر بر نهاده در آفتاب و هر روز چند بار حرکت دهد و روز دیکر
صاف کنند و بوزن اول اهک و قلیا مجدد کنند سه روز تمام و هر روز متحرک
کنند انکاه صاف کرده در قدح مطین بر سر کوره تشمیع بلیغ میکنند مع اکسیر
تا آب بلون اکسیر کردد و اکسیر در وی حل شود و اکسیر می براده حدید است
یا نرم حدید که با کبریت اصفر مطرد دو وزن کبریت بوزن حق کرده آن ع
دینار و نرم این حدید با یکدینار کبریت و کل دو ساعت و تشویه نیم ساعت
و اقفا نیم ساعت چنین ده وزن کبریت که ان دو دینار است در جره کتان بندی
و در بن آب ادویه بلیغ حکیمانه تا آب سرخ از غولیا شود و اکسیر در وی
حل کردد و اکر زعفران مفرد ابر نهی باید که مشعل شود نوشادر غیر ثابت
و غیر محلول این است که الواح نقره را که بر آتش تابه تا سرخ کردد و در
آب غمس کنی در باطن او نفوذ کند و مانند پر طاوس و قوس و قزح رنگها
ملمع بیرون آید انکاه در میان زنجار ملمع بکدازد و زنجار ملمع است ... از
دو جسد و روح ترکیب کنی چنین این فضه مطرقه را بسه نوبت در تلطیف ...
زنجار بکدازد و بجد ایک عیار بیرون آید و کره ده دیناری و ایک حصه ...
بکدازد اما شعاع آن سبز هیچ خیز زر مخزنی متکلون شاهی و اکر این نقره

مطلوب در تلطیف مس مکلس مفرد بکه از آن سه نوبت چهار دانگ و نیم عیار
بیرون آید و این اسرار بیاد کار رمز یاد دارکه هزار جان جهان ارزد
وصد هزار معدن کانی از زر و هزار خزینه در و لؤلؤ و مرجان ارزد اگر
یکدینار فضه را با مس یا یکدینار کبریت احمر یکجا ارزد چه بوته سحق پذیر شود
مکلس را تشویه دهد تا بدو نوبت بوزن راست آید بعد ازان در میان
کاس مکلس تلطیف که ازد چهار دانگ عیار بیرون آید زری سبز شعاع
نکو شاید و این عمل در غایت آسانیست و خزاین ملوک و سلاطین
عالم ازین معمور گردد و این سرمایه حکیمان عالم است باب
در عمل کنز یاقوت چهارم وختم کنز الیواقیت خمیره است زر سرخ
مذکور براده کنند و ۲ دینار ازان براده یکدینار زیبق منقی آنست
به ن محلول طبخ حکیمانه میکند تا سواد یکبار زایل گردد مانند کوکب دری
و طبخ بغایت نرم و آهسته باید کردن در زجاج مطین بر سر کوره تشمیع
انگاه یکدینار ازین روح منقی در خورد ۲ دینار براده نمش بحر منور
براده کند دهد سحق با هم بدو ساعت و نیم ساعت تشویه نرم دیم اعطا
تا وزن کرد و ۲ دینار براده دوازده دینار گردد روح اعظم منقی
با جسد اعظم بحر وزن کرده انگاه از ن محلول بخورد دهش میدهد به مرتبه
ازان دوازده دینار زر و نوشادر و یکدینار سحق دو ساعت تشویه نرم



ساعت و نیم ساعت اعطا تا این دوازده دینار هژده دینار گردد و بسیم روز
تمام ۲ دینار براده زر و ۶ دینار زیبق و ۶ دینار نوشادر بدین ترتیب
که چهار نوبت وزن رسید یک شبانروز و بکر کوبی را بسحق کردن و یک ساعت تشویه
نرم و یک ساعت اعطا تا بنهایت سه نوبت رسد تمام است اکنون احتیاج
دارد بتصعید میان قدح زجاج یا چینی چرخ هفتم بر هم ساخته بدارو
وصل مستحکم کردن و بر سر کوره مربع ظاهر و باطن مطین و هشت ساعت آتش
متوسط بهجده ساعت اگر مایه او روح بحر و یا زیبق مفرد او یا ن مفرد
دوازده ساعت کامل آتش متوسط تمام بشد بدرستی و راستی چه هر حل روح
مصعد شود و چنین مصعد شود ان مصعد را با جسد وزن کنند و هر چه در باب
ن محلول و زیبق اول با زیبق سحق کنند بعد ازان با ن تا غار شام کی
میکنند و تصعید در شب که شب و روز مساوی زر مکلس گردد و زیبق
و نوشادر هر چه بلون زر بحر سرخ بیرون آید اکنون زر بحر مکلس هست
و ن بحر هست و زیبق بحر هست و اگر زر بحر باشد شاید چنین زر غیر بحر
مکلس کرده ن و زیبق بلون زر غیر بحر بیرون آید انیست نیز کل
که ن حل کنند و زیبق و زر با هر کدام بدان تشمیع کند چند انکه غواص گردد
نیست اکسیر اعظم اگر خواهد مفرد اعمل کند و اگر خواهد مرکبا مرکب انکه ۲ دینار

از زر مکلس محر یا غیر محر بر گیرد و یک دینار زیبق محر بخوراندش و ده ساعت
کمی و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اعغا تا دو وزن کرده تمام انگاه
آن روح و جسد را به ن محر محلول شمع و غواص کند اگر مفرد را بیست
پنج دینار فضه رو با سیم یکبار از دو قسم نوبت یکبار دینار دارو مفر و تشمیع
روحی با جسدی در ورق زر کرده بر روی طرح کند زر تمام عیار مشرقی
بار با شعاع سرخ بیرون آید و اگر مرکب خواهد وزن کرده را به ن شاه محر منور
غواص کرده بیست ده دینار نقره یکبار از دو یکبار دینار از این اکسیر نوبت
بر روی طرح کند و تمیز بر نهد هر دینار دانگ تمام مشرقی تکلوشاهی
بیرون آید تمام کنز الیواقیت و لکن آن خدائی که آدم را بی
پدر و مادر و عیسی را از مریم در وجود آورد و درخت را بیش
محمد صلعم در سجود آورد و بقدرت گندم را در آتش برویانید و گل را
از خار شکوفانید و قمر منور ماه دو پاره در دست سید البشر و نیم کرداند
و آنکه و ابرصه را بر دست عیسی درست کرد و مرده را زنده گرداند
کرمی الحمد این کتاب کنز الیواقیت نوشته ام در عمل آورده ام همچنان
بیان کردم نه زیادت و نه نقصان هر کس که این اعمال مجربات
بر غیر اهل او عرضه کند در دنیا معلول و در عقبی مخذول و بی نصیب از

شفاعت



شفاعت رسول شود و هر کس که بیابد و در عمل آورد و پنهان دارد
خدا از وی راضی و رسول از وی خشنود و در دنیا به دولت و در آخرت
درویش کرده اینست آخر کنز ما درین قسم حرزه تکلوشاه الکبیر
الجابع و زر محر اینست که گنج نامه در وی تمامست هر کس که این به
چشم او روشن شد چیز در عمل آورد بنگرد که خود چه دولت است
اینست گنج گهر در شمس منور و گنج نامه تکلوشاهی در زر محر است
کنز الیواقیت و صح ذلک کتبه طالب نقاش فی سنه اربع و تسعین الف

**باب** بسم الله الرحمن الرحیم اینست عمل شمس و قمر محقق
عمل در شمس محر با سیجی و عمل دیگر در قمر تاما و کاملا و این هر دو
عمل انست تاج زرین مرصع و هذا کتاب جز عمل لوح بلور و در ترکیب
روح محقق و جسد مکلس بهوا اخفی زر نگار حکیم مع تدبیره و ترکیبه
الی طرحه و معیاره و عمل کمر زر در بیان ترکیب نفس و جسد که آن
کبریت احمر است مع میزانه و وزن ... و اظهار حرته الما
آخره و عمل طوق ذهب در طلق مع ذوبه و تکلیس و تحلیله این هر چه
بتاج تکلوشاهی شاه کبیر است در بیان محقق و جسد در عمل شمس
محر منور بدانکه اگر زر محر منور مذکور در عمل لوح بلور و این در عمل

اکسیر اعظم است اما اگر در درجه اختصار رود و خواهد نشریة خلاص
ابریز تمام عیار باید انیست چه شمس روح اعظم کرزیق است
در نوشادر این هفت نوبت حل و عقد یافته بعد زر زجاج مطین
بر سر کوره تشمیع طبخ نرم آهسته حکیمانه میکنند با نوشادر محلول اگر
سیاه میشود می ریزد و نوشادر محلول مجدد میکنند تا نوشادر بلون
خود بماند جمیع سواد و احتراق و کبریت و ادهان و غش از وی
زایل گردد و مانند کوکب دری درخشنده گردد و نوری و صفائی و لطافتی
در وی پدید آید چون جرم خورشید منور بعد آن زر محمر مذکور یا غیر
محمر مسطوره موصوف اگر با زیبق منفردا ملغم میکند ورق باید ساخت
و اگر مع العقاب عمل میکند براده می باید کرد اول یک دینار زر براده
با یکدینار و دانگی زیبق منقی بقعر زجاج شامی بی قدح یا صحیح حصین کرده
باید کردن دوازده ساعت تمام بعد از آن بر آتش نرم تشمیع
یکساعت تشویه باید داد و احتیاط تا گرم شود با آتش چون چراغ
نرم و هم چند اگر تشویه یافت بمثل آن جدا از سر آتش برگرفته
بجای فرو باید گذاشت تا سرد گردد باز یکدینار و دانگی زیبق اضافه
کرده دوازده ساعت تمام سحق و یکساعت تشویه و یکساعت





و ایضا
تا آن دو دینار چه ورق یا براده ساخته دوازده دینار گردد
و آن یکدینار حق از از است که در تشویه برود و آن دوازده دینار
تمام بماند مانند محمر اگر با زیبق منفرد عمل کرده است اکنون ورق آن را
به دوازده ساعت کامل در میان قدحین تصعید باید کردن تا
زیبق منعقد گردد و آن منعقد را جدا باید کرد و وزن کردن جهت
جبر نقصان وزن اول زیبق مجدد کردن تا تکرار عمل زیبق
بلون زر منعقد گردد شفاف نورانی روحانی با لطافت و طراوت
و سرخی و شفافی شعاع احمر منور است زر محمر مکلس غیر مکلس در زیبق
محمر این هر دو احتیاج دارد به تشمیع اما اگر عمل با مرد روح میکند
چون براده زر محمر یا غیر محمر با زیبق منقی مدبر مذکور وزن نو
نوشادر این هفت نوبت تحلیل و ثبات یافت در آن حال اگر حلاوت
محلول است یکدینار و دانگی در خورد آن دوازده دینار وزن
کرده سه بار ده ساعت سحق کرده یکساعت با آتش چون چراغ
تشویه و یکساعت از آتش دور کرده فرو گذارد تا سرد شود باز یکدینار
و دانگی نوشادر اضافت کند و به زمان مذکور سحق و تشویه و اضافت
سه نوبت تمام بپردازد آنچه و آن یکدینار که زیاده است حق تشویه است
که برود و چه ده دینار تمام بماند و درین حال بین القدحین به دوازده ساعت

عمل دویم در نقره روبا...

زیبق تصعید کند و هرچه مصعد گردد وزن کند و جبر نقصان وزن اول یک
نیمه زیبق کند اول زیبق بعد از آن یک نیمه نوشادر محلول بغیر زیبق و شحق
ده از ده ساعت روز ربعی و تصعید ده از ده ساعت شب ربعی تا نوشادر
و زیبق بلون زر بحر معقد گرداند و زر ملک گی در اکنون بروح بحر است
وجسد ملکست این روحانی برافتاب فی آب صاف از هم جدا گرداند
و هرچه در تصعید نوشادر گفتیم در باب لوح نوشادر بحر معقد از زیبق بحر جمع
جدا شود اکنون این نوشادر بحر حل باید کردن و جسد ملکست روح اعظم
معقد را بدین محلول حلال شمع باید کردن اعظم من الشمس است هرکدام که
خواهد از روح بحر معقد مشمع و از جسد ملکس مشمع یکدینار بر ۶ دینار نقره
گداخته طرح کند به نوبت و هر دیناری دانگی زر کانی اضافت کند به نوبت
یکدانه از وجه بخلاص نهاد و بیرون آید زر خلوت در شرقی نار نیکو
یا فوتیا موزدن تمام عیار خوش لعل روشن شکسته خلاص و این عمل شمس است

عمل دویم در نقره روباسیاه اگر با زیبق مفرد را عمل کنی ورق باید ساختن
و اگر با نوشادر و زیبق خواهی عمل کنی براده باید کردن و مع نوشادر محلول
براده باید کردن و عمل او از این هر سه نوع بیرون نیست اگر خواهی که با نوشادر
مفرد را عمل کنی براده نقره را ۱۰ دینار بردار و یکدینار و دو دانگ نوشادر
هفت نوبت حل و عقد یافته بدین محلول در خورد دهد و ده ساعت سحق و





یکساعت تشویه بنار نرم و یک ساعت اعفا تا نوشادر بلون نقره بیرون آید
این نوشادر نغز این نوشادر را حل کند و در خورد آن نقره ~~بیرون آید~~
~~این نوشادر~~ نغز ملکست سید تا غواص گردد یکدینار بر دو س منقی
قبری طرح کند به نوبت و هر دیناری دانگی معدنی اضافت کند و سه نوبت
یکه از وجه و در رو با سیاه بالاید تا سلیم بیرون آید و نقصان از روباسیاه
اگر با زیبق مفرد را عمل کند از زیبق منقی مذکور یکدینار و دو دانگ و از براده
نقره یا ورق او ۱۰ دینار ده از ده ساعت تمام سحق کند و یک ساعت تشویه
نرم و یکساعت اعفا نوبت دویم جبر نقصان وزن اول از زیبق منقی کردن
و بزمان مذکور سحق و تشعیه و تشویه بپایان آوردن تا ده وزن تمام کرده این
القدمین تصعید کردن و هرچه متصاعد شود وزن کردن و جبر نقصان وزن
اول از زیبق کرده کردن تا تکرار عمل زیبق بلون نقره گردد و در روح بلون زیبق
این حجر زرکانی اکبر است هرکدام که خواهد ازین حلال محلول غواص گرداند
و طرح کند یکدینار بر ۱۰ دینار مس منقی مستنزل به نوبت و هر دیناری
دانگی نقره بخیره نهد و در روباسیاه بالاید فرود آید جیدی که از نقره معدنی
فاضلتر بود و اگر ترکیب ابهر ده روح بحر اول آن ده وزن که روح اعظم

جسد را ۵ دینار برگیرد و یکدینار و دانگ ن کاید حلال کرده و به
دو ساعت تمام کمی کند و یک ساعت تشویه حکیمانه و نیم ساعت اعلی
تا این دوازده دینار [illegible] سیزده دینار گردد و آن یکدینار زیاده
حق تشویه است چنین سیزده دینار تمام بین القدمین مصعد کند به
دوازده ساعت زیبق و ن هر دو مصعد گردد و جسد نقره باند یکطرفی
بیض هر دو روح را از هم جدا باید کردن به آفتاب یا در آب
حار ن مصعد گردد و زیبق مصعد نشده به هر تدبیر این هر سه رکن
از هم جدا گردد ن را حلال کلوا کند و این روح اعظم مقصود با جسد
سبیض مکلس [illegible] نقره [illegible] نوبت عمل و مقصود یا [illegible] شمع
کردن و از این جسد مکلس مشمع یکدینار بر ده دینار مس طرح کند
به نوبت نقره روبابسته خالص بیرون آید اینست دقایق و حقایق
این هر دو عمل شمس و قمر باب بسم الله الرحمن الرحیم
بیان خواهم کردن هر دو عمل دیگر بعد از ترکیب عملین شمس و قمر
این هر دو عمل نوشتم یکی در قمر مذکور و عمل دیگر در زنجار حیدری بدانکه
زنجار [illegible] ن مصعد کرده روح محض است و [illegible]



زر مغربی زنجاری باشد سبز لون باشد [illegible]
زر مشرقی حدیدی محمره سرخ ناری باشد مشرقی

خالص حدید است چنین روح داری و جسد داری این زعفران حدید را بازنجار
مکلس [illegible] وزن باید کردن و در خورد دادن و دو ساعت کمی کامل
و یکساعت به آتش چنین چراغ بلکه نرم تر تشویه دادن و یکساعت اعلی
و وزن اول است اما زنجار حکمت خمیر کردن تا [illegible] حدید [illegible]
بازنجار که روح اعظم است دو وزن کرده و آن ۶ دینار دو دانگ
دینار گردد تمام بعد از آن سرکانه بر سر کوزه تشمیع [illegible]
مطبق بباید گداخت چنانچه در لوح و کمر بیان کردم و چنین گداخت
وسرد کردن وزن اول نگاه باید داشت [illegible] وزن اول
برنجار [illegible] کند [illegible] گداختن [illegible] وزن
تمام بیرون آید اینست جسد و روح مرکب اگر اندک سوادی دارد [illegible]
سرکه مقطر [illegible] آید [illegible]
شبانروز [illegible] خشک کند
[illegible] تشویه و تشمیه کند [illegible] شبانروز
[illegible] اکسیر [illegible] مذکوره [illegible] آن
[illegible] زر مغربی سبز لون تمام عیار بیرون آید و زر خود دو نوع است

زر مغربی

مشرقی باری و مغربی باری زنجاری پنج است زر [illegible] سرخ و مشرقی باری
[illegible] این عمل سبز مغربی زنجاری پنج است عمل که [illegible] شود و عمل [illegible] شمس
و قمر تمام شروع [illegible] عمل بیاض ده دینار قلعی [illegible] باید از
ده دینار [illegible] زرنیخ زرد مسحوق مطبوخ [illegible] کان [illegible]
[illegible] الزجاجة المطینة [illegible] خورد [illegible] این چند
[illegible] این نقش مطبوخ را [illegible] خورد و بسوزد و مکلس کرده [illegible] آب [illegible]
محلول باید و بشوید تا [illegible] پاک کرده در ث و محلول [illegible] الزجاجة المطینة
طبخ [illegible] میکند و چند [illegible] ث کافی مقصود محلول را لون [illegible]
[illegible] نوشادر محلول اضافه میکند تا نوشادر طبخ بلون [illegible] بماند و سفید
و شفاف کرده [illegible] قطعه [illegible] بعد از آن زرنیخ احمر [illegible] مسحوق را
یکبار [illegible] کامل من الوقت الی الوقت در زجاج مطین [illegible] عمل [illegible] شد
معطر طبخ کنند تا [illegible] ده [illegible] مثل [illegible]
و ده دینار از این زرنیخ [illegible] مطبوخ [illegible] بسوزد و مکلس کرده
[illegible] آب [illegible] بشوید تا از [illegible] پاک کرده و در [illegible] مستقر کنند
که [illegible] نوشادر [illegible] در زجاج المطین طبخ

[illegible]



اینست مفتاح اعمال سبعه کامله که از آن چهار عمل که بر تاج [illegible]
و یک عمل بر لوح بلور و یک عمل بر [illegible] و دیگر بر طوق زر
[illegible] میکند و چند [illegible] القلی [illegible] و [illegible] القلی اضافت میکند
تا [illegible] القلی [illegible] سفید کردد [illegible] این [illegible]
[illegible] شش دینار [illegible] مکلس [illegible] و یک دینار [illegible]
[illegible] مکلس [illegible]
تا [illegible] نوبت این [illegible] مثقال [illegible] مثقال کردد و یک مثقال [illegible] مکلس [illegible]
[illegible] عمل [illegible] اعمال اربعه
[illegible]
[illegible]
و بعد [illegible] قطرات باران و [illegible] درختان [illegible]
و بعد [illegible] مردگان [illegible] از [illegible]
این [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible]

[illegible] باب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
اینست مفتاح اعمال سبعه کامله از آن چهار عمل که بر تاج مرصع نوشته
بود و یک عمل بر لوح بلور و یک عمل بر [illegible] و یک عمل بر طوق زر [illegible]

عمل تاج که شمس است و دیگر قمر سیم و در چهارم که در عمل لوح بلور در دست کار آمد عمل
و عمل گوهر زر در کبریت احمر و عمل طوق زر در زیبق مدبر و این مفتاح این هفت
عمل کاملات و این هفت نکته است و نکات سبعه کاملاً خیت و بدین عنایم
در جزء این سعادت اعنی سبعه مذکوره کشاده گردد و هر نکته از این نکات
[illegible] آن زرد و اگر این هفت نکته بداند تواند که این اعمال به اتمام رساند
به تمام انجام عاقبت فرو ماند النکتة الاول تحقیق بدان که اکسیر مکلس
مراد و مرکبا فی درجاته بان کالای در تصعید مسفا و محلولا ثابتا و محلولا
فی مراتبه باهم دو وزن و یکند جسد مکلس روح مطلق نگردد و تا روح مخفی نشود
از وی خاصیت صبغ حاصل نیاید پس سرح وزن کردن آید [illegible] ۲ دینار جسد مکلس
بر گیرد و یکدینار و دانگ روح مصعد با وی کج کنند به دو ساعت کامل و نیم ساعت
تشویه بر کوره تشمیع بر قدح مطین بکند البته این دو دانگ در تشویه برود از سر آتش
فرو گیرد تا سرد گردد بلکه چون نیم ساعت تشویه داد از سر آتش فرو گیرد تا
سرد شود انگاه یکدینار و دانگ ن مصعد مجدد با وی اضافت کند و دو ساعت
کج و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اطفا [illegible] نوبت این ۲ دینار جسد
مکلس ۲ دینار گردد و [illegible] وزن تمام شود چنان که جسد زیادت وزن

نقصان



نقصان ندارد و این یکدینار ن هر نوبتی دانگی در تشویه برود دوازده دینار
خالص موزون بماند انگاه بر قدحی چینی بگذارد و وزن اول نگاه دارد و هر چه
در بیع ذوب نقصان کند همچنان نوشادر مجدد اضافت کند و حل و تشویه
چنانچه پایه دوازده است و به کدافت سه مثقال نقصان کند باز نوشادر
اضافت کند و کج کند به دو ساعت کج و بگداختن با این یکدینار که حق
ذو بیت [illegible] که از برود باز وزن پایه کردن اگر چه دینار کمالات سه دینار
اضافت پایه کردن و یا نیم بگداختن با همان دوازده دینار که برود از وزن
تمامه کامل برون آید این نوبت احتیاج دارد و بحل عنبر سفید یکساله تا سه سال
ترش یک نوبت یا سه نوبت معقد کرده چندان که جذب کند و در کج
کند در سایه که نزدیک با آفتاب تا هفت روز تمام بگذارد این است اکثار
حکمت و این نکته بیش از محلول تحشیه بجا ننهاد [illegible] تمام [illegible] اوست النکتة الثانیة
و این اکثار با برادۀ حدید غیر مغشوش دو وزن پایه کردن چنانکه ۱۲ دینار بجا
آهن پاک بر گیرد و یکدینار و دانگ زیبق رند کوز با وی کج کند دو ساعت
و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز یکدینار و دانگ
زیبق رند کوز مجدد اضافت کند و دو ساعت کج کند و نیم ساعت تشویه و
نیم ساعت فرو گذارد تا ۱۰ نوبت این [illegible] دینار برادۀ دوازده دینار تمام

بیرون آید این یکدینار زیاده در تشویه برود که حق انداز است اینجا مفردا
احتیاج به ذوب ندارد به همین ترتیب چرب نماید کردن غیر مغشوش و بسیار
شدید یکبار حتی تا وقت انقطاع اشعاعات زوال بخار و این چرب
کردن بر طریق مذکور در نوبت اول است فقط و دو نوبت دیگر جز و این تا
و جز و این زنجار دو ساعت سحق کردن بروغن زیت غیر مغشوش نمناک
و گداز تا هفت نوبت تمام گردد نوبت اول و دوم چنین حدید دیگر گداز
بت دوم و سیم چنین زر و مس گداز نوبت چهارم و پنجم چنین نقره
و با سیم گداز نوبت ششم و هفتم از نقره و زر رود ترکیه از ده
او چنین لعلی حدید به آتش نافته تیز باشد و دلپذیر صبر و کامل
ثابت گرد و خالص زر و نقره مفارقت نکند و ترکیب او از سه نوبت
و در حمل لوح بلور بیان کرده ام و این نکته بهتر از قمر القمر کاز دو است
عقد سپیده و کنوزه النکتة الخامسة در کبریت احمر بدان که جسد مس مکلس
با کبریت که نفس است مفردا و تدبیرا و مجرا و شنگرف آفاقی مدجاة
نقره ذوب سه گانه نیابد روح معلق نشود به این ترتیب که از جسد
مکلس مفردا دو برگ جا دینار تمام ده از کبریت احمر موزون
همه نشانی یکدینار و دانگ و سحق دو ساعت تمام و نیم ساعت تشویه





تا آن دو دانگ در تشویه برود و نیم ساعت فرو گذارد دور از آتش تا سرد
گردد با یکدینار و دانگ کبریت اضافه کند و دو ساعت سحق کرده و نیم
ساعت تشویه و نیم فرو گذاردن تا سرد گردد تا به دو نوبت تمام این
دو دینار نحاس مکلس دوازده دینار گردد آن یکدینار زیادت در تشویه
برود چنین میزان صدق رسید سه نوبت بجا به گداخت بر قدح چینی
مطین بر سر کوره تشمیع چندان موم گدازد و سوکرده وزن بهر هم نقصان
بشد همان مقدار موزون کند تا دوازده دینار درست گردد
و زوال سواد او یکبار دیگر بر گفته ام سواد زایل گرداند اینست نکته لطیف
در میزان و عیار و ذوب نقش و صد و این نکته به از ان تاج گنز ارواح ملک
افریدونست النکتة الرابعة اگر خواهد که بیان مطلوب فی قطعه اکسیری بسازد
که چند دفعه مطوسه تلخیف آن بگدازد تمام عیار معزبه مکلوث بر خلاصه
این زعفران حدید است که بازنی رهکت وزن کن و زعفران حدید
دو دینار و یکدینار و دانگ زنی رهکت با وی سحق کن دو ساعت و نیم ساعت
تشویه و نیم ساعت اعضا تا سرد گردد باز بطریق مذکور اضافه کند
و دو ساعت سحق و پنج ساعت تشویه و نیم ساعت سرد گردد تا دو نوبت
تمام این دو مثقال زعفران دوازده دینار گردد و آن یکدینار زیاده

حق تشویه است و بمیزان حق همان دوازده دینار باز آید سه نوبت ذوب جبر نقصان در ذوب بر بجا رمجمد دمیطه و یکدازد تا به سه نوبت در کداد همان دوازده دینار بماند در میزان که بیرون آید و زوال سواد او بجلی از سر کرد مقطر و غیر مقطر الست مبیض دکحق و تسقیه چند انکه جذب کند تا هفتاده ساعت روزگار بگذرد و این زنجار است که نقره مطوقه را چون سه نوبت تلحیف آن بکدازی و بهر دیناری دانگی کاذیا اضافت کنی زر مغربی شکلوش بیرون آید و این نکته حکیم با از چنین پوشیده

نکته خامسه اگر نقره مکلسه مسبخه با زرنجمر محلول مشوی مکلس یا حدید مبیض مکلس یا مس مبیض مکلس یا طلق مکلس یا ذائب یا محلول و اجزا و ارکان و احوال و غیر اول نیست در حمره و بیاض یا زر مغربی و یا شرقی مکلس شاهم از زنجمر و غیر نجمر ورق و براده چنین مکلس شبیه چیزها اصلاح نماید و خواص نکرده الا به نشادر پس ی دینار سه در هر نوبتی دانگی نوشادر محلول دو ساعت حق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اطفا باز به اکسیر عمل کردن تا غوامض کرده و بهر دو صفحه طالنی پس چنین موم مشفی بکدازد اورا ثابت الثار گرداند نکته سادسه فی حله جاکه نوشکلوریکلیه چیزها مصححا مشوق بوزن و بطریق ی دینار و دو ساعت حق و نیم ساعت تشویه

نیم ساعت



و نیم ساعت اطفا با نوشادر کاذیا با مصطکی دو وزن کرده این موزون را هفت نوبت حل و عقد باید کرد و چنانچه [illegible] از طرا بی حل کرده بده روز عمل تمام کرده و جمیع صفت [illegible] هر چه صفت بعز مان بیست

النکته السابعه علی القطع و التحقیق بدانکه نوشادر حکمت کاذکرت فی کنوز در دهنه طلق در آفتاب سرطان حل کرده اند هر روز حل میکنند نوشادر را پس نوشادر حکمت که هفت نوبت حل و عقد یافت در آفتاب بیک هفته طلق را چنین محلول کرده اند تمام شد کتاب مفتاح سبعه بعون الله تعالی حرر شکلوش

باب بسم الله الرحمن الرحیم اینست مفتاح علم کنج کهر شکلوش

علی زنجار بستایا مس کاذیا مجمد و غیر مغشوش را الواح رقیقه سازد و در کوزه نو کن و در کوزه فی ارزیز بموضع حجر نوره تا بسوزد و مکلس گردد از آن [illegible] سحق میکن و آنچه در آب حل میشود در قدحی دیگر میکن تا اندر رکی بیاراید و تا حصه درین قدح نشیند با حتیاط آب از سر آن جدا گردان و خشک کن و بلیع کن و بشد و نوشادر کاذیا لاغیر مسحوق ده دینار و آب جدایه چهار دینار در قدح چینی و بوار ببند یک هفته خالی در آفتاب سرطان و آنچه تا منعقد گردد چنین بلور سفید سحق کن و بنه چنین قوامی که بماند دو دینار از این مس مکلس مغز برگیرد و یک دینار دو دانگ نوشادر منعقد با وی سحق کند و ساعت تمام و نیم ساعت

بعد از کمی بر قدحی چینی مطلین بر سر کوره تشمیع تشویه ده چینی تشویه یافت از آتش
دور کنی و بشناسی که وزن او باز یکدینار و دانگی نوشادر بطریق مذکور اضافت
و کمی و تشویه و اطفا [illegible] نوبت این دو دینار جسد دوازده دینار گردد
و نوبتی دیگر این جسد روح مرکب را هموزن کبریت را در ذوب با یک دیگر از دون بجز آن
دهد بر که قدحی چینی مطلین بر سر کوره تشمیع بر آتش تشویه چنان گرم گردانند که دست
طاقت لمس نکند روح و جسد هموزن کبریت را بر کاغذی هموار کرده در قدح ریزد و بر
دمیدن هموار کند تا این قدح همه جا یک سان بشیر یا الحال بگداز چنین موم منقطع
زود بر صلایه ریزد و چنین سر شود آنچه در صلایه است و آنچه در قدح مانده است
همه را بیک جا کند و وزن کند چندان که کم شده است نوشادر مجدد کند و
دو ساعت تمام کمی کرده باز بطریق اول بگدازد و جبر نقصان وزن اول
بنوشادر مصعد مجدد کند تا در ذوب ثلاثه این جسد و روح دو وزن چون
آید و همان دوازده دینار را هم عیار دارد که زیاد دو کم این نوع مطلق است
اگرچه سیاه و تیره و مکدر داشت چنین سرکه مقطر کینو بر ورق [illegible] الحالی
مطلوس کرده با شعاع محلول بر سرکه چندان که جذب کند و کمی چندان که
خشک گردد در سایه که نزدیک با آفتاب نیز مدت ~~[illegible]~~ یک هفته بیست ساعت
تا زنگار درین مدت چنان سبز گردد که چشم تو روشن شود در سبزی زنگار







و منظایع و این زنگار را با براده حدید هموزن باید کرد تا برای دو دینار براده
حدید غیر مغشوش مذکور بر بادی کمی کند دو ساعت [illegible] ساعت تشویه و نیم
ساعت اضافه دو نوبت تمام دو دینار بر [illegible] دوازده دینار تمام گردد
دیگر یک دینار در تشویه برود اینجا بس امتزاج کند و اگر منعقد در بوته بگدازد به آتش
تحت چند انکه ده بار فرو گذارد تا شعاع منقطع کرده فرو گذارد و چنین مشتری براده
کند همان نوبت هموزن کند دو نوبت دیگر براده باید کردن و جز و بر [illegible]
زنگار با هم کمی کردن و بگداختن تا هفتم نوبت که حدید بگدازد زر دقیق آید بلون
یاقوت احمر و شعاع حدید تافته به آتش و منعطف چون قوس و قزح آنجا که
بازد دو وزن کند در کداز و اگر خواهد با نقره و اگر طلا با مرده که ترکیب آن
هر سه طریق بر زینت ترکیب آن بازر دو دینار زر بگدازد و یک دینار حدید بر
طرح کند و بگدازد و دیگر بر وی طرح کند و فرو ریزد تا دو نوبت دو دینار حدید بر
دو دینار زر دهد تا دوازده دینار تمام گردد و در خلاص بعد از سرخ از خلاص
بیرون آید چنین یاقوت احمر مشور اگر خواهد ورق سازد و اگر خواهد براده کند
با نوشادر ورق عمل کند و اگر خواهد مشتیانه و منعقد از یک دینار این زر هم
دو دینار فضه مطلق و یک دینار زر مشتریه و یک دینار نوشادر بگدازد دو
دوازده ساعت تمام کمی کند و دو ساعت تمام تشویه نرم و دو ساعت

فرو گذارد تا سرد گردد باز یکدینار نوشادر مصعد اضافت کند تا بدوازده نوبت
هر نوبتی دوازده [illegible] سحق و هر نوبتی یکدینار و دیگر نوشادر دو ساعت
تشویه و دو ساعت [illegible] تا سرد شود چندین جزو وزن شده بعد از همین
در باب زنجار حکت بیان کردیم و هر چه نقصان کند چندانکه از نوشادر مجدد اضافت
کرده و دوازده ساعت سحق نوبت چهارم هم برین طریق بکدارد و جبر نقصان
کند بعقاب مجدد کند و النهایت فی الیوم الثانیه انگاه خل غیر مقطر در ریه
ارد بجوردش میدهد چنانکه نمناک میشود و بعضی زجاج در صلایه چینی سحق
میکند دوازده ساعت تا خشک میشود باز بخل غیر مقطر نمناک میکند میان
افتاب بی سایه تا نصف روز تمام گردد این زنجار حدید بود که ترکیب او از یک
روح و یک جسد بود این زنجار با نوار در السراکه جهت ترکیبات از روح محض
در [illegible] جهت حدید باز زیا کمک یا مس چنانچه هر چهار جسد مکلس شد و زعفران
الحدید مع العقاب والمراتب نیست اکسیر قمر ملوس چنانکه یک نوبت بتلطیف این
بکدارند تمام است و النهایت فی الثانیه و الغایت کامل فی الثالثه و اگر نوشادر
این قلمی صفر و قمر ثابت برنج محلول و غیر محلول شاید نیست زنجار جسدیت
در روح محض عقاب ثابت غواص یکدینار چهار بر نجده دینار نقره ملوس
هرج سنکلوشامی مغز چاه بیرون آید و لعبه زاو به سبزی زند در شعاع و تدبیر

تمت [illegible]



تطویس فضه و تشویه فضه در مراتب سه گانه در قسم تدابیر بیان کرده ام اعنی
در صفت کنج کهر سنکلوشامی و اگر جسدین غیر مکلس [illegible] نند غیر محرق سه جزو
و حدید محرق چهار جزو سه نوبت با هم در بوته بکد [illegible] نند و براده سازد
و نوشادر محرق محلول بخوردش میدهد سه نوبت [illegible] پس از [illegible] تا یک هر نوبتی
دو ساعت سحق و تسقیه چندانکه نمناک کرده و تشویه چندانکه نیم گرم شود و
فرو گذارد بعد از تشویه تا سرد شود و در وزن تمام باشد و زنجار ملوس تو بر
مع الشعاع از ون در و جسد آید چهار نوشادر او ثابت برنج یکدینار بود و [illegible]
نقره رو با سیه غیر مسوق مطلوسه طرح کند به سه نوبت در کدار و اگر زنجی
از نوشادر غیر ثابت برنج قمر ملوسه بتجفیف توان گداخت چو نوبت تا سه نوبت
غیر از این زنجارها که بیان کرده ام و در تجربه عیان کرده ام هر زنجار که
نقاشان را بکار آید الا التحریر مگر زنجار مس که از قمر منور و مس [illegible]
یا در مکلس یا حدید مکلس یا سرب سرخ مکلس و نوشادر کبیر هم جزو ان از حدید
و جزو ان سرب اگر محرق باشد بهتر و اگر باشد غیر محرق یا حدید محرق با سرب محرق سه نوبت با هم بکداز
دستر اگر براده و براده سازد و نوشادر ثابت محلول در خل مقطر بخوردش
میدهد به سه نوبت زنجار ملوس بیرون آید اگر این زنجار یا زنجار حکت
حدیدی وزن کند یکدینار و دانگ و دو ساعت سحق و یک ساعت تشویه و یک ساعت
فرو گذاشتن تا به هفت نوبت سر بیان کردن زنجار حدید با زنجار نقره

اگر جسد و روح تمام کرده اند از زیبق و جسم که آن زیبق زنجار مذکور است زر ایچ درجات
در جه اعلی دارد اگر در هر حال نوشادر ثابت نباشد تکلیف وی باید که ناخنش
تمام است و خد [illegible] کتب و سائر حکما خدای تعالی که اسرار کلوشاه
حکیم هادان و جاه [illegible] اسرار به کودان نماید و در احمقان کشاید و منی
در غضب خدای تعالی باشم اگر درین اسرار انوار یکدقیقه از دقایق این عمل
فرو گذاشته ام والله اعلم **سر ششم** بیان وزن کردن نفس با روح
با جسد جدا که گر جوهر زر قمی چنانکه در هفت گنج گوهر تدبیر بیان کردم سفید
و شفاف در نوبت هفتم که تصعید سرو به بار اده ده خشو رو باسیه بافقره
منک دو دینار از آن جوهر منور بر گیرد و یکدینار نوشادر حلال کلول عجیبی
بگذارش دهد و دو ساعت کتی نماید و یکساعت تشویه بر سر کوره تشمیع
بنار لین و یکساعت فرو گذاشتم تا سرد کرد و باز عمل از سر گیرد باید
نوبت هر نوبتی دو ساعت کتی و یکساعت تشویه و یکساعت ادفاق دو وزن
کرده انگاه بیوق قدحی من الزجاج او العین المدقق بد طرزده ساعت
کامله بر کوره تشمیع تصعید بنار متوسط بمیزان آتش کار بیشانجه در گنج
گوهر سبعه تدبیر موصوف و مسطور است تصعید کند و وزن اوانجا بدارد
و جبر نقصان وزن از نوشادر مجدد کند و کتی دوازده ساعت از روز
و دیعه و شب دوازده ساعت تصعید و جبر نقصان وزن اول از نوشادر



مجدد کند تا بتکرار سبعه نوشادر مانند فضه بیرون آید و جوهر را همین
مشمع کرده و اگر جسد و نفس را با هم جدا وزن کند و [illegible] از آن با نوشادر
عمل کند در شب تصعید و بر روز کتی عمل وسطی بیخ و [illegible] عاپس اگر این
عمل بر شنگرف حکمت کند و همین مثال نوشادر بجواع شنگرف حکمت بیرون آید
و شنگرف حکمت مشمع کرده چنانکه شمع و اگر این عمل بکو کرد احمر کند نوشادر بلور
کوکرد احمر مشمع بنابت اسرار در وزن کردن نفس با روح و روح با جسد
و جسد با روح و نفس بمیزان صحیح مجرب معمول الارب فیه کی واجب الوجود

**سر هفتم** در بیان اوزان ارواح و انفاس و اجساد با هم بر طریق راست
واضح و متروح و معمول بدانکه نوشادر کانی بیکانه چنین مصعد کرده بهر کانی
که باشد و مس چنانه مکلس کرده مفرد او مرکبا در هر قسم که باشد و عمل عشق
کم از رساله نباشد عمل مستقیم چنانچه مقطر بلور بنا که بهر درین واثق که بیان
درین اسرار با نوار و وزن کند و زنجار سازد و این زنجار در هر درجه
راسخ گردانند زود گداز و صاف و بیرون گردانند و تمر و شکن منور و با الذره
زر و باز را اکسیر اکبر و بالجوهر مکلس با قوت احمر و مرتا بهفت درجه رسانیده ام
زنجار را در مراتب اربعه که درین اسرار انجار به انواع مندرج است

بسم الله الرحمن الرحیم این است عمل لوح بلور و زنجار حکمت و این عمل

ببین بوح مبارک نوشتم مشروح وصیلین مع نکاته ولطایفه وتدبیره وموازینه
وتراکیبه وطر[illegible] تا گا کاملاً مجربا صحیحا معمولا فلعنة الله علی کاشف
اسراره وجدا[illegible] وله الی آخره به انکه مس قبرسی باید واگر مس قبرسی
نباد مس جدید غیر مغشوش الخارج رقیقه سازد و در کوزه نو کنند و در کوزه
فی ارشد در موضعی که هیچ قوره نهند چنانکه سرد کرده مکلس و نخی پذیر گردد
به آب صاف کل کنند تا در آب سائیده شود در پشوست کل بیخ کنند
و بروغن زیت غیر مغشوش چرب کنند و بقدر مس انکه دی است
بوره ارمنی در کل اضافه کنند و بنار شدید بکبد ازد و مستنزل گردانید
بین البوطتین تا از بوطه اعلا در بوطه اسفل مستنزل گردد این قسم قبرسی
والفضل منه این مس الوان رقیقه سازد و در کوزه فی ارشد مکلس گردانند
کا ولرت اینجا تمام است بعد از کل به آب و پیوسته گردد نوبت ۲
مستنزل گردانند کا ذکره درجات دیگر دارد در لون وثبات والنهایت
فی نوبت الثالثه نوبت ۳ چنین مستنزل شد مانند جدید مجرب بطریق
مسطور مذکور مکلس گردانند و کل بلیغ کرده نگاه دارد

تدبیر روح محفظ

نوشادر که لا غیر ده مثقال کل کرده در چهل مثقال آب صاف کنند در
قدحی چینی از بلند عمار چنین خالص یک نیمه قدح خالی باشد در آفتاب
و یا بر بام بلند در روز گرم کرده غبار [illegible] مصعد گردد بنور [illegible]



آفتاب و از میان آب صاف بیرون آید و بغایت مثل بلور گردد بلکه
بقدرت قادر بر دیوار قدح نشیند شفاف چند کاغذ [illegible] رباجی واگر
بول صبیان و شاصفه مذکور مشوش بهم محفوظ [illegible] در آفتاب
بدارد مقدار روز چهارم در قدحی چنین مقدار [illegible] از یک نوبت تا نیم نوبت
و نوشادر که ازین آب مصعد میگردد ازین ماء الحرمیات مقطر
مصعد کنند در آفتاب این غایت عمل است اکنون روح مصعد است
وجسد مکلس است هر دو با هم در وزن باید کردن

سرده وزن کردن

روح محفظ با جسد مکلس ... و بنار جسد مکلس سبق کرده و یکبعض بیارد و
دیگر ازین نوشادر با او کل کنند و پنج ساعت کامل و بر سر کوره تشمیع
در قدحی چینی مطین تشویه دهد در غایت نرمی چنانکه گرم گرداند
آتش چنین چراغ لا غیر این دانکه که یکبد بنار زیاده است حق تشویه
و تشویه نیم ساعت کامل و نیم ساعت از آتش فرود آورد تا سرد گردد
بلکه چنین از آتش فرود آرد معلق نگاه دارد بر سر پایه از چوب نیم ساعت
بار یکبد بیارد و دانگ از روح اضافت کند و پنج ساعت کل و نیم ساعت تشویه
و نیم ساعت باعفا یا در ۶ نوبت تمام این جسد مکلس دوازده دینار تمام
کرده و این یکبد بنار که زیاده است در تشویه برود حق وزن کامل بیرون

کنی باید کردن جو ساعت تمام اینست سر حه وزن روح باجه
قلعاین [illegible] وم محض زیت سه نوبت بباید کداختن و میزان
حق و صد [illegible] [illegible] ان قدح جینی هموار مسطح خالص
بر سر کوره [illegible] ش نرم میکنند تا قدح چنان کرم کردد که دست
آنکه آن [illegible] کند دارو حه وزن کرده بر کاغذی هموار پاک کرده در قدح ریزد
و به پر مرغ پاک هموار کند چنان که در بن قدح همه جا یکسان بود به راستی و
راستی که جانب سوم [illegible] فراهم کند از وی جیزی که اوفتد زود بر گیرد و بر صلایه
جیزی باز جا [illegible] کرده آنچه بر قدح مانده است با استخوان نرم پاک
تراشد و با آنچه در صلایه است جمع کند و وزن کند هر چه نقصان کرده است
نوشادر بجه او اضافه کند و جو ساعت کامل بکن که بعد از [illegible] بدستور اول یکداز
[illegible] مذکور ریزد و چنان سرد شود باز حه وزن کرده بیند آنکه باید از نوشادر
اضافه کند و جو ساعت کامل کوکرد نوبت سیم نیز یکداز و باز حه وزن کن
تا آنکه افته جیزی مایه حه از ده دینار به بهای دوازده دینار در نوبت ثالثه
از ذوب بیرون آید کی کند اینست روح مطلق کرچه سیاه و تیره کون بود
جذب کم [illegible] کم از یک المثقال [illegible] از سه سال تا بعد [illegible]
کند به نوبت [illegible] سبز و صاف بیرون آید اکنون به آنکه تمامی تعلیم

نیست



دران است مع حل مقطر چند که جذب میکند بکرد او میدید و در سایه کذاشت
نزدیک ببود و کی بینه آنکه خشک شود باز حل [illegible] مقطر کامل
یکداز و زیت زنجار حکت و روح محض و [illegible] [illegible] مایه اکسیر [illegible]
اکنون این روح محض با براده حدید غیر مغشوش ورد ان شد اگر حه وزن بکنی
یکداز و سر دوده ازان دو دینار براده حدید غیر مغشوش با یکدینار و دو دانگ از این
این [illegible] زنجار کنی کند [illegible] ساعت و نیم ساعت تسویه و نیم ساعت اصفا یافته
یکدینار و دو دانگ تا به دو نوبت کامل این براده حدید ۱۲ دینار کردد و یکدینار
در شوید بر رود انگاه بر روغن زیت غیر مغشوش جرب شد و بعد چندان بشسد
باید که افتد تا شعاع زنجار منقطع کردد یکداز و چیزی منقطع فرو کذارد
تا سرد کردد باز براده سازد و یکدینار با یکدینار زنجار حل میکنند و بر روغن
زیت غیر مغشوش جرب کرده یکداز و بعد وزن کردن از نو [illegible]
پس اگر و دیگر حه وزن کند یکداز و هفت تمام حل [illegible] کردن یا یکی [illegible]
اول و دوم جنانه حدید کداز و نوبت سیم و چهارم [illegible] کداز و در نوبت پنجم و ششم
زر و نقره از نقره که از و نکاه دارد و ذوب این آهن همه صور که مانند یاقوت
احمر است ترکیب آن سه نوع است [illegible] جلوه ان زاج حدید شور با جز و زرنیخ
خشک سه نوبت بباید که افت تا محلول کرده بعد از آن در حل اتش هند تا زرنیخ

[illegible]

بسه نوبت جسد جدید اکنون از این زر یک و نقره دو و زر بجهد یک سه نوبت
یکه ازو [illegible] زارد زر مشرقه منکلوشاهی تمام عیار بود نوع نیم
یکی چهار زر محمر با [illegible] رو با سیه سه نوبت یکه ازو نقره زر پخته اینک
عیار کرده چه دیکه یک دینار و دانگ زر خالص بر نهند تمام عیار کرده نار شرقه
منکلوشاهی نوع نیم جزوی از این جسد مبارک و حد جزو نقره رو با سیه جزوی
زر معدنی بسه نوبت یکه ازد و در خلاص نهد تمام عیار نار شرقه سنکری محمر شود
خلاص خالص قایم ثابت مع شعاعه و لونه و لطافته و کماله و بلاغه و معیاره و در نبو
از خلاص بیرون آید و صد هزار لعنت خدای بر کاشف اسرار حکمت باد این مثال ربانی
که بیادگار بر لوح بلور نوشته ام والسلام حرره منکلوشاه الکبیر البابلی سنه ... رحمه الله
د بستقیم نیست ... کهربا در کبریت احمر این جسد مس قبرسی منکلس در درجه ثالثه و دینار
یک و یک دینار و دانگ کبریت احمر هند و ستانی شفاف سرخ درصافی زرده که چیز
هم اسفیدج و معیار عیار فضه دارد باد کمی کنند پنج ساعت کامل و نیم ساعت تشویه
نیم ساعت اعفا بطریق مذکور مسطور با یک دینار و دانگ کبریت اضافت کند و پنج
تمام کمی و نیم ساعت تشویه و نیم اعفا تا به ... نوبت از ... دینار دوازده دینار کرد
و یک دینار در تشویه برود اکنون این نقش جسد که ... وزن کرده است ... ساعت تمام
کمی و تشویه نرم و سرد کردن بعد از تشویه چهار تمام ساعات ... بشمارد چنانکه در



نوشادر ... کانه در کمی ... بیکو کرده باز این ... وزن که ... کمی کنند ... جاج اما صلایه ... 
با چینی ... و ... ساعت تمام کند اینست سر طلقه فقط و اگر مایه آن طلق زرد شرقی
با عفرچه سازد هم بدین طریق صحیح است و اگر مایه [illegible] هم بدین منوال عمل
باید کردن که تمام است و زر مخرچه با شرقی یا محمر باید [illegible] یا درق و بس نقاوه اگر
مایه این طلق از جسد حدید محمر سازد و براده کند باید غیر ورق هم بدین منوال عمل کند که تمام است
و صحیح و کامل و اگر مایه از جسد سرب محمر سازد براده غیر ورق هم بدین صورت عمل
کند تمام است و میزان جمله از ... دینار است با یک دینار و بر نوبتی ... ساعت کامل
کمی و ... دانگ ساعت تشویه نرم و یک ساعت فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر مایه
این طلق از مس منکلس محمر سازد که مس زر اشلیمی براده باید غیر ورق هم بدین طریق عمل
که صحیح است تمام شد علم طلق زرد با اجساد مبارکه اما حال ... وزن کردن نوشادر
که روح محض است با این اجساد و جمله احوال براده باید غیر ورق که براده فضه
رو با سیه ... نوشادر ... مصعد کا با یکبارکی ... با یکدیگر کمی کنند چهار ساعت کامل
و تشویه نرم نیز از تشویه ... دهد چند انکه گرم کرده فرو گذارد تا سرد شود و یک بار
یک دینار نوشادر اضافت کند و چهار ساعت کمی بلیغ ... جاج و ...
میزان نکاه دارد که ... دینار براده مذکور و یک دینار نوشادر مذکور و چهار ساعت
کمی هر نوبتی ... دانگ ساعت تشویه و فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر نوبت

وزرا بعد از تصفیه حل کرده بشرح همان طریق یکدینار محلول اور خورد دو دینار
براده فو[illegible] چهار ساعت کش و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت اطفا
تا سرد کر[illegible] جسد فضه و یا سبه کافور حکمت کاسی یا حدیدی
نوشادر غیر مح[illegible] و نوشادر محلول اهم برین طریق دو دینار جسد
در هر نوبتی یکدینار روح حلال محلول و چهار ساعت کامل کش و نیم ساعت
تشویه نرم و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر مایه این عمل از زر
مشرقی یا مغربی یا زر محمر کند براده باید ورق نشاید همچنان نوشادر یکقدر
هر نوبتی دو ساعت کش بلیغ و ده ساعت تشویه و اطفا و اگر مایه از حدید
محمر یا آنک محمر یا مس محمر بشرح هم درین صورت چهار ده وزن شش ساعات
دا بشمارد ده وزن کسی را کش میکند تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانه
روز است آنگاه تمام بشرح و اگر خواهد که از ده روح و جسد عمل کند براده
طرح رواسی یا از زر مشرقی و مغربی محمر یا حدیدی محمر یا آنک محمر یا مس محمر
در عمره و کافور حکمت حدیدی و جای دیگر بجای آن حق مکلس در بیاض
اول با زیبق منقی و طلق مرصوف سطور مذکور بر میزان مسطور عمل کند و هفتاد
دو ساعت کش کامل بجای آورد آنگاه با نوشادر محلول حلال عمل کند بدین منوال
که هشت دینار از این ملغمه کامله و یکدینار از نوشادر محلول حلال در خورد هشت



دینار ملغم مبارکه و جسد هشت ساعت تمام و در کش و تشویه و فرو گذاشتن
تا سرد گردد دیگر اعاده کند بطریق مذکور تا هشت نوبت [illegible] هشت
دینار نوشادر حلال محلول در خورد شانزده دینا[illegible]
شانزده دینار ملغم است و هشت دینار نوشادر [illegible] با هم بیست و چهار
دینار میشود و ساعات روزگار شمرده و کش کند تا هفتاد و دو
ساعت تمام گردد و این جمله سه طریق است طریق اول
روح اعظم اعنی زیبق منقی با اجساد مذکوره طریق ۲ روح محض
حلال اعنی نوشادر با اجساد مذکوره طریق سیم هر دو روح با اجساد
مذکوره بدین منوال که بیان کردیم ان شاء الله حق تعالی از من بیزار اگر
دریں که نوشته ام هیچ شک و ریب و تغافل یا غلطی و خلافی و خطای هست
و خدا از آن نوع بیزار و خدا از خدا بیزار و [illegible] بر آن کس که ...
کم به آنه و باجمال فاش کند صوم دوم در بیان ده وزن کردن ارواح
با نفس اعظم زیبق منقی مصعد و روح محض نوشادر مصعد محلول و نفس
که با گوگرد سرخ یا شنگرف حکمت یا جوهر زرنیخ در بیاض و من که
منکشف شده که برم بیان زیبق منقی مشروح دوام کرده ام و چنان تصعید

او از نوبت اول تا معتبر و سرگوگرد و سرغ و سر شنگرف و ملکت و سر جوهر بند
سم او [illegible] در قسم نه بیر بیان کرده ام اگر در این نسخه بیان کنم
ملک زیبق [illegible]
[illegible] ت پس زیبق مغنی نه صفت نوبت او را
تصعید کرده [illegible] ساعت تا بهتر نه در کوی کامل که آن هفتاد و دو ساعت
و زدان کوی از این بیشتر نیست قطعا زنده نگردد غایت تصعید او نیست
اگر مصطکی مسحوق غیر مغشوش را با نوشادر یکجا نه مصعد محلول او و
وزن کند بدین مثال که ده دینار مصطکی برگیرد و یک دینار نوشادر [illegible]
حلال محلول بخورد او دهد بچهار ساعت کوی بعد از آن تشویه دهد به نیم ساعت
تمام و یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز یک دینار نوشادر اضافت کند
به قسم مذکور تا به ده نوبت کامل ده دینار نوشادر محلول بخورد ده دینار
مصطکی مسحوق دهد و ساعت شمرده بعد از [illegible] وزن کرده تا هفتاد و دو
ساعت تمام شود آنگاه به نوعی از انواع موصوفه نوشادر را حل کرده
با مصطکی تا جذب آب کرده آن محلول را بخورد زیبق صفت نوبت
مصعد کرده دهد چنانکه در کوی زنده گردد تا [illegible] وزن کرده بدین میزان
که از زیبق ده دینار برگیرد و یک دینار نوشادر مصعد بخوردش دهد به
[illegible] ساعت تمام کوی و تشویه و اضافه تا سرد گردد بدین ترتیب میزان حق



صدق صحیح به ده نوبت هر نوبتی یک دینار روح محض که آن نوشادر محلول است
بخورد این ده دینار زیبق مصعد [illegible] و ساعا [illegible] بعد از آن
[illegible] وزن کرده تا هفتاد و دو ساعت تمام کوی [illegible] آنگاه اگر
اگر خواهد هر دو را با هم حل کند این است [illegible] با نفس و روح باده
اما این هر دو روح [illegible] وزن کرده محلول اگر نفس [illegible] وزن [illegible]
[illegible] وزن کرده [illegible] با نفس دانسته [illegible] و این [illegible]
و در مره گوگرد احمر یا شنگرف احمر حکمت میزان آن بر این موجب است که از
انفاس مذکوره در [illegible] هر کدام که خواهد ده دینار از روح
محلول این یکبار [illegible] و ساعت تمام [illegible]
تشویه نیم ساعت تمام بر سر کوزه تشمیع در قدح [illegible] و یک ساعت فرو
[illegible] تا سرد گردد باز مثل اول تا ده وزن کرده به ده نوبت
را اضافه کرده [illegible] نیست [illegible] وزن کرده روح با روح و هر
روح با نفس [illegible] اما اگر هر ده روح [illegible] وزن [illegible] بعد از [illegible]
تمام کامل جسد زر مکلس محرد غیر [illegible] وزن کند با نقره مکلس
[illegible] نقره [illegible] هر دو کافور هر کدام که دارد و [illegible] کافور
طلق مکلس و در مره [illegible] زر مکلس [illegible] مکلس [illegible] غیر

درین عمل مکلس هر باشد غیر براده یا ورق بدین منوال که میزان ده دینار
یا یکدینار [illegible] ثوبت بهر ثوبی تحقی ده ساعت و تسقیه یکساعت
و یکساعت ا[illegible]د و ده وزن شود بعد از ان ساعات التسقیه
۲۱ ساعت کامل [illegible] اگر در بیاض خواهد نقره مکلس و قایم مقام آن
کافور حکت کمانی یا حدیدی و قایم مقام این جمله طلق مکلس و در حمره
زر مشرقی یا مغربیه یا زر محمر مکلس باشد و قایم مقام آن حدید محمر مکلس یا انک
محمر مکلس و قایم مقام ان مس محمر مکلس در درجه ادنی و میزان موصوف
تا ده وزن کرده بعد زان ده وزن ساعات را احصا کرده دقیق
۲۱ ساعت کامل کنی که صحیح آیست سر ده وزن کردن روح این
محلولین با اجساد مذکوره بتمام و کمال **سر ششم** بیان کردن روح با جسد
[illegible] اعظم زیبق است در روح محض نوشادر هر ده با هم و وزن کرده و محلول تمام
بیان کرده ایم اکنون بیان زنجار حکت حکیم بتوفیق الله تعالی بدان که اگر مایه
زنجار حکت از زر محمر مکلس سازی اکسیر اعظم است و از غیر محمر چنانچه مشرقی
و مغربی باشد و قایم مقام زر محمر و غیر حدید محمر مکلس باشد و قایم مقام ان
سرب محمر ثابت مکلس و اگر ازین هیچ ندارد قایم مقام جمله مس محمر مکلس
مفرد و مرکب چنانچه سواد زایل شده باشد و روح محض نوشادر حلال محلول



اگر مایه آن زر محمر و غیر محمر است و حدید محمر و انک محمر جمله مکلس باشد نوشادر
محمر باید محلول و غیر محلول و اگر زیبق و نوشادر در [illegible] و محلول
درجه بلند دارد و اگر مایه از مس باشد نوشادر [illegible] غیر محلول و انواع
تدابیر در حمره و بیاض در تقاعید شمس و قمر ازین زاجات و غیر زاجات
با اجساد و غیر اجساد تمام در قسم تدبیر نوشته ام اگر درینجا بیان کنم
مکرر شود و خاطر ملول گردد و اوقات بعمل مکرر چنانکه اسرار او زان ده ده وزن
کردن اکاسیر درین قسم بیان رفته است تدابیر هفت گنج که بیان کرده ام
والسلام **اکنون** شروع شد اگر مایه این عمل از مس مکلس است ده دینار تمام
مس مکلس مفرد و مرکب هر کدام که دارد چنانچه سواد زایل کرده باشد تمام و
هم در قسم تدبیر بیان کرده ام به انواع مجربات که چگونه سواد از مس مکلس
مرکب و غیر مرکب زایل کند و جمله در تجربه صحیح رسیده است آن ده دینار مس مکلس
یکدینار نوشادر که [illegible] مصعد الا غیر اگر محمر باشد و اگر مبیض است با [illegible] مصعد
و اگر محلول باشد و الا غیر محلول بجه تصعید عمل راست نیاید و این یکدینار نوشادر
که نا مصعد غیر محمر کرده و غیر احمر احمر و غیر احمر ذهبی یا قمری یا طلقی یا کافوری
محلول و غیر محلول ثابت و غیر ثابت بگیرد ان ده دینار مس مکلس ده درادنی
یا بگیرد سرب محمر مکلس ده در وسطی یا بگیرد حدید محمر مکلس ده در اعلا یا

بگرد زر مکلس دهد درا علا العلا یا بگرد زر محرم مکلس دهد در الاعظم اکبر دو ساعت
تمام [illegible] در صلایه زجاج یا چینی و یکساعت تمام بر گوره
تشمیع [illegible] تشویه دهد چون حرارت به مرغ یا آفتاب
در چاشتگاه تا [illegible] آتش سرب میانه و یکساعت اطفا تا سرد گردد باز
یکدینار نوشادر بگرد جسد مکلس دهد و نه دو ساعت و یکساعت تشویه و
یکساعت اطفا تا سرد گردد اینست سرد و وزن کردن انگاه که به هر نوبت
این دو دینار روح محض که حلال محلول است بگرد جسد مکلس داده پس بعد از آن
حل کند تا به دوازده ساعت تمام انگاه بگدازد که تمام است و اگر بگدازد
تمام نباشد سرکه اختی روح محض و جسد مکلس قدحی چینی هموار سطحین بر گوره
تشمیع نهد و آتش چون چراغ برافروزد تا قدح گرم شود چندانکه انگشت را بگزد
[illegible] اکسیر محروق را بکاغذی هموار بر دارد بریزد و به پر مرغ پاک هموار کند بغدات
فعال تعالی جسد مکلس و نوشادر مصعد یا محلول چون شمع صاف گداخته شود زود
بر گیرد و بر صلایه ریزد و بگذارد تا سرد گردد وزن کند هر چه از وزن اول
نقصان کرده پس همان قدر نوشادر مجدد اضافت و دو ساعت تمام
حل کند و باز بدین طریق بگدازد و وزن کند هر چه درباید نوشادر مجدد اضافت
کند و نوبت سیم بگدازد فقط و اگر چهار نوبت کند بزیان آید و بدو نوبت

[illegible]



تمام نباشد و احتراز میکنند از یک نوبت بعد از آن دو ساعت تمام حل کند
مزیل سواد او از حل عینی سه ساله میپیش مقطرات [illegible] جزو احمر
در اولی و دو سطلی و اعیاد و حل چندانکه هبا گردد [illegible] حل مقطر
چندانکه نمناک گردد و حاجت تشویه ندارد [illegible] و سایه بحل عینی
مقطر نمناک میکنند و دو ساعت کامل حل بلیغ خشک میکنند تا بهفتم روز
زنگار حکمت را تمام کسیح بشر این زنجار هر روز لونی بر گیرد به الوان مختلفه میگردد
تا روز هفتم رنگی بیرون آورد که چشم آدمی در سبزی او و روشنی و شفافی و شعاع خیره
ماند و لطافت هیچ رنگ چنان ندیده باشد و این سر به تجربه صحیح گردد پس
بزرگتر عمل از اعمال زنجار حکمت سه عمل است و این سه عمل آنست که مایه جسد
از زر محرم منور مکلس باشد و نوشادر مصعد مکرر و خل عینی مقطر و میزان
وزن کیمیا چنان که شنیدی و اگر نوشادر سبز باشد و جسد زر [illegible]
نوشادر سبز محلول و میزان مذکور زنجار حکمت متوسط باشد و اگر نوشادر
فضه سفید باشد و جسد به محرم مکلس یا سرب محرم مکلس یا مس محرم مکلس و سرکه
سفید عینی غیر غش مقطر و میزان موصوف زنجار درجه ادنی دارد و زنجار
هفت نوع است نوع اول نوشادر یک نوبت از آب مصعد [illegible] و مس
که یکبار مکلس [illegible] باشد مفرد او حل عینی سه ساله که یکبار مقطر کرده [illegible]
کردن چنان که شنیدی نوع دوم نوشادر [illegible] فقط [illegible]

سواد زاج کرم و خل غبن سه ساله مقطر و سرچه وزن کردن چنانکه مذکور است
نوع [illegible] ذهب و مس مرکب ساختن انکلس کو سواد زاج کرم با کل
و خل [illegible] چنانکه موصوف است نوع چهارم نوشادر
مطوس و جسد [illegible] خل غبن سه ساله سیر مقطر و سرچه وزن کردن
گفتیم نوع پنجم نوشادر محلول ذهب ذهب محلول میکو هم و زر مکلس غیر محلول خل
غبن سه ساله احمر مقطر [illegible] وزن کردن چنانکه مکتوب است نوع ششم نوشادر
محلول و جسد زر محلول مکلس احمر خل غبن سه ساله احمر مقطر و سرچه وزن کردن نوشته است
نوع هفتم نوشادر در هر حال که هست مبیض و محلول و محلول چند ثابت [illegible]
جسد یا زر مکلس یا زر محلول مکلس یا حدید محلول مکلس یا آنک محلول مکلس یا مس مکلس
و خل غبن مقطر در هر درجه که هست چند [illegible] وزن [illegible] بطریق موصوف زنجار
ذات کبریت مطوس را اکسیر است احمر نقطه و اسرار زنجار حکمت اینجا
من اوله الی آخره با فروع و شعب و میزان و ترکیب تمام نوشتیم سر چهارم
در وزن کردن نفس با جسد اعنی کبریت احمر عزیز الوجود البته چند نفس
مکلس یا حدید مسی مکلس یا سرب سنج مکلس یا زر محلول مکلس یا
ارکان جسدیست در مراتب و درجات اکسیر چند با نفس [illegible] وزن کرده
با کبریت احمر و ترکیب این اجساد یا با کبریت اصفر مفرد هیچ جسد مس
مکلس یا کبریت مدبر یا حدید و سرب یا کبریت احمر با شنگرف حکمت

چنین



چنین ترکیب ادا با زر محلول مکلس [illegible] یا غیر محلول این اسرار جهان به هزار جان
جهان ارزد به آنکه [illegible] وزن اجساد مکلس [illegible]
که از جسد محلول مکلس در اعظم یا از جسد زر مشرقی [illegible] با محلول مکلس بود
و از جسد حدید منور محلول در اعلی یا سرب محلول [illegible] یا مس مکلس منور
محلول ساختن [illegible] کوکرد زرد [illegible] شفاف محرون که سر معیار فضه
دارد و وزن زر و شفافه زرنیخ و صفائح البیض و شعاع زر مشرقی یا جسد
حصه محلول مکلس در وسط و یا زر محلول مکلس در وسط و یا زر محلول و غیر محلول چند مکلس
هیچ در اعلی [illegible] دینار جسد و یک دینار نفس و دو ساعت تمام سحق بلیغ بکنید
زجاج شامی در صلایه چینی یا زجاجی و تشویه [illegible] یک ساعت چندانکه
آتش بحرارت آفتاب [illegible] بود و یک شبانروز گذارد
تا سرد شود بار یک دینار نفس کامل [illegible] در خورد آن [illegible] دینار جسد
[illegible] و دو ساعت سحق یک ساعت تشویه و یک ساعت [illegible] سرد شود
راست گرداد [illegible] سه روز تمام و کامل [illegible] آید ساعات را [illegible]
الا ساعت تمام کند سحق را که این نهایت سحق است بعد از آن همه را
متوالی بگدازد در قدح زجاج شامی و مطین هموار بر سر کوره [illegible]
بر صلایه تا سرد گردد [illegible] وزن اول نگاه دارد هر چه نقصان کرده [illegible] کبریت
اصفر یا احمر با شنگرف حکمت مقطر اضافت کند و بعد از سحق به دو ساعت

بطریق اول یکبار بگدازد و جبر نقصان آن از کبریت مجدد کند در مراتب و درجات
مذکور [illegible] است سه یکبار بگدازد باز آنچه نقصان نمود کبریت اضافت کنند و از
سه نوبت [illegible] عنا دانجامد و هر ساعت خود تا تمام شود و از
یکساعت احتراز [illegible] زایل نماید بنوعی که خواهد از انواع که در کتاب تمام
بیان کرده‌ام و این سه مرتبه تخمیر در خل میکند و چند درجه وزن تخمیر در خل میکند
چند درجه وزن کردن روح نفس شده است و نفس جسد و جسد نفس و
نفس روح و سواد زایل شده است که گرد احمر در سه درجه و در چهارم
خود ممتنع است و محال و نا ممکن و از این دارو در تلحیف هیچ در وزن سرب
زیاده نگردد و اگر خود ده نوبت بگدازد و لیکن نهایت عمل و غایت اقل
سه نوبت است و زیادتی جایز نشود که باطل است و مایه که سواد از وی زایل
کم نیم من و من که [illegible] مدقوق به هر هفت [illegible] که زایل کردن
سواد سرب و قلعی در بوره مطبوخ در قرع معقطر تمام کرده‌ام چند در
قرع و انبیق سواد یکبار زایل شود نوبت دوم در زاج زرد قبرسی صاف
محلول بریزد سه نوبت گداخته تمام شود تصفیه او در بار جرم و اگر در
مع قلعی معقطر محلول اگر بریزد سه نوبت گداخته یا در زاج سرخ محلول
بریزد به سه نوبت گداخته کمال عمل اینست و اگر زاج غیر محلول باشد به سه نوبت
تلحیف هر کدام که جسد نفس دارد بگدازد همچنان ثابت گردد و بجای زاجات



سه کانه زعفران الحدید مشمع مذکور سازد و در تلحیف سرب یکبار از آنکه
تلحیف کرد و کردن سه نوبت بگدازد سرب سرخ [illegible] ر جانه
و زرد و کماز جسد نقره و زرد جسد زر و با [illegible] سرخ را خنگ
کرداند و اگر با نقره یکبار از نقره را زر کند و اگر با [illegible] بگدازد اکسیر کند و اگر
و اگر با هر جسد بگدازد و در خلاص نقره زر مشرقی بیرون آید مراتب سه کانه او
و طریق میزان او وزن کردن نفس با جسد بتمام و کمال بجربه صحیح است
که اینجا نوشته شد و واجب الوجود مطلق بار خدایا بحق روز عرض و جزا
در مقام قرع اکبر در سیاست عظیم خصم آن بنده مجرم هر که بخواهد و بداند
و در عمل آرد و فاش گرداند و خدای تعالی خصم من است در آن روز که
هرچه ظاهر بود باطن شود و هرچه باطن بود ظاهر شود [illegible]
هیچ شکی و ریبی نیست والسلام سر دوم بیان جسد وزن کردن جسد
بدان که جسد اعظم زر سرخ است چند مکلس شده و قایم مقام او زر
غیر محرق مشرقی یا مغربی چند مکلس شده و قایم مقام زر سرخ و غیر سرخ آهن
سرخ شده بر بنیاد حکمت را غیر چند مکلس شده و قایم این حدید مصور سرب
سرخ ثابت شده چند مکلس شده و بجای این هر جسد محرق مکلس زعفران
حدید چند مشمع شده و جسدی دیگر که مایه این کار است مس مشوی یا سرب

بعد از زوال بود [illegible] اگر در ریاض یک جسد مبارک افضل النقع اکبر فضه
بکار [illegible] تمام آن مس ببیض بکلس چه آنرا کافور فلک نامند
و قایم [illegible] بکلس بیخ نقره پس که خواهد که مس بکلس را
بازر محرو یا بازر [illegible] بکلس بیخ یا حدید محرو بکلس یا سرب محرو بکلس
ه وزن کند هر کدام جسد که خواهد تمام کند بوزن ده دینار و از جسد بی
یک دینار و سحق دوازده ساعت کامل و تشویه یکساعت و نیم و هر نوبت یکساعت
و نیم اعطا تا سرد گردد باز امتزاج از سر گیرد بوزن اول تا به ده نوبت
کامل هر نوبتی دوازده ساعت کامل سحق و هر نوبتی ساعتی و نیم کامل تشویه
اگر کمتر ازین شاید زیرا که جسد بی است و بعد از ده وزن شده و هر درجه
کمال رسیده هفتاد و دو ساعت تمام سحق باید کردن تا ده وزن او تمام بیخ
خاص نیابخ الا بو جسد روح حلال محلول اصل نوبت در پس اگر نوشادر
خواهد حل کند در هر درجه که دارد از درجات تقاطیل او درعرق و بیخ
بخورد این دو جسد موزون سحوق سیده میزان راست ده دینار
ازین جسد بر نقره گیرد و دیگر بار فضه غیر مطوسه سه نوبت بگدازد و در خاک
نهد آنچه بماند در شکوفت از تمام عیار بعیار چهار دانگ و نیم بیرون آید
جزو آن زیبق ۱ جزو جسد ۲ ده جزو قمر خالص سه نوبت



بیان زایل کردن ... و سواد از قلعی

بگدازد در بعیار تمام خلاص خالص صافی لون شفاف با شعاع بر روی سوزه چشم
آتش درخشنده رود که از لون پذیر خوش [illegible]
با جمیع خواص و کاشفان عمل [illegible]

باب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] در نقره شکوفت
ن کاه که بیان کردیم تصعید اول آب صاف در آفتاب [illegible]
فضه فارسی در جاشنگیر گرم یا در حمام گرم یا در زمین [illegible]
و بر سر آتش نشیع به آتش نرم عقد کند و باز حل کند تا به نوبت هفتم
چهار [illegible] حاصل گردد و نافذ غایص شود و در طلق چنان غوص کند که
طلق محلوب [illegible] دینار بر گیرد و یک دینار ازین نوشادر محلول با وی
سحق کند چندانکه خشک باز یک ساعت تشویه دهد بر سر کوره نشیع و یکساعت
فرو گذارد تا سرد گردد دور از آتش بعد از آن یک دینار دیگر
نوبت حل و عقد کرده با وی سحق کند چندانکه خشک گردد و یک ساعت تشویه
و یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد دیگر بار دوازده [illegible] تجربه کرده طلق سحق
را سه نوبت در تکلیس آن بگدازد و در روباس [illegible] تمام بیرون آید
بیان زایل کردن صریر و سواد و ثقل نوره غیر طلقی مجید و غیر مغشوش [illegible]
جزو [illegible] سه ساله [illegible] سفید چهار جزو جمع کند [illegible]

خشک باشد چهار چند آن بول مقطر اضافت کند و طبخ کند تا خشک بماند
سا[illegible] ورق فلعی در قرع پاک مقطر کند تا آبی ثقیل
متین سیا[illegible] نوبت چند کوکب دری درخشنده کردد این
زوال سواد اوست [illegible] بر او بیع چند مقطر کرد مکرر بطلق جیولیهٔ آن
قشر بیضات مکلس چند قشر البیض مکلس کرده در خل حبن مقطر طبخ
کنند یکی به چهار تا خشک بماند و طلع را از یکنوبت تا سه نوبت تلطیف آن
بکدازد هر بار او یکبار زایل کردد و تمامه اما ثبات سه نوبت در طلق ذایب
تلطیف مذکور مسطور بکدازد و باس سلیم بیرون آید و اگر خواهی
مکلس کند طلق ع ۵ دینار و نوشادر محلول مذکور یکدینار یکی در ساعت
و تشویه یک مدت واحد بکی ساعت تا دو وزن کردد بعد از ده ساعت
[illegible] تصعید کند تا بتکرار چکانه طلق مکلس کرده نشانه آنکه نوشادر بلورین
طلق بیرون این قلعی ترمیر رد سواد سه نوبت تلطیف این بکداز داز
رد باس بیرون آید اما حل آن با نوشادر حکمت که هفت نوبت حل و عقد
یافته باشد بیک هفته در آفتاب بکی و تشویه حل کرده و یکدینار از و
چند بر بیست و ۴۰ دینار زیبق کرم کرم طرح کنی ثابت کردد چند انکه چشم
که از بهتر بیرون آید از خلاص و باس و قوام و ثبات تمام کنج سکو[illegible]



شاهی اکسیر البابه **باب** بسم الله الرحمن الرحیم اذن کنج کوه شاهی
در کنج بیان منعزات و در[illegible] و عمل کوه بن ایت
و می باید که مبتدی و منتهی و محقق [illegible] ب و مقاصد و اصول
و ارکان و فروع و شعب و الکوان و الوان ... ادنی و وسطی و اعلی از بیان
بیان روح و نفس و جسد در مفردات و موازین و معیار و عیار و درجات
باطره و القا که در شمس و قمر است چنین طریق مستقیم نکاه دارد که از کجا
که بکمال مراد توان رسید و این طریق منت کنز مکلوشاه کبیر باتمام ابعاد
سنبله ارکان آسمان و دیکهای جابان و ابعاد می اندام جانوران جهان
و بعده پر مرغان و بعده مردکان و زندکان لعنت و نفرین و غضب
از خدای جهان بر آن که کاشف اسرار مکلوشاهی بود **فصل** کنج دوم کنج مکلوشاهی
بدانکه صبغ حرج در جسد بس است و تا این جسد روح محض نشود در
بوته محو نشود و اکر محو شود جسد روح مطلق نباشد در وزن او زیادت هم
و بکار نیاید و این جز بروح حلال روح محض نشود و آن روح که حلال است
ن معمول و حکمت است و غیره بکار نیاید از عقاب بکلی چند هفت نوبت
حل و عقد یافته البته طلق را حل میکند بس این نوشادر از نظر آفتاب در
آب مصعد کرده یک نوبت تمام است از نوشادر ده دینار و آب صد دینار
و قدحی چینی دیوار بلند که یک شیشه خانه باشد البته با آفتاب برجای واسد و سنبله

معصوم کرده انداز آب بیرون آید و بر دیوار قدح نشیند سفید تر از کافور
و چند بلور شفاف [illegible] تصاعد نوشادر ترا همین طریق وافی
و کافی است و این طر[illegible] بر دو نوبت کی غایت عمل همین و از
سه نوبت جاز جمیع [illegible] آید از ان بها احتیاط تمام بر کیرد و خشک
کرده نکاه دارد که یک نیم عمل اکسیر جا جامع نوشادر در درجات اگر از
بول مشمش مقطر تصعید کنند در آفتاب و مکرر کنند تا بلون زاج
زرد بیرون آید نوشادر اصفر انیست که از زاج سبز صاف و زنجار
محلول مقطر هم بدین طریق عمل کنند نوشادر اخضر انیست اگر زاج
احمر شکر فی محلول مقطر تصعید کنند بدین طریق نوشادر احمر انیست
و اگر از براده نقره بنار متوسط بین القدحین بر کرده مربع تصعید
و مکرر کنند تا بلون فضه بیرون آید این نوشادر فضه است و اگر براده
زر محلول یا غیر محلول بنار متوسط بین القدحین تصعید کنند و مکرر تا بلون زر
بیرون آید نوشادر ذهبی انیست و اگر براده حدید محلول هم بدین طریق
عمل تا بلون حدید بیرون آید نوشادر حدیدی انیست و اگر الماس
هم بدین طریق عمل کنند نوشادر [illegible] انیست و اگر از زعفران حدید هم
بدین طریق نوشادر زعفران انیست و در جامع قایم مقام فضه
و با سیه کافور حکمت نحاس است و کافور حکمت حدید اگر نوشادر



با هر کدام که عمل کنند بلون آن جسد بیرون آید نوشادر [illegible] کافوری انیست
و اگر از طلق محلول عمل کنند تا آب کرد [illegible] نوشادر بلون آن
بیرون آید نوشادر مبیض طلق انیست [illegible] بلور و زجاج شامی محلول
حل کنند نوشادر بلوری و زجاجی مبیض انیست و چندانکه تا اینجا در جمله
انواع انیست که اگر خواهی نوشادر مایق تصعید کنی از آب صاف باید کردن
در آفتاب و آن در این سه ماه که آفتاب در سرطان و اسد و سنبله است
و آن مایق با آب صاف بنج و اگر بول مشمش مقطر بنج و اگر زاج اصفر
اصفر و اخضر و احمر محلول مقطر ~~چندانکه اگر جسد [illegible] احمر محلول مقطر~~
بنج هم بدین طریق که در آب صافی نقطیر عمل کنند که تمام است و اگر پید [illegible]
اجساد و ارواح [illegible] بنج در جمع زر سرخ براده کرده برز [illegible] و [illegible]
براده کرده قایم مقام او جسد جسد به محلول بنج و اگر زعفران حدید [illegible]
با جزو نوشادر وزن باید کرد و اگر نوشادر حل کرده بنج شود براد
بر [illegible] و اگر نه که نوشادر در غیر محلول بنج شاید و ازین براده با هر کدام [illegible]
بنج و دینار تمام و از نوشادر محلول یا غیر محلول اکسیر بارد [illegible]
و نه کم میزان حق و معیار صدق دو ساعت تمام [illegible]
و هوا به در ظرف زجاج یا چینی یا غیره قدحی هموار دو ساعت بر سر کرده

تشمیع [illegible] به آتش نرم چنانچه چراغ تشویه نرم حکیمانه چند انگشت نیم
گرم گردد و نیم [illegible] تا صعود کند و باز دیگر نشادر و داغ نوشادر
اضافت کنند و همچنا[illegible] مدت تشویه و نیم ساعت اضافه نمایند تا
تمام این دینار براده حل از ده دینار گردد و در هر نوبتی که دانگ نوشادر نقصان یابد
آن یک دینار در تشویه برده و از ده دینار بماند اگر زیادت بود تشویه به نرم برود
تا میزان اصل آید و اگر کم بود آن قدر اضافت کنند تا در تشویه حل از ده دینار تمام
بیرون آید این احتیاج دارد به تصعید و آلات و ادوات او اقرب من الشمس است
و این من القرابات بین الفقهاء [illegible] و از ده ساعت آتش میانه گرم میل
نرمی دارد و البته نوشادر در صعود کرد و آنچه متصعد گشت اگر حل باید کردن عمل از
[illegible] کنند و حل کنند و اگر نه همین طریق در حد وزن کردن بحال آید و از ده
ساعت تصعید میکند به ترتیب و راستی که نوشادر این اجساد مذکوره را بدین
تدبیر مکلس گرداند و غرض الوان اجساد بیرون آید هر چه عمل کنند اگر در سیماب
براده فضه و بجای آن کافور حکمت حدیده و نی مس و بجای آن طلق محلوب
اما آن نوشادر را می باید که هفت نوبت حل و عقد کرده باشد و اگر نوشادر در
حکمت محلوب باشد طلق را یک عقده آفتاب حل گرداند و اگر نوشادر در کار
با طلق را ذوایب مکلس گرداند و همین طریق دو وزن کردن مذکور باز ده



ساعت تصعید کردن با نوشادر در سیفی چنانچه فضه و کافور [illegible] به جای
بیرون آید و اجساد مکلس شوند چنانچه [illegible] سیر و برادینی
و وسطی را اعظم مبتدی و متصعد و منتهی [illegible] به پیمان کردم اما تحقیق
مدین کج کهربا مکلوس شامی این عمل تمام است که نوشادر در کار نیکانه را یک
نوبت بطریق موصوف معروف آب حار آفتاب و افق تصعید کند یک
نیمه عمل اکسیر بجای آورده باشد و این درجات و مراتب در روح اعظم اتفاق
نوشادر از تجربیات من است که مکلوس شده کبریت و ترابی مجوش اگر صعیدی
و اگر متوسط و منتهی و اصل این عمل تمام است و در کمی دیگر مس مکلس است اگر
براده مس با نوشادر بطریق مذکور عمل کرده است که در تصعید نوشادر مس مکلس
و نوشادر در بلوان مس صبغ منعقد گردد همین روح با این اجساد و زرد [illegible]
و اگر نه مس مفرداً و مرکباً مکلس باید کردن تا مکلس گردد با روح مجروح
و روح مطلق نشود و اگر بجای این مس مکلس حدید مس مکلس باشد به افضل
و اگر کف بحر باشد مثلاً و اگر زعفران حدید باشد همین منشع باشد به انفع
و اگر قایم مقام این اجساد زر مکلس باشد و غیر محرق این خلاف اکسیر اعظم است
و لیکن این جمله از درجات و مراتب و تجربیات من است و ترا همین طریق تمام است
اگر مس را مفرداً مکلس گرداند از یک نوبت تا سه نوبت و اگر مکلس گرداند

آن خود ایل [illegible] ست اعنی کوکرد سرخ و ترکیب آن با کبریت اصفر هندوستانی
نقطه خواهی [illegible] شویه و کش و ذوب جمله نوع مجربست زیرا
طریق تمام است [illegible] اعلی که مس کانه اگر قبرسی باشد والا مس هم
مغشوش به الواح رقیقه سازد و در کوره فی زنند در آن موضع که بجز وره بنهند
و درسش به بسوزد و مکلس گردد و کش به پر جیجر به آب کش کند و هر چه در آب
حل شود در قدحی دیگر ریزد بعد از آن جیجر آب صافی شود از سرش بریزد و جیجر
را خشک کرده سفید کند این نخهٔ دیگر است از این عمل اگر نوشادر کانی کبریت
با تیب تصعید و مس کانه بدین طریق کبریت مکلس بود و تمام است و رابطه
میان این هر دو حل عنبر مبیض مقطر است حل سفید عنبر که نیک ساده گر یک نوبت
مقطر کند تمام است و صنعت در میزان نگاه داشتن که ما روح محض و جسد محض
بدو پر مکلوس اعنی دو وزن را است نیاید در کداز نیاید چیزی یکدانه از جسد روح
واز دانق ا حاصل نیاید پس عمل در دو وزن کردن روح است با جسد و دینار
از این جسد مکلس بگیرد و دیگر دینار و دانگ روح با وی کش کند دو ساعت تمام بعد ازان
قدحی مینی هموار مطین بر سر کوره تشمیع نیم ساعت به آتش نرم تشویه دهد
چندانکه حرارت از لمه برگیرد و بگذارد تا نیم ساعت بگذرد و دیگر دینار دانگ
دیگر نوشادر مصعد مجدد کند دو ساعت کش و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت





اضافا به چو نوبت تمام این دینار جسد دوازده دینار کرده کبریت [illegible]
بود در تشویه برود و بمیزان حق و معیار [illegible] زرد این اثنی عشر
دو وزن کردن روح و جسد است بدین [illegible] در ذوب دو وزن باید
کردن قدحی مطین چینی باید لاغیر بر سر کوره تشمیع با آتش نرم چنان گرم شود
که دست نگیرد روح و جسد برون برد بر کاغذ پاک سطح دو برف پاک همواره
تا بر قدح همه جا یکسان بنشیند آن خود چیزی موم مانند معاینه گردد
و این از امتزاج دو وزن است چیزی که داخت رود بر محل باید برد و بگذارد
تا سرد گردد و آنچه در قدح است و آنچه در محل است جمع کند دو وزن کریم تمام
همان قدر که نقصان کرده است نوشادر مجدد اضافت کند دو ساعت
کش کرده بازهم بدین طریق بلکه از دو جسد نقصان وزن از نوشادر
بخواهد سه نوبت در کداز دو وزن تمام چون بیرون آرد آنجا جسد روح مطلق
که اگر صد دینار بر یک دینار جسد طرح کند همان یک دینار شود و آن اگرچه برنگ سیاه
بیش چیزی حل عنبر مقطر بروی بریزد فی الحال چیزی جرم قرمز شود زرد و زیره انداز
سیاه که بیرون آید آن جوهر سبز درخشان و طریق تمامی این عمل چنان است
که هفت روز تمام این جوهر هر چند انکه سرکه جذب کند در کش اضافت و در کش
خشک کرده باز اضافت میکند در سایه که نزدیک با آفتاب نباشد و روز هفتم کش

در نسخه تا به جو [illegible] شده است

مصباح نور مقام که ختم کتاب مصابیح انوار است

بهر دیناری و اگر معدنیات اضافت کنی به نوبت در کدام [illegible]

بر طریق آسان خواهی طلق محلول [illegible]

غواص کنی و قلع [illegible] و سواد را به [illegible]

اضافت کنی از [illegible] سلیم [illegible]

انوار است و [illegible] مفاتیح اسرار است بر مفردات [illegible]

[illegible]

[بسم الله الرحمن] الرحیم ابتدای کتاب مبارک مفتاح الاسرار

چهار [illegible] سر [illegible] ان ارواح و اجساد و انفاس مجرب

نوشتم و یک [illegible] عمال ان در موازین مهمل نگذاشتم

و تقسیم عین موکده مرقوم [illegible] بتوفیق حق تعالی هفت مفتاح از

بهر بهری مفتاح بیان کنم چنان روشن و مبرهن و واضح که اگر فی المثل مبتدی

خواهد که عمل کند براو از جامه پوشیدن آسانتر باشد مفتاح سر اول در حل و وزن

کردن بهر روح اعظم زیبق و نوشادر زیبق منقی که هفت نوبت تصعید یافته پنج

چند آنکه در تحت کردن نرم نگردد و این کمال زیبق است و در تصعید ده دینار از آن

و یک دینار نوشادر کاغذی یکبار مصعد محلول برون و تحت کنی دو ساعت کامل

و بعد از دو ساعت تشویه کن بر قدحی از زجاج که مطین باشد بر آتش چراغ

[illegible] نیم ساعت و یک ساعت فرو گذار و تا سرد گردد انگاه یکبار دیگر نیم دینار

نوشادر مجدد کند و دو ساعت تحت و نیم ساعت تشویه و یک ساعت فرو گذارد

تا سرد کرده بر دو نوبت ده دینار روح حلال محلول در خود شش دینار روح

اعظم مصعد دو تا این بهر صد روح محلل شود و تحت بر ساعات مذکور [illegible]

دو ساعت تحت او تمام کرده است زیبق منقی مصعد بکرات شمع کرده دینار [illegible]

یکبار دیگر یکبار از این روحین به نوبت برون طرح کن و هر دینار دانگ معدنها





ذوبان بر سه نوبت بود که از طرح کنی نقره را روبائی بیرون آید اگر حکم نزد وی

زیرا که مشمع است و کواکب کاملی را باشد [illegible] عمل [illegible]

ظاهر و باطن سفید بیرون آید و [illegible] عقد کنی

تا اکسیر اعظم روح است [illegible] عقد را از بند باشد

بیرون آورد و این در بیاض است [illegible] پس ذهبی یکم و نوشادر

ذهبی یکم در قسم [illegible] که در آن هفت گنج [illegible] است چنان که معلم مجرب نوشادر

ذهبی یکم حل کنند و شش دینار زیبق مصعد ذهبی یکم بر گیرد و در صلایه [illegible]

با جنس نهند دیگر یکبار از بن محلول یکم حل [illegible] و شش ساعت تمام تحت

بنهد زجاج حلبی و نیم ساعت تشویه و یک ساعت [illegible] از عمل [illegible] گیرد تا [illegible]

تمام بیرون آید و در شش نوبت و ساعات را تمام هفتاد و دو ساعت

تحت کامل کند این است حل و وزن کردن روح [illegible] پنج دینار [illegible]

و چند نگیرد و یکبار از این زیبق مصعد یکم مشمع بیرون [illegible] بر نوبت

دانگ معدنی [illegible] اضافت کنند از حل [illegible]

[illegible] یک نوبت ظاهر و باطن او سرخ گردد و چندان

محلول را عقد کنی و تحت [illegible] یکبار بر هفت [illegible]

مفتاح سر ... در تنقیه، مفتاح ... [illegible]
آن تلیج و کبریت



... خواص بجگوشانی بیرون آید و در رشحی ... تشکیل
یا قوتی ... طلائی ... نفس زرنیخ است و کبریت و آن
... [illegible] ... سفید گردانید و زرنیخ را مصعد
و جوهر زرنیخ را در خورد ... [illegible] ... ده وزن کرده همان طریق
و بجان سفید کردن ... [illegible] ... جوهر زرنیخ مصعد در صفت
گنج گهر بنگلوشانی بیان کردیم اما این احتیاج دارد به تشمیع که هر که نفس
خواص نیست و به آتش ... بشوند حلال محلول خواص باید کردن چنانکه در
علم تشمیع مذکور است در تجربه انگاه اگر خواهد قیقه منقی را به نوبت تلحیف
آن بکدازد و اگر خواهد قلعی منقی را بکدازد و این نقره ... وزن گنج و ...
ده وزن کردن خواص گنج بر وی طرح کند به نوبت و حایه بر نهد بعد دینار ...
معدنی فضه رو بای تا نقره رو بای بیرون آید و اگر کبریت ... شاه
حلال محلول خواص کرد از محبان مفرد اکسیر است و جوهر زرنیخ ...
حلال محلول خواص کرد از محبان مفرد اکسیر است یکدینار بر پنج دینار
منقی طرح کند نقره رو بای شود ... [illegible] ...
نقره مکلس ... در حکمت حدیدی ... اگر خواهد باطله



بیرون است هر نوبتی که از ده ساعت کمی و یک صفت تشویه و ... اعضا این
بیران جسد است و در قرع جسد ... با مس مسور ... نکلس ... مس محکم
از جسد زر محرا باقی ... سفش تو دینار و از آن جسد که با آن محرق ... در قرع
و باقی یکدینار دوازده ساعت تمام کمی کند و یک ساعت تشویه اکر کنج
بود ... که جسد است و در وی ... افتد و یک ساعت ... کند ...
و باز یکدینار جسد با جسد اضافت کند و دوازده ساعت کمی تا ده وزن کرده
و ... دو ساعت تمام کمی کرده ... چنان دو وزن کرد ... جسد
اما این احتیاج تشمیع دارد مشمع نشود الا ... حلال محلول و اکر ...
محرق ... در مصعد ... حلال و محلول ... شکلوشاه ... در صفت
گنج گهر ... مجربات ... چنان علم تشمیع چنان که ... اکر ...
تحمل تواند کرد ... اکر در باطن ... تشمیع ... یکدینار بر ... دینار ...
افتد به نوبت که ... بعد دینار ... جایه بر نهد ... حال ...
نقصان بیرون آید و اکر در قرع ... محلول ... جسد ...
و آتش ... جمله ... مس محرق مسور ... اکر ...
خواص ... اکر مایه زر محرق است ... در ... درجه ... از ...
در جه اوسط دارد و اکر مایه ... محرق است هم در ... اوسط است و اکر ...

زعفران الحدید است بدرجهٔ اول و بعد جمیع احوال جمیع جسدین دو وزن آن
اگر مشمع باشد جمیع نمی‌بخشد الا آنکه بعلم تشمیع کامل اگر بیاض بیاض یا نوشادر
نقره محلول مشمع کند بعد کامل تشمیع آنست که اگر بیاض بیاض بر مس امتحان کنند و اگر
حمرة بر فضه چنانکه لوحی از نقره یا از مس بر آتش چنان بتابی که زود یک
گداختن بر قدری ازین دارو که تشمیع کرده بر روی آنکه اگر زود گداخته گردد
و گداخت و در باطن جسد غوص کرده و شکل او سفید یا سرخ گردانید بدان که
عمل تمام است پس ازین زنجار نحاس یا حدیدی یا آنکه یا زعفران الحدید
اگر از نوشادر غیر ثابت بر فضه مصعد یا اگر از نوشادر ثابت بر
نقره مطوسه را خواهی بیاض خواهی بالقا یک دینار شش دینار نقره را از
خلاص ابریز زده که از مفرقه بر زر مشرقی یا مغربی یا بدار یا بدار مشرقی
یا ارزی [illegible] بدار یا بدار مشرقی یا مغربی یا شکلوث [illegible] روشن
شکل شفاف تمام عیار بیرون آید پس اگر مبتدی شش دینار مس [illegible]
یا مرکب بعد از زایل کردن سواد جسد زرد را احمر که شفاف بر گیرد و یک دینار
زعفران حدید که در درجهٔ اول عمل کرده است دوازده ساعت سحق کنند
و یک ساعت تشویه و یک ساعت اعقا با زنگار و زعفران مجدد را اضافت کنند
تا جسد [illegible] وزن کرد بعد از آن نوشادر محلول مصعد یا محلول غواص کنند



بعلم تشمیع کامل البته چیزی قمر مطوس را سه نوبت بشلیمی آن بگدازد و
بهر دیناری دانگی مایه بر نهد از خلاص خالص نقصان بیرون آید حق تعالی آگاه است
که این را تجربه کرده ام و بعمل آورده ام مفتاح سیم چهارم در هم وزن کردن روح با جسد
آن جسد یا زر مغربی مکلس بیش یا نقره یا نحاس مکلس و قایم مقام هر یک جسد هم
مکلس و قایم مقام او سرب یا نحاس مکلس و قایم مقام بجله مس یا نحاس مکلس مفرد
و مرکبات و آن روح یا زیبق یا نوشادر یا زرنیخ یا سفید مصعد یا سبز
یا سرخ و آن نوشادر بعضی یخ یا ذهبی یا مصعد یا ثابت یا محلول یا غیر محلول
و جمله را با انواع در مجربات هفت گانه اعنی گنج گهر در تحقیق بدانکه هر چه در
گنج نوشته است مجربات من غیبت و در دو کتاب نوشتیم که در وی هفت
هفت گنج گهر است جمله مجرب در تدبیر و ترکیب الا که اگر آن قسم بدست
در افتد جمیع تدابیر و ارواح و انفاس و اجساد داند و ترکیبات القا و
خواص و منافع اشیا که در اکسیر است الا آنکه در وی سر هم وزن کردن
تمام غیبت در اسرار شکوه و مفاتیح سبعه چنان هم وزن کردن تمام است
نوشته است انی که هفت گنج گهر است جمله در تدبیر و ترکیب مجربات
مشکو شامل است و هم جا مگر غیبت اعنی هفت گنج گهر ترکیبات نیست پس

مجربات تنکلوشا آنست که تدابیر جدید دروی روشن است و او زان این
اسرار سبعه و مفاتیح سبعه و تراکیب انوار سبعه و مفاتیح سبعه و از برای
مبتدی مجمع عمل کردن بطریق آسان مجرب و صحیح که آن را در ذکر خوانند
و شمس و قمر خوانند و کنج کبریت خوانند و کنز بحر خوانند و سعدین خوانند
و مشتری اعظم خوانند و آن آخر تجربه در کتاب سر است که حکیم تنکلوشا
گفته‌ام و در آن هرچه کنز روشن بگویم که مجربات مشهور اهم است
والسلام پس اگر مبتدی ع دینار مس مکلس که یک نوبت معقود از آن
مکلس کرده باشند و نوشادر که یک نوبت او را از آب مسعود کرده باشند
بر نهند دو ساعت تمام سحق کنند و نیم ساعت تشویه دهد نرم و آهسته
یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز یکبار نوشادر اضافت کنند
دو ساعت تمام سحق کنند و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت
فرو گذارد تا سرد گردد به شش نوبت تا [illegible] وزن تمام بیرون آید
اگر نوشادر محلول باشد درین درجه بهتر و اگر ثابت باشد برای تکلیس
فضه و اگر ثابت و محلول باشد عمل اعظم آن چنان ع نوبت تمام
و جد وزن بیرون آید بجای گلافت پس نوبت به آن طریق که [illegible]



اسرار سبعه بیان کرده‌ام تا به روح مطلق نگردد در که از یک [illegible]
روح جسد نگردد و جسد روح محض نشود و اگر نوشادر و نفس باد [illegible]
بحر ثابت باشد چند دو وزن گردد هر جسد که از طلع و شمع و غیره
باشد و قمر بخشد باشد و اگر نوشادر ثابت غبار جسد روح مطلق
محض نگردد و یک ذره از او رد وزن حدید بعز آید الا در بحر [illegible]
در و دگداز و لون زیر و صباغ گردانند پس اگر ترکیب روح محض که نوشادر است
و جسد که مس است چند بار دو ذوب شد و ذوب یافت در نوبت
نا شده جبر نقصان وزن دگر نوبت در مجدد در هر قریه سواد آن
بحل غسل منعطر که مینا از سه سالم نباشد هر که غسل حیض که زایل کرده
یکساعت کن و تشقیه در میان آفتاب و سایه زنگار حکمت [illegible]
او غاتیت و اگر میانه جسد زر مغرب مکلس [illegible] نوشادر [illegible]
مسعد هم برین میزان عمل کند و اگر زر شرقی مکلس [illegible]
زر بحر منور مکلس باشد در اعظم همچنان و قایم مقام این جسد [illegible]
هم بدین طریق اما در زر هم نوشادر در بحر و اگر مس سفید باشد [illegible]
که هم بدین طریق و اما اگر [illegible] نوشادر کم می‌باید و در زر غیر بحر نوشادر

و در حدید و سرب یکسان اما در مس شاید که نوشادر غیر محرم برخ و در زر در
درجات سرکه اگر زرد و سبز یا سرخ مقطر برخ و حدید و سرب محرم مکلس
و نوشادر محرم و ذهب را اما در در حداد یا مس یکنوبت مکلس کن و نوشادر
یک نوبت از آب مصعد کن چند ده وزن کردن برین ترتیب نسخ
مقرر است خل عنب سه ساله سفید مقطر تمام است و جمیع انواع زنجار
ذهب و حدید و آنک و نحاس درین سر اعظم بیان کرده هستند برای آسانی است
از مداد ساختن یک نوبت مس غیر مغشوش را مکلس کردانند و یک نوبت
نوشادر کانی را از آب مصعد کردانند و یک نوبت خل عنب سه ساله را
در قرع مقطر کردانند چند سیر دو وزن کردن بدین ترتیب است زنجار
حکمت درین درج کرده است حدید محرم کردانند و حدید محرم نقره را از زر کردانند
چنانکه از خلاص بیرون آید مفتاح سر پنجم در دو وزن کردن مکلس با جسد
آن نفس کبریت است اگر مفرد عمل کند اگر بد برا کرم محرم و فاضلترین شنگرف
حکمت و منه بر بر چهار در هفت گنج گهر چنان کرده ام و جسد او فاضلتر
زر محرم و قایم مقام او زر مغربی و شرقی چند مکلس بشر و قایم مقام او
حدید محرم و آنک محرم چند مکلس بشر اگر جسد زر مشور مکلس است کوکرد احمر

سفید



باید معدنی یا شنگرف حکمت معمول و اگر جسد حدید و آنک است کبریت
مدبر محرم معمول که مذکور در غایة الاصل اعنی هفت گنج گهر مدبر شنجکوشا امرد اگر
جسد مس مکلس است کوکرد زرد هندی سفرداود کوازو دو وزن کردن
و در حالت تکلیس صحیح وزن توان کرد الا از سرخ و غیره و حدید محرم
و آنک البته مکلس باید تا انکاه دو وزن توان و در کراز دو وزن
آن در کتاب [illegible] بیان کرده ام و در تکلیس آن هر جسدی که هاون سهاده
جو دینار و از کبریت کرم نفس است یکید بنار و جو ساعت تکی تقطیر
ونیم ساعت تشویه در زجاج مطین بر سر کوره مطین تشمیع و یکساعت
فرو گذاشتن تا سرد گردد و دو وزن تمام بیرون آرد و بعد از آن
بکدازد چنانکه نوشادر را که از دو سه نوبت ذوب و [illegible] دو ساعت
تمام بجوش کنند و سواد زایل کردانند سواد عمل مس پیدا شود قاصا
در حدید محرم و آنک محرم و زر محرم و غیر محرم هیچ سواد پیدا نشود و من اوایل
زایل کردن سواد بیان کرده ام نیست کوکرد احمر عزیز الوجود و این البته
سرب را که سواد زایل شود و ثابت چنانکه در اسرار بیان کرده ام اگر چند نوبت

تلخیص آن که از دو جزو روحی مطلق است رنگین و ثابت کرده و هیچ از
وزن سرب زیادت نشود و بیان ترکیب سرب نوشته ام شرح
و جمیع اسرار که کرده شرح در این مفتاح بر دو نوشته ام و بیان کرده ام

مفتاح بیست و ششم در دو وزن کردن [illegible] نفس و جسد اگر در بیاض خواهد
نفس کبریت مبیض است یا جوهر زرنیخ و جسد یا فضه مکلس یا کافور
حدیدی یا نحاسی اگر در حمره خواهد نفس گوگرد سرخ است یا شنگرف محکم
یا کبریت احمر هندی در اول و جسد یا زر سرخ مکلس یا [illegible] قرص
مغربی یا اکسیر مکلس و قایم مقام آن حدید محرم مکلس در درجه اول
پس اگر از برای بیاض خواهد قایم مقام فضه مکلس و کافور محکم
هر دو نوع طلق مکلس [illegible] و بیان تدبیر جمله ارکان جسدین و نفسین
در دو جای در هفت گنج گوهر بیان کرده ام اگر خواهد دو دینار فضه
مکلس بر گیرد و با دو دینار جوهر زرنیخ یا کبریت مبیض دو وزن
کنند دو نوبت مذکور آنگاه بنوشاند در غواص کرده و اگر بجای فضه مکلسه
کافور محکم نحاسی باشد و اگر کافور محکم حدیدی باشد و اگر طلق مکلس باشد

هم بدین



هم بدین ترتیب دو وزن باید کرد و بعد از آن بنوشاند در فضه یا کافور
یا طلق در بیاض که محلول باشد غواص کردن بعلم تشمیع کامل و طرح کردن یک دینار
بر ده دینار نقره سه نوبت در گداز و اگر در حمره باشد یک دینار زر محکم مکلس
و زنجفر بر گیرد و یک دینار شنگرف محکم احمر یا گوگرد احمر یا گوگرد احمر
محلول [illegible] کبریت احمر هندی تمام است مقدار او دو ساعت
سحق کنند و یک ساعت تشویه و یک ساعت در گداز [illegible] کرده تا به دو نوبت
هر نوبتی یک دینار نفس بر دو دینار جسد طرح کند و هر نوبتی دو ساعت سحق
و یک ساعت تشویه و یک ساعت در گداز [illegible] تا دو وزن تمام
گردد بعد از آن بنوشاند در محرم یا ذهبی محلول غواص کرده اند و طرح کند
بر نقره یکی بر ده سه نوبت در گداز این است بیان [illegible] کردن مفتاح
و نفس و جسد

مفتاح بیست و هفتم [illegible] آخر کتاب مفاتیح الاسرار است

آنست [illegible] جسدین با روح و نفس دو وزن کرده اند و در این [illegible] وزن کردن
یک دقیقه از دقایق مهمل نیست و این عمل هم بر این طریق است که جسدین
دو وزن کرده دوازده دینار بر گیرد از محرم یا در بیاض اگر در بیاض [illegible]

یکدینار کبریت احمر مبیض کنیم یا جوهر زر نحاس با وی حل کن به جوهریت
در یکساعت تشویه و ساعتی فرو گذارد تا سرد شود بدین طریق تا ۶
دینار نقره خورد دوازده دینار جسد بر آید و بر ۶ دینار نوشادر
مبیض نقره حلال محلول غواص گردانند و چهار وزن کامل گردد غایه
انگاه طرح نماید اگر در ذهب یا جسد بر دوازده دینار و کبریت احمر
با سنگرف محکمت یکدینار به ۶ نوبت هر نوبتی دیناری نقره با دوازده
دینار جسد بر دو وزن کبریا حل کنه نتیجه (دوازده دینار) دینار گردد انگاه به ۶ دینار
نوشادر در محلول امشع کن و طرح کن که تمام است و در روز یوم الاربعا
مال را بنوی الامر الی الله بقلب سلیم در مقام فرح و ثمن مبرت
که حکیم تنکلوشاه کبیرم که جمله دقایق و حقایق عمل بخوبی صحیح درین
اوزان بیان کردم و سر ده وزن که حکما مشرق و مغرب نهان کرده اند
و مخفی بود من آشکار کردم و آن عهد که ایشان کرده بودند در عهده
تو کردم و اگر عمل ده وزن کردن اجساد و ارواح و انفاس بدانی تو استاد
کریست عمل از اعمال اکسیر بکار بسا بیاید اسرار انوار ابکار مدار بر آنست

کنه

وجمله



وجمله در سبعیات اعنی در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه خداوند تعالی گفتم و آن بنده یار
که این اسرار ابکار بر اسرار فاش کند جوره تنکلوشاه کبیر ابابلی رحمه الله علیه
علیه طاب ثراه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
جوهر بتوفیق خدا تعالی هرچه مدبر ادویه است از اجساد و انفاس و ارواح
در درجات مدرکانه از سحق و تسقیه و تشویه و تصفیه و تکلیس و القاء و طرح و تقسیم
و تحمیر و تبییض و تسویه و تطویس از ادنی و وسط و اعلی در درجه مبتدی و متقدم
و منتهی مجرب و صحیح است و یکدقیقه از دقایق تدابیر مهمل نیست در صفت کنج
که در تنکلوشاه نوشتیم و آنچه اوزان و معیار است در اسرار ده وزن که ارکان
اجساد و انفاس و ارواح در صفت درجه کبریت بتمام و کمال در قسم دیگر
کمتر اسرار سبعه کاملا است بیان کردم و دقیقه از دقایق ده وزن که را
در اسرار سبعه کامل و مفاتیح سبعه او مهمل نگذاشتم و نماند الا قسم ترکیب
در مفاتیح انوار سبعه یکدقیقه از دقایق این قسم در ترکیب مهمل نگذاشتم لها
مبتدی و متقدم و منتهی در قسم مدبر تمام کند تمام کند جمیع مدبر نیست
در جمیع اکاسیر حمره و بیاض در اصول و ارکان و شعب و فروع در درجات
مدرکانه الا که درین کتاب موصوف و مسطور است جمیع اکاسیر در درجه

تمام کرده اوزان و معیار آن مجموع در اسرار سبعه کامله و مفاتیح سبعه
آن تمام کنند از ازدواج و ایجاد و انفاس و سوای این باهم ترکیب کنند
و یک دقیقه در وی مهمل نگذارد و این سه قسم ترکیب طرح و القا بجای آورد
و مارا بدعای خیر یاد کنند و نیکو دارد که کسی که اسرار این چنین خبردار گردد
حق تعالی بر آن کس خشمناک بادا در روز عرض اکبر که اقسام ثلثه بر اشرار
الناس فاش کنند و خدا و محمد بیزار است که آنچه درین هر سه قسم نوشته ام
بتجربه صحیح کرده ام و مستغنی است از اوصاف [illegible]
به آنکه چه چیز زنجار حکمت ساختن چنانچه در اسرار یاد کرده ام که زنجار اعظم آنست
که مایه آن از زر محلل مکلس است و نوشادر محلول معقود و خل مقطر و قائم مقام
این ترکیب زر غیر محرق یا مغربی چنان مکلس بشد و قائم مقام حدید زر مکلس
یا حدید مجمر مکلس بشد یا سرب محرق مکلس و قائم مقام نحاس و اداد یا مس مکلس
یا حدید محمر و نوشادر ذهبی یا فضی محلول یا غیر محلول ثابت یا غیر ثابت
مبیض یا اخضر یا احمر و خل عنبر در درجات او جمله بیان کرده ام اکنون به آنکه
او را با براده آهن غیر مغشوش دو وزن باید کردن بدین ترتیب که
ده دینار از براده آهن برگیرد و ده دینار زنجار حکمت در درجه کرده دارد



به ۶ ساعت بادو یکی و تشویه نرم کنند و یک ساعت فرو گذارد تا سرد شود
باز یک دینار زنجار را اضافه آن کنند و ۶ ساعت دیگر تکشی کنند همین نوع تا هفت دینار که هفت وزن گشته
تمام است بعد از آن بروغن زیتون غیر مغشوش چرب کنند و یکباره در بوته
سطبر با آتش گداخته گردد و چون مشتعل زنجار یکبار منقطع شد فرو گذارد
باز چون سرد شود بسوهان براده کنند مثل نوبت اول دو وزن باید کردن
اما نوبت دوم تا هفتم بدین آنست که چون براده با دو وزن زنجار حکمت
تکشی کنند ۶ ساعت و چرب کنند بروغن زیتون غیر مغشوش بگدازد
در بوته با آتش سخت در نوبت اول و دوم و سیم سخت بگدازد گرد دیگر
اما در چهارم و پنجم چون زر بگدازد و در ششم و هفتم چون نقره بگدازد
و بجای روغن زیتون اگر روغن مخ البیض بهتر درجه دیگر دارد و روغن
فضلۀ انسان و روغن شعر انسان درجۀ اعلی دارد و چون بهفت نوبت
رسید آهن دیر گداز زود گداز شود و مجوف گردد و مانند دری حدید
درآتش یافته گردد و شفاف مشمع و ظاهر و باطن سرخ بیش در روشنی و اگر
بنگی بنگش او چون یاقوت گردد و یار را احمر با نقره زرین و چندانی
عدد عمر
دو منافع در وی مندرج است ترکیب اول یکدینار ازین حدید مجمر و یکدینار

تركيب دويم — تركيب سيم

نقره با هم بسه نوبت بگدازد و سنگ کرده اند و در کوره خلاص نهند حدید
لوان خود بغتة دهد و یکجبه در وزن او بیفزاید و زیاده نگردد و فضه بعیار
چهار دانگ و نیم زر خلاص بیرون آید و بهر دیناری دانگی سعد فی شرقة
اضافه کنند که یکدانگ عیار خلاص بیرون آید تركيب دويم اگر دیناری
از این حدید محمر بیش و یکدینار و نیم زر محمر یا غیر محمر مغربی
یا مشرقی چند سه نوبت بهم بگدازند و سوهان بساوند تا اگر نوشادر
محلول محمر یا غیر محمر در خورد شی دهند دو دینار با یکدینار و دانگی
در ساعت تحی و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد تا سرد شود
چنانچه ده دینار چند سه دینار نوشادر محلول در خورد دهد [illegible]
شود و هر یکدینار ازان زنگار ذهبی بر [illegible] دینار نقره مشمش و با سه
چندانکه خواهند بسه نوبت و بهر دیناری دانگی سعد یا اضافه کنند زر تمام
عیار بیرون آید اگر از زر مغربی یا مشرقی یا محمر جزوی و از نقره دو جزو
و از حدید محمر جزوی سه نوبت با هم بگدازد و سنگ کرده در خلاص نهند زر
و نقره از خلاص تمام عیار بیرون آید زر [illegible] سکه فی مشرقة
خلاص تمام عیار شکوتاهی بیرون آید تركيب سيم حدید محمر را برادة کنند

ده دینار





ده دینار ازان برادة را یکدینار زیبق منقی بخورد دهد و ده ساعت
تحی کامل و یکساعت تشویه نرم آهسته نیم گرم دهد و یکساعت فرو گذارد
تا سرد گردد و باز بمیزان اول دیناری در خورد ده دینار چند دهد ده ساعت
تحی کامل و یکساعت تشویه و فرو گذاردن تا حدید محمر با زیبق ده وزن شود
ساعات بگذارد هفتاد و ده ساعت تمام گردانند و اگر خواهد این عمل بی
طریق بمیزان صحیح باشد محلول کنند فضه یا ذهبی در مسیقی [illegible] محمر تا دو وزن
شود اول با زیبق ملغمه دهد تا دو وزن شود بطریق مذکور موصوف
بعد ازان ده از ده دینار با دو دینار نوشادر محلول محمر یا مسیقی [illegible]
هر نوبتی دیناری نوشادر در خورد آن دوازده دینار ملغمه دهد تا یکدینار
شود و طریق او ازین هر سه بیرون نیست از جهت حمره چه در این عمل و اگر
مسیقی باشد با فضه بلکه زیبق منقی را ملغمه دهد و با نوشادر محلول ترکیب کند
بطریق مذکور موصوف تا هیچ دینار گردد انگاه پس القدحی بر وارد ده ساعت
کامل تصعید بنار متوسط کند تا مقصود که در وزن اول نگاه دارد و هر چه نقصان
کند آن زیبق منقی اضافه کند و ده ساعت تحی و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد
ده نوبت تا دو وزن شود دیگر تشویه کند در شب به دوازده ساعت تصعید

بدوازده ساعت دو وزن کردن روز زیبق که در شب تصعید شده و روز
دوم وزن هر کس و خشویه و شب و روز سادس هرچه تا نوشادر و زیبق بلون
جسد برون آید و جسد مکلس گردد بعد از آن زیبق و نوشادر را در آب
صافی در نظر آفتاب ح و ز ا ه از هم جدا کنند که نوشادر از آب
منعقد گردد و این دو روح از هم جدا شوند اگر در قمر عمل کرده است نوشادر
و زیبق قمر شود و اگر در شمس عمل کرده است نوشادر و زیبق برنگ فضه گردد
زیبق قمر است و اگر این عمل بدین هر سه طریق مذکور کنند عایه از حدید
قمر بهتر از زر شرقی براده کنند و یا زر مغربی براده کرده شاید و از زر قمر منور
شاید و از آنک قمر شاید و از مس [illegible] از قمر منور [illegible] ادنی
شاید براده هر کدام که خواهد از این اجساد مذکوره ۶ دینار از براده
با یک دینار زیبق ملغمه کند به ۴ ساعت یکی بقدر زجاج در صحن [illegible]
هر نوبتی یک دینار زیبق ۵ دینار جسد ۴ نوبت یکی ده هر نوبتی دوازده
ساعت تمام تصعید میانه و تکرار عمل تا آنگاه که زیبق بلون آن جسد
بیرون آید و آن جسد مبارک مکلس شود و اگر نوشادر عمل کنند تا آنگاه
که نوشادر بلون آن جسد بیرون آید تمام کرده یا آنکه جسد با زیبق ملغمه کنند

در صندوق کردن



در صندوق کردن بعد از آن [illegible] دینار از آن پانزده دینار نوشادر محلول
سوده کنند و عمل کنند بدوازده ساعت تصعید تا زیبق و نوشادر در رنگ
بلون جسد بیرون آید و جسد مکلس گردد و جسد [illegible] نشود و اگر [illegible]
که عمل تقطیر تمام کنند نیکو باشد [illegible] قمر [illegible] زیبق را ملغمه زر شرقی
و مغربی قمر منور و زیبق را با ملغمه مس و زیبق را با ملغمه زعفران الحدید و
زیبق را با ملغمه آنک قمر با زیبق زجاجی شمس مقطر میکنند بنار متوسط
و هر چه مقطر گردد بوزن اول [illegible] نقصان جسد میکنند [illegible] زیبق [illegible]
منعقد میکنند تا آنچه مقطر میگردد اگر روح غالب شود با نیمه [illegible] کرده
جسد غالب شود و در هر حال اکسیر افعال است اگر مقطر بیرون آید [illegible]
را تا فنه و در دو [illegible] یک نسبت ظاهر و باطن او [illegible]
و جسد آنکه بیشتر کمال آن بهتر باشد و اگر هر دو محلول مقطر ثابت گردد [illegible]
یک دینار بر ده دینار فضه منعقد کرده با تشمیع کنند پس نوبت [illegible]
و آنچه معدنی اضافت کنند تمام عیار باشد و اگر خواهد [illegible] مکلس [illegible]
سازد از رکن جسدی عمل چهار رکن حمرة کما اکسیر اعظم است قائم مقام
[illegible] زر قمر منور مکلس [illegible] مغربی یا شرقی عمل کنند مکلس و قائم مقام

آن جسد حدید محمر یا آنک محمر چند مکلس بیش رکن جسدی است از
ارکان و اصول عمل چهار رکن حمره نوشادر محلول محمر هست و زر
محمر مکلس هست و زیبق مصعد هست و شنگرف حکت یا گوگرد سرخ هست
اگر خواهد هر رکنی را جداگانه تشمیع کند نوشادر محلول نوشادر [illegible] طرح
یکدینار بر [illegible] دینار نقره گداخته سه نوبت اگر خواهد روح و نفس
باهم [illegible] وزن کند ۶ دینار و یک دینار تا [illegible] وزن گردد بعد از ان
طرح کند دیناری بر دوازده دینار و اگر خواهد روح و نفس و جسد را
باهم مرکب کند و مکلس [illegible] طرح کند یکدینار بر بیست و چهار دینار و
محلول یکدینار بر [illegible] دینار و ثابت کمیع [illegible] یکدینار بر چهل [illegible] دینار
چهار
هر رکنی هست رکن جسدی که آن زر محمر منور مکلس مشمع است و قایم مقام
آن زر مس قبرسی و سفر [illegible] مکلس و قایم مقام آن حدید محمر مکلس یا آنک محمر مکلس
و قایم مقام آن مس محمر مکلس منور و رکن دیگری که آن زیبق ابیض است یا زیبق
مصعد محمر و رکن روحی که محض است که آن نوشادر محلول محمر و غیر محمر و رکن
نفسی که آن کبریت اصفر یا احمر یا شنگرف حکت و چون نفس و روح و جسد
اکسیر اعظم در جمع آمده است و این جمله ترکیب صحیح و مجرب است النور الثانی در
جسد مبارک سرب سرب مغشوش یا ورق بادست [illegible] یا براده کردن



و برگ [illegible] یا براده یا ورق و بر سر آن نوره مطبوخ مذکور بحل [illegible] قرع
در قرع زجاج بر آتش ملایم مقطر کند تا سواد او یکبار زایل گردد و اما بعد
که افتد در زعفران الحدید مشمع تا ثابت انگاه در تکلیس اکسیر آن باید که [illegible]
به سه نوبت با تمام گردد در میان نوره مطبوخ بحل حاذق مقطر کند تا [illegible]
سیاه غلیظ [illegible] از وی فرو چکد چون منقطع شود برگیرد و براده سازد
یا ورق باز بهمین طریق عمل کند تا سه نوبت تمام کرده و سواد از سرب
یکبار زایل گردد انگاه در میان زاج اصفر یا اخضر یا احمر سه نوبت بگدازد
یا در میان زعفران الحدید تکلیس ثابت کرده و اگر در تکلیس زر محمر مکلس [illegible] وزن
سواد او زایل شود
گوگرد یا کبریت احمر یا [illegible] یا شنگرف حکت [illegible] و سواد یکبار
زایل گردد چند [illegible] اسرار بیان کرده ام در هر درجه از درجات که هست
اکسیر سرب [illegible] سه نوبت تکلیس [illegible] بگدازد و اگر [illegible] تکلیس [illegible]
[illegible] در تقدیر بیان کرده ام چون سه نوبت تکلیس [illegible] بگداخت [illegible]
و ثابت و دیر گداز [illegible] و خوش لون [illegible] شکن و
جمله خواص و فواید و منافع که در ترکیب جسد محمر بیان کردیم در این عمل مبارک
نیز درج کردیم ترکیب اول اگر مکلس یکدینار از زر و دو دینار از نقره و [illegible]

ترکیب

دیگر یک دینار ازین جسد مبارک سه نوبت باهم بگدازد و در خلاص نهد
اگر یک دینار سه نوبت با یک دینار نقره بگدازد و بعد از آن در خلاص نهد زر
و نقره خالص بیرون آید و اگر خواهد جزو از این جسد مبارک و دو جزو
اسرب بگدازد و سه نوبت در خلاص نهد زر بحر بیرون آید و اگر
خواهد به تصعید یا تقطیر چنانکه در تصعید بیان کردیم انگاه اگر خواهد
براده کند و طلغم سازد بازیبق چنانکه در اسرار دو وزن کردن بیان
کردیم انگاه اگر خواهد به تصعید یا تقطیر چنانکه در صدد بیان کردیم و
این عمل فواید و منافع و خواص کوکرد احمر است که آن را روی سرب نشست
و اگر ده دینار مس سفید غیر مغشوش بگدازد و در گداز ده دینار کبریت
اصفر هندی مسحوق بخورد دهد البته منکلس گردد و کف بر سر شود و
سواد بنوعی زایل گرداند و باز بگدازد و مستزل دو وزن کند و گداز
با کبریت اصفر و باز مستزل کند تا سه نوبت تمام شود انگاه بگدازد
با کبریت اصفر دو وزن کند و کف بر سر شود و سواد زایل گرداند
و از سرب سواد زایل گرداند و عمل کند که تمام است اگر ازین مس
منکلس کبریت اصفر هندی دو وزن کرده سواد زایل کرده و سرب سواد

تقطیر



در تقطیر زایل کرده این جسد را سه نوبت تکلیس آن بگدازد تمام است
در درجه ادنی جمیع در وزن او زیادت نکرده در سرخ و ثابت و تمام بیرون
آید و جمیع خواص و فواید که در درجات اوست از وی حاصل آید

در بیان جسد

از بحر منکلس یا انک بحر منکلس یا زعفران یا زر غیر بحر منکلس
شرقی یا مغربی یا حدید بحر منکلس یا انک بحر منکلس یا زعفران الحدید
یا مس منکلس دو وزن کرده دو جسد تمام نبات زیرا که خواص و شمع
نبات اگر خواهی که خواص و شمع گردانی هجده دینار ازین جسد
دو وزن کرده و سه مثقال زیبق منقی چون نوبت دو وزن کند بهر نوبت
یک مثقال دارو اضافت کند یعنی زیبق و کف در ساعت کند و یک ساعت
تشویه و یک ساعت فرو گذارد تا سرد شود جسد تمام شخ نوشادر بحر محلول
با سپیض محلول بخوردش دهد و تشویه میکند تا چهار وزن تمام گردد و
زنجار مطوس بیرون آید و بنیاد این زنجار حکمت اگر جسد زر منکلس است
ذهبی است و اگر حدید بحر منکلس است حدیدی است و اگر انک بحر است انکی
و اگر نحاس است نحاسی چنین با نوشادر عمل کنی زنجاری گردد مطوس چنین
قوس و قزح شفاف روشن و با شعاع و اگر نوشادر تا ثابت منعقد و اگر

غیر ثابت نیست زنجار یا ذهب یا حدید یا انکه با نحاس نوشادر زیبق
کامل چهار نقره مطوسه دو نوبت بتکلیف آن بکمال از تمام عیار غلاحی
تکلوشا مس نرم زود کماز لون بهتر بر رو کسی مشرقی شنکرف یا مغربیه
برون آید تمام اعمال زنجار نیست و در زنجار هیچ عمل دیگر نمانه
ترکیب سه عمل تمام شد در ترکیب دو وزن کردن روح با نفس
وجسد **التنور الرابع** فی ارکان العمل الاعظم و درین ترکیب تمام شود
عمل چهار رکن حمره که آن اکسیر اعظم حمره است و ارکان و اصول او
جمله در اسرار و مفاتیح بیان کرده الم بتمام و یک دقیقه از دقایق
آن مهمل نیست و درین نور بیان کرده شود اکاسیر اربعه در ارکان
عمل اعظم **رکن اول** زر بحر مکلس یا زر مغربی یا مشرقی بحر جید مکلس
و قایم مقام زر حدید بحر مکلس شده و قایم مقام حدید بحر مکلس انک بحر مکلس
و درین عمل مس بحر مکلس نشاید و زعفران حدید شمع نشاید این
ارکان جسدی است اما رکن روحی زیبق بحر مصعد است و ارکان
نفس کبریت احمر معدنی عزیز الوجود یا شنکرف حکمت و معین این
اکسیر نوشادر فضه یا ذهب در حمره و بیاض جسد فضه مکلس و قایم مقام





این جسد کافور حکمت حدیدی و قایم مقام آن کافور حکمت نحاسی و قایم
آن طلق مکلس شد این ارکان جسدی است اما رکن روحی او زیبق
هفت نوبت تصعید کرده و رکن نفس یا جوهر زرنیخ یا کبریت مصفی
معین این اکاسیر نوشادر فضی یا کافوری یا طلق حل کرده محلول شد اگر
خواهد که این عمل را تمام کند در حمره جسد هر کدام که دارد چهار مکلس شده
ده دینار برگیرد و یک دینار کوکرد احمر یا شنکرف حکمت در خورد دهد و ۶
ساعت تمام سحق و یک ساعت تشویه دهد با آتش نرم چنانکه گرم گردد و یک ساعت
فرو گذارد تا سرد گردد با عمل از سر گیرد ۶ نوبت هر نوبتی یک دینار نفس
با ده دینار جسد ۶ ساعت و یک ساعت تا دو وزن گردد تمام و ساعات
شماره کردن به هفتاد و دو ساعت سحق تمام شود و بعد از آن دو
دینار را از نفس و جسد دو وزن کرده را یک دینار را از زیبق بحر مصعد
خورد دهد ۶ ساعت سحق و یک ساعت تشویه نرم به همچنین سر هم شود
یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد و آنکه عمل باز از سر گیرد یک دینار روح و
دوازده دینار نفس و جسد دو وزن کرده هر نوبتی ۶ ساعت سحق
و یک ساعت تشویه و یک ساعت اعتدال تا هجده دینار گردد تمام اکنون این را
خواهی که حل کردن بنوشادر محلول کرده یک دینار شش ساعت سحق کرده

کند بعد از زجاج در علابه زجاج یا چینی و بعد از سحق دو ساعت یک ساعت تشویه
نرم چنین گرم شد یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد تا دارو اکسیر بیست و چهار
و چهار شود لا زیاده و نقصان اینست اکسیر اعظم ساعات سحق بشماید
تا معتاد دو ساعت سحق آن تمام شود یکدینار از این اکسیر بر بیست و چهار
دینار نقره روباتی طرح کند و خوب که نقره را یک گداخته بیرون
دو دانگ دارد وزن کیمیا در ورق زر گرفته طرح کند و در زیبق بریزد
دینار یکدیگر از دو دانگ دیگر طرح و نوبت ۳ یکی از دو تمام طرح کند
و بهر دیناری ده دانگ معدنی اضافت کند زر تمام عیار مشرقی تا دارای سرخ شنگرفی
یا عقیق یا مرجان تا به از زرد که از یا زر دارد یا نقره زیر روش سنگ
و لون پذیرد و شفاف با شعاع سرخ چینی یا قوت احمر ظاهر و باطن او چون
آتش و اگر دارو را حل کند و کواکب بعضی را بر آتش بتابد در روی غوص کند
یک نوبت در ظاهر و باطن او غوص کند زر نیکو شاهی بیرون آید و اگر
رکن جسدی و نفسی با هم او وزن کیمیا اگر خواهد بنوشادر حل کند و طرح
اکسیر فضه است یکدینار بر … دینار و اگر رکن روحی و جسدی بر شجر چینی
مشمع شد یکدینار بر ۱۲۰ دینار و اگر ارکان از هم جدا بیخ هر سه رکن چینی
مشمع بیخ از هر یک یکدینار بر ۱۲ دینار و محلول بر ۱۸ او ثابت و مسحوق

بیست و چهار دینار



بر بیست و چهار بهر رکنی جدا اینست ترکیب اوزان و معیار و تدابیر
و طرح و القا و اعمال جمره تمام و کمال در درجات خود اکنون در قسم
بیاض بیان کنیم و انوار اسرار آن بر تو عیان در ترا جمال جناب قران
زمان کنم و تدابیر اهل حکمت سلطان جهان کنم و بخت و دولت
جوان کنم **النور الخاص** دو وزن گرفتن فضه مکلس یا کبریت مبیض
یا جوهر زرنیخ مصعد ۶ دینار از جسد فضه مکلس برگیرد و یکدینار کبریت
مبیض و زرنیخ … و ۶ ساعت سحق و یک ساعت تشویه و یکساعت
اخفا تا سرد شود تا به شش نوبت هر نوبتی یکدینار نفس … جسد
سحق کند ۶ ساعت و یکساعت تشویه بر سر گرده تشمیع در قدح زجاج یا چینی
بعد از تشویه یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد تا دو وزن تمام گردد
روح وزان هر پایه از بهر آنکه هر چه خواهی بستد روح نوشادر محلول
فضه است یا کافور محلول یا ملغم دوازده دینار از جسد و ۶ دینار از نقره
روح حلال محلول ۶ ساعت و یکساعت تشویه و یکساعت اخفا همین
طریق کند تا به ۶ نوبت این دوازده دینار نفس جسد ۱۸ دینار گردد
و اگر کبریت مبیض جوهر زرنیخ همین طریق پیش آرد و طرح کند

یکدینار بر ۱۸۰ دینار مس منقی بس نوبت کداخته و بهره دیناری دانگی معدنی
اضافت نقره رو باسیه بیرون آید چندانکه بیشتر کوازی وهلا باشد سال الایه
بهتر و نیکوتر بیش و اگر ارکان عمل بچهار رکن اکسیر اعظم بیاضی انبیت
اول این جسد و نفس دو وزن کرده دوازده دینار برگیرد و یکدینار چنق
مقصود کرده هفت نوبت بادی کی کند ۶ ساعت و یکساعت تشویه
و یکساعت اعقاهین نگهدارد تا دوازده دینار جسد و نفس جده دینار
مع الروح انکه نوشادر کانی قفر یا کافوری یا طلق محلول در حوز و میده
یکدینار بخورد ۱۸۰ دینار بشش نوبت بطریق مذکور تا تمام کردد
و وزن چهار کانه بیست و چهار شود و ساعت کی شمار کرده هفتاد
و دو ساعت کی تمام شود انبیت اکسیر اعظم در بیاض و اگر خواهد
طرح کند سرو کرده کبداز و تمام کند و بهر دیناری دانگ معدنی اضافت کند
و در رو باس سلیم بی نقصان بیرون آید و اگر بنایه نورمن لعنت کند
اگر این عمل در این انوار فاش کند روح من و روح جمیع انبیا بروی لعنت
کند و اگر در ان صورتکه جسد و نفس او وزن کرده است نوشادر
قفر یا کافوری یا طلق محلول اشجع کرداند یکدینار بر ۱۸۰ دینار مس منقی





طرح کنند برین ترتیب که گفتیم و اگر رکن روحی و جسدی باهم دو وزن هیچ
چهار منقی شود دیناری بر ۱۸۰ دینار و اگر ارکان از هم جدا این بهر دیناری
دوازده دینار و بس نوبت طرح کند نقره رو باس نکلوشاهی سفید برآید
رخشان چون کوکب سیاری و چون قمر منور و چون سهیل این شفاف
و چون شمع زرد کداز نابدار با معیار شود چون رشن شکن لون زبر
زر و نقره بیامیزند بیرون آید و بعد زریکهاش سایبان و نجوم هفت آسمان
و سوی انعام چهار پایان و حقه در مردکان و زندگان هر آن و بحر لعنت
و نفرین و غضب از خدای جهان بروح و روان آن نادان که چنین
این کتاب بخواند و بداند و در عمل آرد این کتاب پنهان ندارد و اگر
فاش کند حشر او با فرعون و هامان و قارون و جهود کفره باشد

النور الثامن چون دو وزن کردن حق محلول با نفره مکلس سرب
مبیض با جوهر بند فتن یا اسبق معقود بدانکه خاصیت طلق محلول آنست
که اگر بوزن آن زیبق زیر او را ثابت کند زیبق سنقی در ظرف حدید
کند و به آتش گرم کند بیست و چهار درم را یکدرم طلق بر افکند بست قطره
هر نوبتی دو دانگ ثابت کردد و نقره شفاف نکلوشاهی در چندانکه

بیشتر که از نوبت بیش و اگر زیبق با نوشادر محلول دارد و طلق مکلس محلول
بدان دو وزن کند بدین ترتیب که ۶ دینار از طلق مکلس محلول برگیرد
و یکدینار زیبق محلول و اگر زیبق محلول ندارد زیبق غیر محلول که هفت
تصعید کرده باشد اگر بجای آن گوگرد سفید باشد و اگر جوهر زرنیخ باشد
دو ساعت حل و یکساعت تشویه و یکساعت اطفا تا شش نوبت
بدین ترتیب طلق مکلس دوازده دینار کرده با روح که آن زیبق مصعد
محلولست و اگر زیبق مصعد هفت نوبت تصعید کرده باشد و طلق مکلس
نامحلول هم بدین ترتیب نسق دو وزن کند اما طلق غیر مکلس نشاید
چنانکه خواهی بیان آن عمل شده باشد است در ثبات طلق سفید چون
طلق مکلس زیبق محلول یا غیر محلول هفت نوبت تصعید کرده با زیبق
مصعد با طلق محلول یا با طلق مکلس دو وزن کرده با نوشادر فضه یا
کافوری یا حدیدی با طلق مشمع کند بدین ترتیب که دوازده دینار از آن
رکنین دو وزن کرده برگیرد و یکدینار نوشادر مصعد فضی محلول اندر خورد
دهد و از تشویر و حل و تشویه و اطفا بیاورد تا شش نوبت هر نوبت یکدینار
روح حلال محلول دهد ۱۲ دینار دو وزن کرده با ۱۸ دینار کرده ساعات حل





بشماره هفتاد و دو ساعت تمام شود آنگاه قطعه‌ای بر سواد و صرف بریا
بگدازد و یک نوبت بتخفیف آن ثابت گردد و از روباس سلیم بیرون
آید و اگر رکن روحانی زیبق مصعد با طلق دو وزن کرده باشد
چنانکه دوازده دینار از طلق و زیبق محلول مکلس و یکدینار
فضه مکلس بدهد و بطریق مذکور حل و تشویه تا ۶ نوبت هر
دینار رجعت مکلس در حضور دوازده دینار طلق و زیبق دهد ۱۸
دینار تمام شود آنگاه یک نوبت قطعی بر سواد و صرف بتخفیف
آن بگدازد از روباس بی نقصان بیرون آید و اگر قایم مقام نحاس
مکلس کافور حکمت حدیدی یا نحاسی باشد تمام است و اگر رکن روح
و جسد مشمع باشد همچنان اکسیر است یکدینار بر دوازده دینار جسد
نوبت و اگر رکن نفس و جسد که مشمع شود اکسیر است یکدینار بر ده
دینار سیم ۳ نوبت و اگر رکن نفس و روح باشد چنانکه [illegible] یکدینار
بر ده دینار مس سفید نابسه نوبت و اگر هر سه رکن باهم باشد نوشادر
حلال محلول یکدینار بر بیست و چهار دینار و دو ساعت کامل
یکبار و هفت قیمت این اکسیر اعظم چنانکه است بیست و چهار
دینار مس سفید و یکدینار از این ارکان دو وزن کرده [illegible]

سه نوبت طرح کند اول نوبت دو دانگ اکسیر طرح کند و فرو گذارد تا
سرد گردد و باز دو دانگ اکسیر طرح کند و فرو گذارد تا سرد گردد
و باز دو دانگ دیگر طرح کند تا سه نوبت بهر دیناری دانگی مدبّر
اضافت کند اینست نقره رو بای شرقی نرم زود گداز تابدار نیکو
چون جرم قمر منور چون سهیل یمن درخشنده چون زر لوکی بارزو نقره
آمیزه نقره زیبق شده که بوی ان قمر اجساد معلوله هم المراتب
شوند النور السابع و درین نور بیان کرده شود وزن نوشادر معطر
محقق محلول با نوشادر نفس محلول [illegible] دینار مس [illegible] مکلس یا مرکب
یا آنک محمر مکلس یا زعفران الحدید صاف غیر مغشوش و در اعظم زر
شرقی مکلس یا مغزی مکلس یا زر محمر در اعلی العلی یا فضه مسیفه
مکلسه یا کافور حکمت الحدید یا نحاس یا طلق مکلس یا زیبق هفت نوبت
تصعید کرده یا کبریت مسقی ثابت یا جوهر زرنیخ آنست اصول
ارکان نفس و جسد و روح در حمره و بیاض انها جمله اکاسیرند در مراتب
و درجات خود ولیکن معین انها همه نوشادر است [illegible] و جوه نوشادر
جمع از ایشان حاصل نشود و با وجود نوشادر حلال المحلول جمله خواهد
و مشمع شوند بدین ترتیب که این ارکان اصول هر کدام که خواهد [illegible]



دینار بر کبیر دو با یکدینار نوشادر نفس محلول یا ذهب محلول بخور [illegible] دهم
شش دینار دیک تا آنگاه که خواص کیمیا او بدین ترتیب که نزدیک کمال [illegible]
قدری بر دارد و بر روی افکنده اگر دود نکند چون شمع بگدازد و روان شود
و در ذات فضه غوص کند و سنگی او را زر کرده اند چون زر [illegible]
بر لوح مس افکند چون زنگ تافته [illegible] زود بگدازد دود نکند [illegible]
نحاس غوص کند تمام است و اگر فضه مکلس [illegible] نوشادر مشمع [illegible]
یکدینار بر هفت دینار مس مبیض یا فضه کرده اند و اگر [illegible] یکدینار
بر هفت دینار و اگر کبریت مسقی مشمع [illegible] یکدینار بر هفت و اگر کافور
حکمت حدید یا نحاس [illegible] یکدینار بر هفت دینار و اگر طلق مکلس [illegible]
یکدیناری بر هفت دینار در بیاض و ارکان اصول اینها اند و در حمره [illegible]
مکلس شاید که آن زنجار حکمت است الاکبر نوشادر ثابت و محلول [illegible]
آن زنجار قمر [illegible] خالص کرده اند و اگر زعفران [illegible] همچنان چون
مشمع شود یکدینار بر هفت دینار نقره زر خالص کرده اند و اگر شنگرف [illegible]
[illegible] چون مشمع شود یکدینار بر هفت دینار نقره را زر خالص کرده اند [illegible]
محمر مکلس مشمع همچنان یکدینار ده دینار نقره را زر خالص کرده اند و اگر [illegible]
احمر [illegible] همچنان چون مشمع شود یکدینار بر هفت دینار و در اعظم زر [illegible]

مکلس هشتم شمع یکدینار ده دینار نقره بود از زر خالص کرده اند و اگر یک جز بر
شمع مجهان یکدینار بر ده دینار این اوزان جمله در اکاسیر مفرده است
تمام نسخ انوار سبعه در مرکبات و معیار و میزان و اسرار دو وزن کردن
ارواح و انفاس و اجساد در حمره و بیاض در درجات و مراتب و القا و الوان
زر و نقره و حق تعالی و انبیا و اولیا گواه حال حکیم شاه کبیر مذکور طیب
و یابس این اعمال که در اکاسیر حمره و بیاض است و جمع تدابیر و تراکیب
تماما و کاملا در صنعت گنج گهر تدابیر یکجا بیان کرده ام و یک دقیقه از دقایق
اصول و فروع این اعمال در تدبیر و ترکیب القا نبسته الا که در صنعت گنج
گهر گفته ام و در اسرار سبعه معه سفائح ذکر دو وزن کردن اجساد
و انفاس عیان کرده ام و یک دقیقه از دقایق و حقایق در موازین
و معیار در قسم اسرار ابکار مهمل نگذاشتم و در انوار و سفائح در مرکبات
من اوله الی آخره مشروح و واضح و مجرب و صحیح چنانچه مشرح جمع عمل او
بیان کرده ام و اقسام اعمال اکاسیر در حمره و بیاض در درجات
ادنی و وسطی و اعلی ازین هر سه قسم هر چه تدبیر ادویه است بکلی
با دقایق اعمال و مجربات جمله مشروح و واضح کرده ام و این کتاب گنج گهر
تمام است و هر چه موازین و معیار ارواح و انفاس و اجساد و گوهر اسرار ابکار





مع سفائح تمیز و ضبط کرده ام و هر چه با فن جمع در مرکبات که آن انوار
سبعه کامل مع سفائح عیان کرده ام پس درین هر سه نسخه تمام دقایق
و هیچ دقیقه از دقایق ازین هر سه قسم در هیچ کس در هیچ کتاب نکرده و این
جمله تجربه صحیح کرده ام و یقین حاصل کرده ام و بعد از رسیده هر یک
ازین هزار جان جهان ارزد و هر نوری ارزد بهزار روح و روان ارزد
و این تاج سلاطین نامدار و طوق و یاره ملوک کامکار و صلاح زره
حکما اخیار و ابرار و خاتم انگشت سلیمان روزگار و مهر نگین جمیع
مومنان و جواهر اسرار کنوز حکما و حرز این سلاطین و دعای سلاطین
و قرة العیون عالم و قوس و قزح جهان و جان و خورشید آسمان این
دنیا و تاج آجله و دستگیر هر فقیر و خرده حکمت و لباس ملوک و کبریت
و طریق اکبر و اکسیر اعظم و جواهر معظم و سرمایه اغنیا و حاصل معادن
و اگر تا قیام قیامت صفت این کتاب گویم از صد هزار یکی از بسیار اندکی
نکرده و ننوشته باشم و این اعمال سبعه کنز به زر محلول بر صفحه نمر دفتری
باید نوشت و اگر بعد از این درین کتاب نظر کنند معتقد گردد و اگر بستو...
نظر کنند کامل یا جاهل گردد و منکر که حکیم خوشحال کبیر هم قسم یاد کردم ...

اعمال ابدات و صفات الله الطالب الغالب المهلک المدرک الحی الذی لا یموت والایشام و به کلام و سلام و ناصر و ناظم او و به ارواح صد و پنج و چهار هزار نقطه عصمت و به اولیا و اصفیا و علما و حکما و کل مقربان ملاء اعلی و بعزت عرش و کرسی و لوح و قلم و سدره و بروج و نجوم و کواکب و ثوابت و ملایکتان مقرب حضرت خدای و کعبه و بیت المعمور و مسجد الحرام والرکن والمقام و بعهد خدای با رسولان که هر چه درین سر قسم نوشتم از اعمال اکاسیر در حمره و بیاض و جمله در تجربه صحیح کرده ام و یک دقیقه از دقایق تدبیر و موازین و ترکیب مهمل نگذاشتم اما دست من که حکیم شکلوشاهم و دامن انکس که این اسرار و انوار و رموز ما را به نادان و جهال و جمع از احمق خر الناس فاش کرده اند تمام شد کتاب مبارک کنوز الحکمت حرره باسم شکلوشاه الکبیر البابا بسم الله الرحمن الرحیم این مصابیح انوار اسرار است که در دریای معرفت گوهر شهوار است که هر گوهری بهتر از خزاین ذو الوقارات و انوار سبعه درین مصابیح انوار روشن و ظاهر شده

# مفتاح اولی



و هر روح و واضح و روشن شود و عرضه وجود مبتدی و منتهی از نسایم آن کامل گردد مفتاح اولی به آنکه اگر تو خواهی دو وزن روح با چه بدانی و دینار مس مفرد مکلس و مرکب اگر چه یک نوبت مکلس دو بیش برگیرد با دو دینار روح مصعد محلول از خود یک لوت از آب صافی با آفتاب و مصعد کرده باشد دو وزن کمی بطریق موصوف در انوار سطور مذکور و جمع دو وزن خالص سیاله سبعه اگر چه یک نوبت منعقد کرده بیش یک هفته کامل زنجار سازد و در دهان آفتاب و سایه این زنجار حکمت است و درین از جمله دو دینار براده حدید برگیرد و یک دینار ازین زنجار حکمت اضافت کند و دو ساعت تمام سحق و یک ساعت تشویه و یک ساعت اصفا به دو نوبت تکرار کند تا دو وزن گردد زنجار را با براده حدید چنین بر دهن زیتون عجین کند چندانکه چرب که در دریوته بیار شده یک از دو اگر بر روی تخت که از دو اما میدهد و اما آن میدهد تا شعاع زنجار منعقد شود بعد از آن فرو د آرد و تا سرد شود باز برای سیاله و دو نوبت دیگر بیاید بیایه که اختتم اما دو وزن گردان نوبت او

نوشادر و یکی یکدینار زنجار با یکدینار براده بحق میکند و بروغن بت
چرب میکند و میکند از چنین بهفتم نوبت رسید ثبت حدید محمر
خاصیت ادنی او انکه یکدینار حدید محمر و یکدینار زر منور و دو دینار
قمر منور ره بای سه نوبت باهم بگدازد و در خلاص نهد زر خلکوشانی
بیرون آید و قایم مقام او حدید مس مکلس شبه محکلس است
و حدید محمر مکلس است و زر مشرقی یا مغربی مکلس محمر است و در زنجار
حکمت اکر عمل با دو حبه کنند حبهٔ دیگر زعفران حدید است چنان چنان
کردم و نوشادر محمر در درجات اعلی و سبز در درجات سفلی
و ثابت از برای فضهٔ مبطوسه مفتاح نود و دوم اگر تو علم دوران
کردن نفس یا جسد دانی در درجهٔ ادنی یا در مرتبهٔ سفلی ده دینار مس مصعود
مکلس یعنی بعد از تکلیس کبریت مصعد و کداخته و مستر اکسیر سه نوبت تا بدرجه
مس قمری رسیده از آن یکدینار و کوکرد زرد هندی لاغیر یکدینار بر وی حل
کن و کرد دهن نار بر جوشن دار و بکوب دو شعاع کبریت منقطع کرد از یکدینار
دیگر کبریت مصعد مسحوق بروی طرح کن تا بده نوبت ده دینار کوکرد



زرد هندی مسحوق بر بین ده دینار مس قمری که اخضر طرح کنند اکر بنوبت اول
کمی بر سوده نشود با دوم بار یکدینار از دو پنج دینار کبریت اظفر مصعد بپنج نوبت
آمس بسوزد و مکلس کردد و اثر او در بول الصبیان مقطر حل کند تا بول آنکه
خفه جانه بار بر روغن چرب کند و در کوزهٔ فنی بنهد و در حفره کند و در کوزه
یا با خل یا خل یا نوشادر محلول یا زاج زرد محلول یا سبز محلول یا سرخ محلول
یا روغن بیخ الیمن یا روغن بیضه ان یا روغن شراب چنین سه نوبت
حد ادنی و پنج نوبت در وسطی تا بهفت نوبت حد اعظم در حفره سلیمی در
کوزهٔ فنی را تنشویه دهیم و کردد چنین دراور زر محمر مکلس اکسیر
در کداز دان کبریت احمر عزیز الوجود است و این نوع مس ثابت
را که سواد زایل کیمیه بیش بتبه بر مذکور سطور انکاه بعد از زوال سواد
سه نوبت تلمیف آن مس مذکور یکبار ثابت کرده و یکبار نقره در
وزن او بیفزاید و سرخ بس یکدینار از آن و دو دینار نقره زر باشیم
و یکدینار زر مشرقی یا مغربی یا محمر در اعظم بگدازد سه نوبت و در خلاص
نهد و نقره سلیم از خلاص بیرون آید زر خلکوشانی خلاص تمام

واگر مکلسا دو وزن کنند با کوگرد احمر یا شنگرف حکمت یا کبریت احمر

هر چه و نوعی از انواع مذکوره سواد زایل کرده اند و جمیع تدابیر زایل کردن

سواد وی مجربا صحیح تصحیح کامل بیان کرده ام و تمام مقام مس مفرد را

ومر کبات رتب قمر مکلس ربیعی و حدید قمر مکلس و بیر در درجه اعظم اعلی زرد

مکلس باید قمر مشرقی و مغربی و شنگرف حکمت و گوگرد احمر و در جمیع درجات

اگر رتب معلول است چنین سواد زایل کرده اند تلطیف هر کدام که

دارد دیگر از دو سه نوبت ثابت کرده و یک نوبت با زر و نقره یکبار

و در خلاص بعد زر خلوص می بیرون آید **مفتاح نور سیم** اگر تو عمل

دو وزن کردن چنین با هم هوائی مس مکلس قمر منور را در هر درجه

نگهداری الحال در درجه ادنی مس مفرد یک نوبت مکلس کرده با زعفران

حدید دو وزن کن بنوعی که در اسرار سبعه مذکور است چنین دو وزن

شود و جسد غیر مشمع است واز وی فایده حاصل نشود تا آنکاه که

بروح محض حلال غواص و مشمع کنی واگر چنین مس و حدید و نوشادر

با هم ترکیب کنی نگار شود پس از آن دو جسد دو وزن کرده را دوازده



و بنار و یکبد بنار نوشادر محلول غواص کن نوشادر در درجه ادنی یک نوبت

از آب آفتاب تصعید کرده و حل کرده تمام بیش با هر نوبت تکرار می نموده

آن دوازده دینار با جسد دینار کرده انگاه یکبار از دو بار زیبق

با کیفیتی بیان کردم سه نوبت و زنجار ساز و یک هفته در میان

آفتاب و سایه حل قمر منعقد سه ساله واین ترنجی را اعظم است

و اگر ادنی بوعلی الحدید قمر منکلس بود با آنکه قمر مکلس با زر قمر مکلس

مشرقی یا مغربی یا خالص مکلس در درجه اعظم و حل زرد و سبز و سرخ

منعقد این جمله از درجات این عمل است و هفته مطوس چنین

یک نوبت یا دو نوبت تلطیف این زنجار غواص بزرگ یکبار از وی

زر خلوص می بیرون آید و بهر دینار ده یک معدنی اضافه نماید

**مفتاح نور چهارم** اگر تو عمل دو وزن کردن روح بالنفس و جسد

با هم هوائی جسد مس تازه کرده را در ادنی و جسد حدید قمر را در وسطی

و جسد زر مشرقی یا مغربی حدید قمر و هیا علیا یا زر براده کرده را و

برگیر و با زیبق منعقد دو وزن کن چنانچه در اسرار

انگاه مقصد کن بیع النقدین والزجاج الم

نگاه دارد و زیبق مصعد را بوزن اول آورد و در خورد جسد مقید
به دوازده ساعت دو وزن کن روز زیبق را تا شب سحق میکن
و در وزن اول بی نمای و شب تصعید میکن تا بروز تا آنگاه که زیبق
برنگ زر مصعد گردد شفاف و روشن و زر ملون سقط نماید
مکلس زر را بدین نسق دو وزن کن بنوشادر مجمر محلول اغواص
گردان و طرح کن دیناری بر ده دینار قمر منور روبای بسه نوبت
در گداز تا بیرون آید با صفا و بها و بهر دیناری داکه از مصعد یا اضافه
کن که زر خالص بیرون آید شکلوشاهی مشرقیه منور شفاف نرم زود
گداز تابدار چشم آتش سنگر شمس یاقوتی منور با شعاع آمیزنده
با زر و نقره چون در و گوهر و در عمل ارکان را اصول جمله برین
ترتیب دو وزن کن و بنوشادر محلول اغواص گردان و طرح کن بر قمر
بسه مرتبه در گداز بمیزان مذکور در القا و ارکان و اصول او ترکیب
تمام او اکنون بیان کنم در سر قسم بیضا و بیاض مفتاح نور پنجم
نر اگر تو خواهی دو وزن کردن روح مبیض با جسد مبیض دا بیا
و بیاسی یا بانوشادر کافی یکنوبت تصعید کرده از آب



به آفتاب دو وزن کن و به دوازده ساعت کامل تصعید کن بنار
متوسط دو وزن اول دار و جبر نقصان وزن اول از نوشادر
مبیض محلول مجدد بده و بروز ربعی تا بشب در سحق دو وزن کن
و شب تا بروز آنرا تصعید کن و بهمین طریق نگاه دار تا نوشادر
بلون فضه مصعد شود شفاف و روشن و فضه مذکور بلون خرف
و مکلس گردد بعد از ان این نوشادر قطر را حل کن و فضه مکلس را بدان
غواص و شمع گردان و یکدینار بر ده دینار مس طرح کن نقره رو بابی
بیرون آید و اگر این فضه را با جوهر زر نیمین دو وزن کنی بعد از ان طرح
یکدینار بر دوازده دینار مس رود و اگر هر سه رکن با هم سه وزن کنند
دیناری بر بیست و ده رود مفتاح نور ششم اگر تو عمل دو وزن کردن طلق
با زیبق بدانی طلق مکلس را و زیبق هفت نوبت تصعید کرده را دو وزن
کن و طلق مکلس را مایه ساز و ۶ دینار و نوبه مذکور دیناری با ۶ دینار
۶ ساعت سحق و تشویه و ماندن و تکرار کنند تا دو وزن شود آنگاه به
نوشادر قطر حل را محلول اغواص و شمع کنند طرح کنند دیناری بر ده دینار

مس منتقل طلق غیر مکلس بیخ چون بازیبق مصعد دو وزن کنی و بنوشادر
محلول حلال فضی یا کافوری طلق مشمع کردانی دیناری بر ده دینار مس رود
و نقره روباس بیرون آید و بهر دیناری دانکی معدنی اضافه کند بسه نوبت
در کداز اکر مبتدیانه خواهد و مسافرانه بطریق آسان طلق محلول را با محلول
بدین ترتیب مذکور غواص کن و قلعی سوادی جز بسه نوبت تلحیف
آن بکداز و بهر دیناری دانکی معدنی اضافه کن که از روباس سلیم بیرون آید

**مفتاح نود و هفتم** که ختم کتاب مفاتیح انوار است و زبده و خلاصه
مصابیح و اسرار است و ~~اسرار است~~ بر مفرد است که اکر تو عمل تشمیع
مائی فضه مکلس را با نوشادر فضی محلول حلال غواص کردان که اکسیر نحاس است
یکی بر پنج رود و اکر کبریت مبیض قایم و ثابت را با نوشادر حلال محلول
مشمع کردان که اکسیر نحاس است یکی بر پنج رود و اکر زرنیخ را با نوشادر
حلال محلول مشمع کردانی اکسیر مس است یکی بر پنج رود و اکر دو رکن باهم
دو وزن کنی دو رکن باهم دو وزن کمع دیناری بر ده دینار رود



که از چه او روی تواند داد و از کدام جو[illegible] [illegible]ان کدام
بهم که دیگری را بگیرد و کدام دیگری را حل کن[illegible]
را بدانچه کفت ایشان در تکون معادن
و هریک را فرق توان کرد و بعد از ان بطری[illegible] [illegible]یل
ما یحتاج آن کوشش نماید تا خدای تعالی بر وی پرده کشاید و بحقیقت او
برساند و چون این معانی معلوم کشت باید دانست که طالب صناعت را
از تغیر کردانیدن طبایع چاره نیست و چند فصلست که بنای صنعت بران
نهاده اند و بعد از ان دیگر طریقها از ان جمله هر کسی بنوعی دیگر کوشیده اند
و راهی پیش کرفته اند و هریک منزلی چند بقدر استطاعت قطع
کرده اند و آن بسیار کسان بوده اند که بمقصود رسیده اند و صنعت
دریافته اند دیگر آنکه صناعت را وجود پس از موجود است و جمیع
موجودات را اکر توان کفت که صنعت از وییست و عمل صناعت
به ویست و از سه چیز است یکی حیوان دوم نبات سیم معادن
حیوان و نبات را بباید دانست حکما در کتب بهار خشک قوت
کفته اند و بیشترین حکما در نباتات و جمیعا از جمع زرنیخ [illegible]



دیگر را [illegible] صنعت بفعل برد از حیوان و نبات بلکه
[illegible] را که از جنس حجر بفعل می آید و دران حکیم است
[illegible] مگر از حجر و از گفتار دیگر که خصمان گفتند
در حیو[illegible] باطل است و نبود صنعت در حیوان و نبات
هرگز نه بفعل و نه بقوت و نه بحجت و حجت آورده اند در آن و گفته اند
ما را مطلوب حجر است و حجر کردن از غیر جنس کاری دراز است هر که
چیزی جامه نوع خود بیرون کند و جامه نوع غیر خود بپوشد و عمل چیزی
از جنس خود نزدیکتر بود و عمل از حجری بود که در دو طبع جنس خود بود
پس اکسیر مراد از حجر بود و حجر کردن از حجر نزدیکتر بود که از حیوان
و نبات و سوگند بجان و سر [illegible] که حجت از بزرگترین حجت
ایشان که درین کتاب از صنعت درین علمهای این علم که از جنس
حجر است خاصه بدان انرا و عمل کند بدان تا برسی بانچه مطلبی اما
درین حجت و برهان معلوم که بهترین و شایسته ترین این
ابر معدنی است و هر چند که آن هم بر چند نوع است
و طبخ کردن در جائی یافت شود و بعضی با [illegible] اما [illegible]
یافته [illegible]